

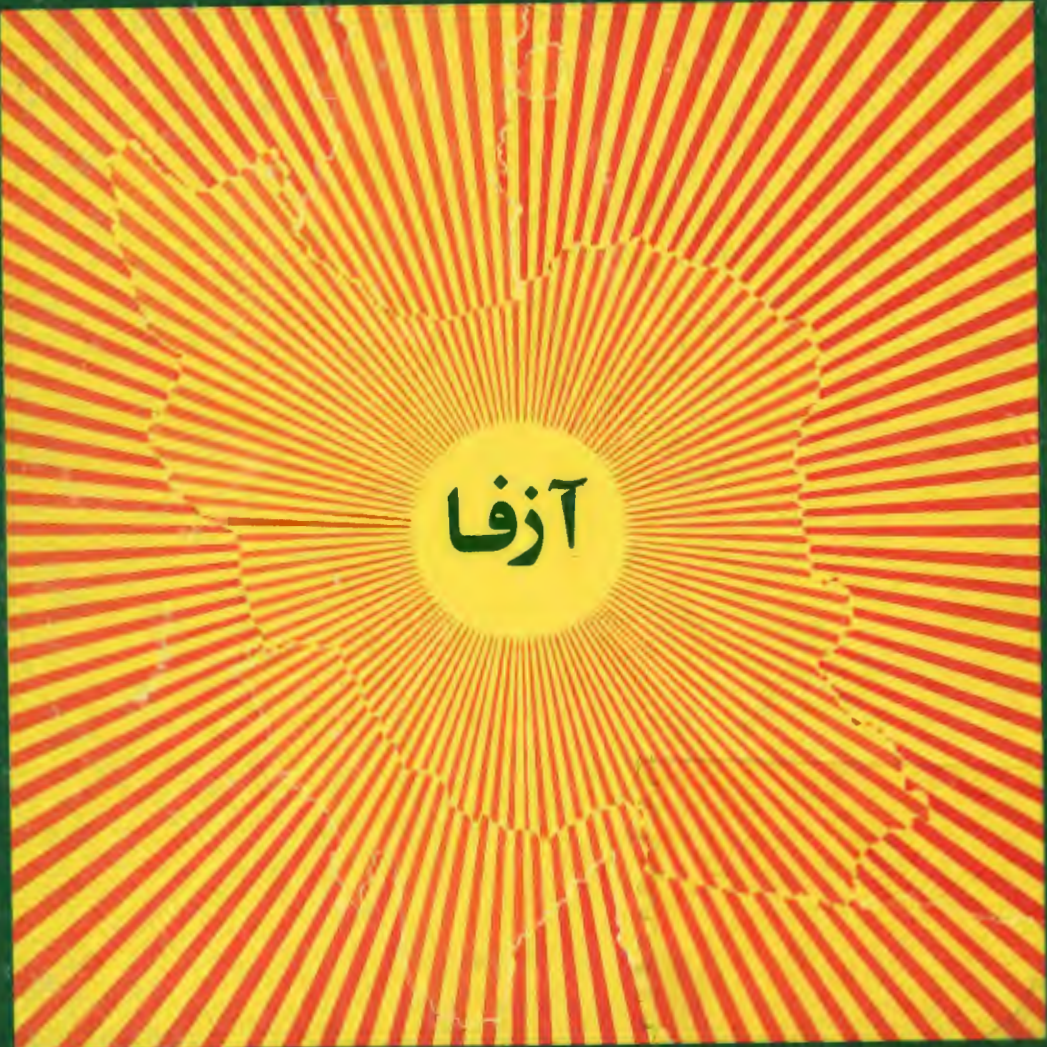
آموزش زبان فارسی

دوره مقدماتی

کتاب دوم

تألیف

دکتر یدالله ثمره



آزفا



آؤفا

۵۲/۳۰

۵/۲

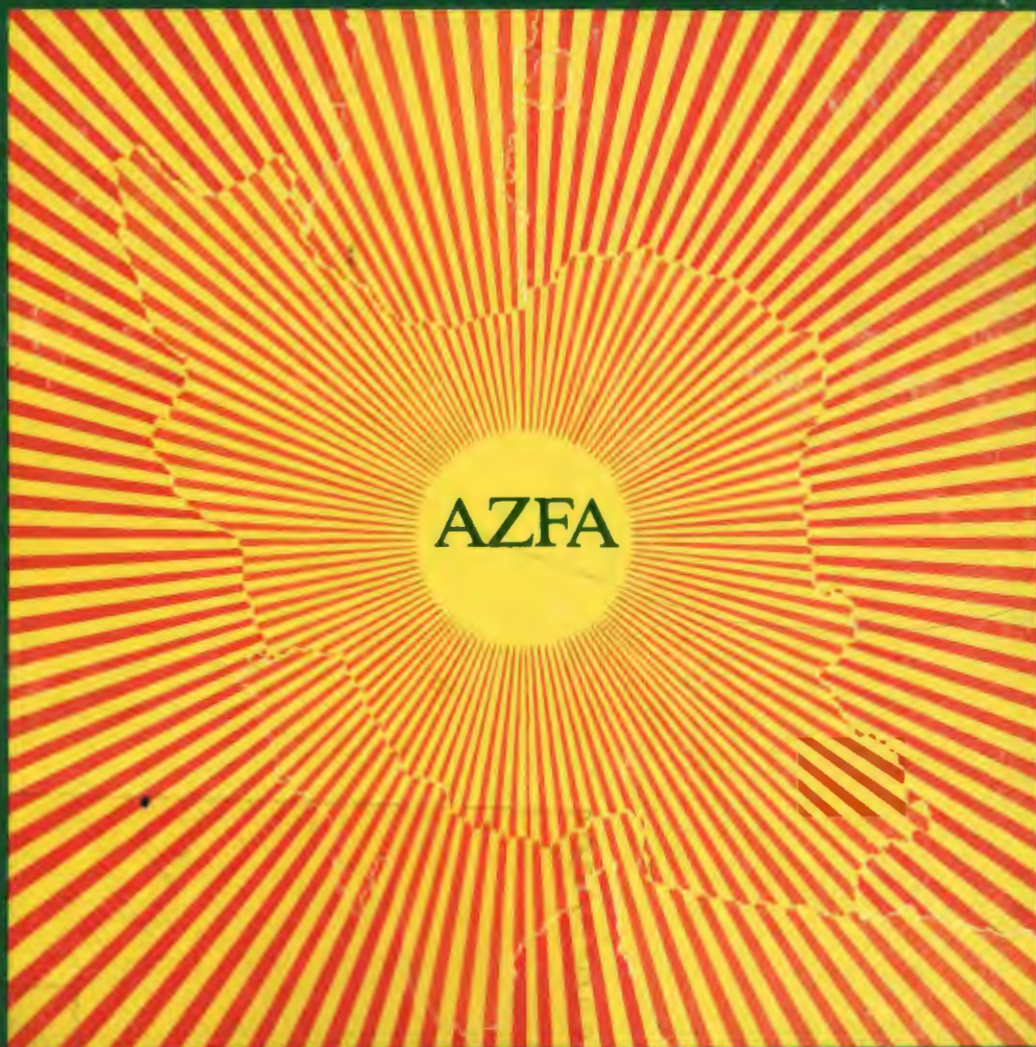
PERSIAN LANGUAGE TEACHING

Elementary Course

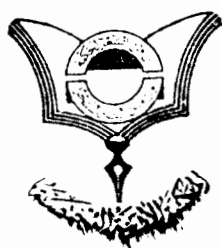
BOOK 2

by

Yadollah Samareh Ph. D.



آموزش زبان فارسی



دوره مقدماتی

کتاب دوم

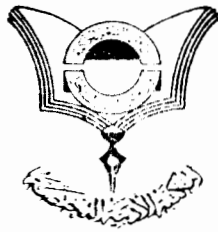
تألیف

دکتر یدالله ثمره

استاد دانشگاه تهران

شماره برگه فهرست نویسی کتابخانه ملی ۵۸۰ - ۶۶ م

- نام کتاب: آموزش زبان فارسی (آزفا)، کتاب دوم، دوره مقدماتی، شماره ردیف ۲
- مؤلف: دکتر یدالله ثمره
- ناشر: انتشارات بین المللی الهدی
- اداره کل روابط و همکاریهای بین الملل وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
- نوبت چاپ: چاپ سوم
- تعداد: هفت هزار نسخه
- تاریخ انتشار: ۱۳۷۲ هجری شمسی
- چاپ: چاپخانه شرکت انتشارات علمی و فرهنگی
- حق چاپ برای ناشر محفوظ است.



فهرست مطالب

موضوع	صفحه
پیش‌گفتار	
راهنمای تدریس و استفاده از کتاب	
فصل اول	
واژگان	۱
اعداد ترتیبی	۱
درس نخست	۳
۱. گذشته استمراری	۳
درس دوم	۹
۲. حرف اضافه + ضمیر	۹
درس سوم	۱۳
۳. چه + ضمیر	۱۳
فصل دوم	
واژگان	۱۹
ماههای ایرانی	۱۹

۲۲	درس چهارم
۲۲	۴. اسم مفعول
۲۳	۵. گذشته نقلی
۲۷	درس پنجم
۲۷	۶. پیش، بهلوی، نزد، دستِ
۳۳	درس ششم
۳۳	۷. عدد
۳۵	۸. گذشته دور (بعید)

فصل سوم

۳۹	واژگان
۴۲	درس هفتم
۴۲	۹. جلو، عقب، روبرو، پشت....
۴۶	۱۰. شبِ جمعه، جمعه شب....
۴۹	درس هشتم
۴۹	«خواستن»، «دانستن»
۵۱	۱۱. واژه‌های مُمیز (تَفَر، عدد، جلد....)
۵۳	۱۲. همه، کدام... + ضمیر
۵۷	درس نهم
۵۷	۱۳. فعل + ضمیر مفعولی
۵۹	۱۴. چطور + اسم + ی
۵۹	لَقَب (آقا، خانم، دکتر...) + اسم

فصل چهارم

۶۶	واژگان
----	--------

۶۹	درس دهم
۶۹	۱۵. حال التزامی
۷۱	«بَلَدُ بَدَن»
۷۳	۱۶. فعلی امر «بودن»، «داشتن»
۷۶	درس یازدهم
۷۶	۱۷. گذشته ناتمام
۸۲	درس دوازدهم
۸۲	۱۸. حال ناتمام
	فصل پنجم
۸۸	واژگان
۹۲	درس سیزدهم
۹۲	۱۹. صفت / اسم + ضمیر مفعولی + فعل
۹۹	درس چهاردهم
۹۹	۲۰. کجا؟ / اینجا / کی؟ + ضمیرهای ملکی
۱۰۶	درس پانزدهم
۱۰۶	۲۱. فعل مرکب
	فصل ششم
۱۱۳	واژگان
۱۱۷	درس شانزدهم
۱۱۷	۲۲. عبارت موصولی
۱۲۷	درس هفدهم
۱۲۷	۲۳. اسم فاعل
۱۲۹	۲۴. اسم معنا

۱۳۰	۲۵. صفتِ نسبی
۱۳۵	درس هجدهم
۱۳۵	نقشِ مصدر

فصل هفتم

۱۴۳	واژگان
۱۴۶	درس نوزدهم
۱۴۶	۲۶. فعلِ مجهول
۱۴۹	«ایستادن»
۱۵۵-۱۵۶	۲۷. مصدرِ کوتاه
۱۵۸	درس بیستم
۱۵۸	۲۸. جمله‌های شرطی
۱۶۱	۲۹. مگر، مگر اینکه، چرا
۱۶۵	دل، سر، دست
۱۶۹	درس بیست و یکم
	۳۰. نقلِ قول
۱۶۹	۱- ۳۰. نقلِ قولِ مُستقیم
۱۶۹	۲- ۳۰. نقلِ قولِ غیرِ مستقیم
۱۷۴	۳۱. صفتِ منفی
۱۷۴	۱- ۳۱. نا + صفت
۱۷۴	۲- ۳۱. بی + اسم
۱۷۵	۳۲. مصدرِ منفی
۱۷۵	۳۳. صفتِ مثبت
۱۷۸	۳۴. من، تو، هم همین‌طور
۱۸۰	۳۵. سؤالِ پایانِ جمله

۱۸۱	۳۶. هم ... هم، نه ... نه، یا ... یا، چه چه
۱۸۳	۳۷. آرایش جمله
	ضمیمه ۱
۱۸۵	کلید تمرینها
	ضمیمه ۲
۲۳۱	واژه نامه: فارسی - انگلیسی
	ضمیمه ۳
۲۵۳	واژه نامه: انگلیسی - فارسی
	ضمیمه ۴
۲۷۳	فعلهای بسیط و مرکب
	ضمیمه ۵
۲۸۷	واژه ها، عبارتها و جمله های اصطلاحی
۲۹۰	راهنمای استفاده از کتاب (به زبان انگلیسی)

بسم‌الرحمن‌الرحیم

قرن حاضر زمانهٔ رویارویی فرهنگهاست. زبان فارسی نیز که محمل فرهنگ ایرانست به عرصهٔ این رویاروییها فراخوانده شده است. ضرورت‌های تاریخی ما را مجبور کرده که برای حفظ کیان فرهنگی خود در عرصه‌های مختلف در تلاشهایی که برای گسترش فرهنگ کشورمان مؤثر است فعالانه مشارکت ورزیم.

بیگانگان با این زبان، جمعی در پاسخ به ضرورت فرهنگی جامعهٔ خود به سراغ ما خواهند آمد و جمعی را ما وظیفه داریم به این قلمرو وارد کنیم. این امر محقق نمی‌شود مگر با به‌کارگرفتن مساعی و تلاشهای بیشتر و به وجود آوردن دواعی و انگیزه‌های جدی برای جستجوگرانی که در عرصهٔ فرهنگ انسانی به تحقیق و تفحص مشغولند.

کلید آشنایی دیگران با مجموعهٔ موارث فرهنگی ما زبان ماست، بی‌هیچ شبهه‌ای شناخت فرهنگ و تمدن اسلامی، ایرانی ما بدون آشنایی با زبان فارسی میسر نیست. وظیفهٔ ماست که دست‌کم با آنانکه به صورتهای گوناگون به عرصه‌های فرهنگ ما روی می‌آورند مساعدت و همراهی کنیم و گام نخست این مساعدت چاپ و نشر کتابهای بایسته و شایسته است و در اختیار طالبین قرار دادن آنها.

در پایان سدهٔ نوزدهم که ایران در کشاکش قدرتهای بزرگ آن روزگار نقش حساسی پیدا کرد شناخت ایران و فرهنگ و تمدن اسلامی، ایرانی ما برای بیگانگان اهمیت بسیار یافت، کرسیهای تدریس زبان فارسی و ایرانشناسی دایر گردید و بخشی از همت اهل فن مصروف تدوین کتابهای آموزش زبان فارسی شد. از تدوین نخستین کتابها تا به امروز حدود یک قرن می‌گذرد. در گذار این روزگار کتابهای بسیار تدوین شده است اما اغلب، تدوین این کتابها تابع قاعده و قانون خاصی نبوده و تنها ذوق مؤلف کتاب تعیین‌کنندهٔ کیفیت تدوین بود.

بر همگان مبرهن است که تدوین کتاب آموزشی برای آنانکه اهل زبان نیستند با کتابهایی که برای متکلمین به یک زبان تدوین می‌کنند تفاوت اساسی دارد. تألیف این کتابها تلاشی مضاعف را می‌طلبد

چراکه مؤلف باید کتاب را بر مبنای بسیاری از ضوابط و اصول زبان‌شناسی، روان‌شناسی و... تدوین کند تا کیفیت بهروری بیشتر گردد.

شاید بتوان به جرأت ادعا کرد کتاب «آزفا» یکی از بهترین کتابهایی است که با در نظر گرفتن ویژگیهایی که یک کتاب علمی باید داشته باشد تدوین شده است این سخن به این معنا نیست که کتاب «آزفا» خالی از لغزش و خطاست ولی بی شبهه یکی از کم خطاترین کتابهای آموزش زبان فارسی است. طی چند سالی که از تدوین این کتاب گذشته است، کتاب برای خود اعتباری کسب نموده و در دانشگاههای خارج و حتی دانشجویان خارجی که در دانشگاههای ایران مشغول به تحصیلند به عنوان متن آموزشی مورد قبول واقع شده است.

زبان پارسی حتی اگر در صدد فتح قلمروهای جدید نباشد و بخواهد تنها از کیان فرهنگی خود دفاع کند گستره‌ای به وسعت «حلب تا کاشغر» را در بر می‌گیرد. ساکنان این گستره فراخ دامن اگر بخواهند به شکل جدی با فرهنگ خود آشنا شوند چاره‌ای ندارند مگر اینکه با زبان فارسی آشنا باشند. چاپ جدید مجموعه آزفا که از سوی انتشارات بین‌المللی الهدی و اداره کل روابط و همکاریهای بین‌المللی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی صورت می‌گیرد پاسخی است به نیازهای طالبان در اقصی نقاط عالم خاک، بدین امید که این تلاش مثمر ثمر باشد.

ناشر

پیش‌گفتار

این کتاب دومین و آخرین بخش از دورهٔ مقدماتی آموزش زبان فارسی (آزفا) است. در نظر زبان‌آموزی که کتاب اول را با موفقیت به پایان رسانیده، کتاب حاضر ساده‌تر و شوق‌انگیزتر جلوه می‌کند. زیرا اولاً خود قادر است مطالب آن را بدون کمک معلم بخواند و بسیاری از آنها را بفهمد، ثانیاً با آشنائی قبلی که از روش کار آزفا به دست آورده، استفاده از کتاب و نوارهای آن برایش آسان‌تر است.

کتاب حاضر دارای ۷ فصل و هر فصل مشتمل بر ۳ درس است. در آغاز هر فصل فهرست واژگان آن فصل همراه با معادل انگلیسی آنها آمده است. پس از آن مطالب دستوری و تمرینهای مربوط به آنها دیده می‌شوند. اغلب درسها دارای متونی هستند که برخی از آنها از کتابهای ابتدائی برگرفته شده‌اند. در پایان بعضی از فصلها یک گفت و شنود به صورت زبان‌گفتاری گنجانده شده که دربرگیرندهٔ جمله‌ها و اصطلاحات محاوره‌ای مورد نیاز در مکالمات روزمره است. در پایان کتاب، «کلید تمرینها»، «واژه‌نامه‌ها»، «فهرست فعلهای بسیط و مرکب»، و «جمله‌ها و عبارات اصطلاحی» به چشم می‌خورند.

روش کار ما در این کتاب نیز، همانند کتاب اول، بر اصل شنیدن و تکرار استوار است. از این رو تقریباً تمام مطالب کتاب بر روی نوار صوتی ضبط گردیده تا کتاب بتواند به صورت خودآموز نیز مورد بهره‌برداری قرار گیرد. همچنین پاره‌ای فیلمهای «ویدیویی» براساس مطالب کتاب تهیه گردیده که کار آموزش زبان را آسان‌تر و دلپذیرتر می‌نماید.

در این کتاب نیز زبان‌گفتاری، گونهٔ تهرانی، مورد توجه قرار گرفته، بدین معنی که شکل محاوره‌ای واژه‌ها و جملات به موازات صورت نوشتاری آنها داده شده است. ولی باید در نظر داشت که تنها زبان نوشتاری بر روی نوار آمده، بجز در مورد گفت و شنودها که به همان صورت محاوره‌ای ضبط شده‌اند.

زبان انگلیسی به عنوان زبان واسطه در این کتاب نیز مورد استفاده قرار گرفته، منتهی اندکی محدودتر از کتاب اول. معادل واژه‌ها، توضیح نکات دستوری، و ترجمه برخی از جمله‌های نمونه داده شده است. این ترجمه‌ها بیشتر صورت واژه به واژه دارد تا ترجمه سلیس. از این روست که گاه بعضی از جمله‌های انگلیسی ممکن است غیرمعمول جلوه کند.

دستور زبان دنباله مطالب کتاب اول است که به همان شیوه یعنی به طور غیرمستقیم در خلال جمله‌ها و عبارات ارائه می‌گردد. معمولاً چکیده‌ای از هر موضوع دستوری به صورت یک فرمول برای جلب توجه خواننده داده شده، و نیز توضیح مختصری درباره آن به زبان انگلیسی در پانویس آمده است. بدین ترتیب یک دوره کامل دستور زبان، البته بدون ذکر جزئیات و ریزه کاری‌های آن، طی دو کتاب دوره مقدماتی مورد بحث قرار گرفته است. لازم به تذکر است که فراوانی و گوناگونی تمرین‌ها و جمله‌ها که همه فارسی متداول هستند کمک مهمی به درک نکات دستوری و نیز شیوه جمله‌سازی و نگارش می‌نماید.

امید است که این خدمت ناچیز گامی در جهت تسهیل آموزش زبان فارسی به خارجی‌ان

باشد.

در پایان، از سرکار خانم دکتر ژاله آموزگار، استاد محترم زبانهای باستانی، به خاطر خواندن نسخه دست‌نوشته کتاب و ارائه پیشنهادهای مفید سپاسگزارم. همچنین از جناب آقای محمد معصومی، و جناب آقای حسن عسکری‌راد به خاطر کوششهای بیدریغشان برای چاپ و انتشار این کتاب تشکر می‌نمایم.

دکتر یدالله نمره

استاد دانشگاه تهران

راهنمای تدریس و استفاده از کتاب

۱. نشانه‌هایی که در این کتاب به کار رفته به قرار زیر است:

الف - صورت گفتاری واژه‌ها و جمله‌ها بین دو قلاب به صورت [] آمده است؛

ب - چون ترجمه انگلیسی معمولاً واژه به واژه است، بنابراین آنچه که در انگلیسی هست ولی در فارسی نیست بین دو ابرو به صورت () آمده و آنچه که در فارسی هست ولی در انگلیسی نیست به صورت (=) دیده می‌شود؛

پ - نشانه { } به معنی ارزش یکسان کلمات داخل آنست، یعنی انتخاب مساوی؛
ت - نشانه / به معنی or = یا است.

۲. کتاب دارای بیست و یک درس است. چند درس اول که حجم کمتری دارند هریک معمولاً موضوع یک جلسه ۲ ساعته و درسهای طولانی‌تر هر کدام موضوع ۲ جلسه هستند. بر روی هم مدت زمان لازم برای به پایان رساندن کتاب ۱۶ هفته است. در هر هفته ۶ ساعت کار در کلاس و نیز دست کم ۶ ساعت کار در منزل توسط خود زبان‌آموز جهت حل تمرین و گوش دادن به نوار و تکرار آن باید در نظر گرفته شود.

۳. در آغاز هر فصل فهرست واژگان دیده می‌شود. تلفظ هریک از واژه‌ها باید ابتدا از نوار پخش گردد و سپس از زبان‌آموز خواسته شود تا آن را تکرار نماید. معلم باید تلفظ زبان‌آموز را ارزیابی و تصحیح کند.

۴. جمله‌های نمونه که حاوی نکات دستوری هستند و با عنوان «بشنوید و تکرار کنید» مشخص شده‌اند باید پس از شنیده شدن از نوار توسط یک یا یک شاگردان تکرار شوند. نکات دستوری باید توسط معلم حتی‌الامکان به زبان فارسی تشریح گردد.

۵. تمرین‌هایی که مستلزم فکر می‌باشند مانند «به فارسی بنویسید»، «جمله بسازید»، «واژه درست را انتخاب کنید»، «جاهای خالی را پر کنید» مخصوص کار در منزل است. بعضی از این تمرین‌ها را که نیاز به فکر کمتری دارند می‌توان به‌طور دسته‌جمعی در کلاس حل کرد. جواب همه تمرین‌ها، بجز جمله‌های نمونه، زیر عنوان «کلید تمرین‌ها» در پایان کتاب آمده است. ولی زبان‌آموز باید بعد از حل تمرین و تنها به منظور ارزیابی جوابهای خود به آن مراجعه نماید.
۶. تمرین‌هایی که حاوی گفت‌وگو هستند حتماً باید در کلاس توسط خود زبان‌آموزان و با کمک معلم پس از شنیده شدن از نوار اجرا شوند. زبان این گونه تمرین‌ها محاوره‌ای است. بنابراین باید دقت شود که آهنگ صدا و جای تکیه در واژه‌ها به درستی رعایت گردد.
۷. تکلیف منزل هر زبان‌آموز باید توسط معلم بررسی گردیده اشتباهات آن به همه زبان‌آموزان گوشزد گردد. این کار را می‌توان به صورت جمعی در کلاس انجام داد. در مواقعی که تصحیح کلاسی به دلیل کمی وقت مقدور نیست معلم باید تکالیف را در منزل تصحیح نموده اشتباهات را در جلسه بعد توضیح دهد. لازم به یادآوریست که در بسیاری موارد زبان‌آموز می‌تواند تکالیف خود را از روی «کلید تمرین‌ها» تصحیح نموده فقط موارد اشکال را از معلم بپرسد.
۸. کلید هر تمرین به جای خود آن تمرین بر روی نوار ضبط شده است. بنابراین، بخشی زیر عنوان «کلید تمرین‌ها» آن گونه که در پایان کتاب دیده می‌شود بر روی نوار وجود ندارد.
۹. باید زبان‌آموز را ترغیب نمود تا آنجا که ممکن است در ساعات غیر کلاسی به نوار گوش فرا دهد و خود آن را تکرار کند. زیرا اساس کار زبان‌آموزی بر شنیدن و تکرار استوار است.
۱۰. به تکالیف منزل باید نمره داده شود تا زبان‌آموز میزان پیشرفت خود را به طور ملموس احساس کند. ولی این امر نباید به گونه‌ای صورت پذیرد که احياناً موجبات یأس و سرخوردگی او را فراهم سازد.
۱۱. در پایان هر دو هفته یک آزمون مختصر کلاسی، کتبی یا شفاهی، باید برگزار شود تا میزان پیشرفت زبان‌آموز به درستی ارزیابی گردد.
۱۲. نمره تکالیف منزل و آزمون‌های کلاسی و نیز جلسات حضور و غیبت زبان‌آموز باید به‌طور مرتب در پرونده تحصیلی او ثبت گردد.
۱۳. در پایان دوره مقدماتی یک آزمون نهائی شامل دیکته، جمله‌سازی (انشاء)، قرائت، و

مکالمه باید به عمل آید و نمره آن در پرونده تحصیلی ثبت گردد. سؤالات این امتحان باید در حد مطالب دو کتاب اول و دوم مقدماتی باشد.

۱۴. کلاس زبان باید زنده و با روح باشد، و توأم با حوصله و مهربانی اداره شود. در غیر این صورت اشتیاق زبان آموز بتدریج فروکش کرده و در نتیجه از تعداد شرکت کنندگان به طور روزافزون کاسته می شود.

۱۵. مسلماً نمی توان ادعا کرد که کتاب حاضر، خالی از هرگونه نقص و عیب است. ولی می توان با استفاده از نظرات ارزنده و پیشنهادهای سازنده مدرّسان و متخصصان زبان آموزی در جهت بهبود آن کوشید. بنابراین صمیمانه استدعا دارد مسائل و مشکلات عملی را که در ارتباط با تدریس کتاب ممکن است وجود داشته باشد از طریق نمایندگی فرهنگی منعکس سازند تا در چاپهای بعدی مورد توجه قرار گیرد.

از خدای بزرگ موفقیت آن همکار گرامی را در این خدمت فرهنگی مسئلت می نماید.

مؤلف

فصلِ اوّل^۱

CHAPTER 1

واژگان

rice and kebab	چلو کباب	Saturday	شنبه [شَمبِه]
rice and chicken	چلو مرغ	Sunday	یکشنبه [یِه شَمبِه]
salad	سالاد	Monday	دوشنبه [دوشمبِه]
ice-cream	بستنی	Tuesday	سه شنبه [سِه شَمبِه]
salt	نَمک	Wednesday	چهارشنبه [چار شَمبِه]
pepper	فلفل	Thursday	پنج شنبه [پنج شَمبِه]
restaurant	رستوران	Friday	جمعه
play	نمایشنامه	holiday, closed	تعطیل
article	مقاله	kebab	کباب کوبیده
story, novel	داستان	(roast minced meat)	
short story	داستانِ کوتاه	kebab	کباب برگ
poem, poetry	شعر	(roast chopped meat)	

1 - Ordinal numbers are formed by adding the suffix ـم (-om) to the Cardinal numbers, e.g. یکم (yekom) 'first'.

اَوّل (awal) 'first' is an Arabic word, but is much more common than یکم .

نخست (nakhost) 'first', on the other hand, is a literary word, and is not in common use. This -om, however, may also be attached to چند (chand) 'how many' to ask about the position of something or somebody in relation to the other members of a group.

The ordinals play the role of adjectives and, therefore, always stand after the noun. e.g.

اولین درس 'first lesson' دوم تمرین second exercise.

voice, sound, noise	صِدَا	song	سُرود
talk, word	حَرْف	newspaper	روزنامه
front, ahead	جُلُو	magazine	مَجَلَّه
in front of	جُلُو	interesting	جَالِب
back, behind	عَقَب	nephew, niece	برادرزاده
last, past	گُذشته	nephew, niece	خواهرزاده
ago	پیش	colleague	همکار
before	پیش از	employee, member of staff	کارمند
so much, این قدر [این قَد]		headmaster	مُدیر
this much		director, boss	رئیس
so many, so much	این همه	impatient	بی حوصله
from time to time	گَهگاه	languid, faint, weak	بی حال
perhaps	شاید	annoyed, uncomfortable,	ناراحت
immediately	فوراً	not well	
to read, خواندن (= خا) [خوندن]		nervous	عَصَبی
to sing		harmful	مُضِرّ
to write	نِوِشتن	useful	مُفید
to hear, to listen	شِنیدن	important	مُهم
to ask (a question etc.)	پُرسیدن	weak	ضَعیف
to fear, to be afraid of	تَرسیدن	strong	قَوی
		dangerous	خَطَرناک

درسِ نَحْصِتْ^۱

۱. گذشتهٔ اِستمراری

past Imperfect

می — + گذشتهٔ ساده ← گذشتهٔ اِستمراری^۲

I went / I used to go /

من می رفتم ← می رفتم

I was going

تو می رفتی

او می رفت

ما می رفتیم

شما می رفتید [می رفتین]

آنها [اونها] می رفتند [می رفتن]

(I) did not go, (I) was not going

نمی رفتم

نمی رفتی، نمی رفت، نمی رفتیم، نمی رفتید، نمی رفتند.

1 – See footnote 1, p.1.

2 – The Imperfect past is formed by adding the prefix —می(mi-) to the simple past. It denotes a habitual or repeated or continuous action in the past. Note that the verbs بودن to be and داشتن to have "can not be used in the past imperfect but the simple past is used instead.

تمرین یکم^۱

بشنوید و تکرار کنید:

مصدر	ستاكِ گذشته	ستاكِ حال
خواندن	خواند	خوان
نوشتن	نوشت	نویس
شنیدن	شنید	شنو

هر جا می‌رفت برادرزاده‌اش را [برادرزادش رو] با خود [با خودش] می‌برد.

Wherever he went (he) used to take his nephew with him (= self).

ده سال پیش هر سه شنبه [سه شنبه] نهارتان را [نهارتون رو] در [تو] این رستوران می‌خوردید [می‌خوردین].

Ten years ago (you) used to have your lunch in this restaurant every Tuesday.

شنبه [شنبه] گذشته یک [یه] خبر جالب در [تو] روزنامه خواندم [خوندم].

Last Saturday (I) read an interesting news in the newspaper.

شما هر دوشنبه سه مقاله کوتاه در روزنامه‌های عصر می‌نویسید.

You write three short articles in the evening papers every Monday.

سال قبل هر دو ماه یک [یه] نامه برایش [براش] می‌نوشتم.

Last year (I) used to write a letter to (= for) him every two months.

1 – See footnote 1, p.1.

هَر چِه [هَر چي] به هَمکارَم می‌دادَم فوراً می‌خواند [می‌خوند].

Whatever (I) gave to my colleague he (would) read (it) immediately.

تَمَّام کارمَندهای این اداره، جوان بودند.

All of the employees in (= of) this office were young.

آنها [اونا] صِدایِ مَرا [مَن رُو] نِمی‌شَنِیدَن [نِمی‌شَنِیدَن].

They did not hear my voice.

هیچ کس مَقالَه‌های او را [اون رُو] نِمی‌خواند [نِمی‌خوند].

Nobody (would) read her articles.

شُما حَرَفهایِ [حَرَفایِ] او را [اون رُو] می‌شَنِیدید [می‌شَنِیدین] ولی چَرا چیزی
[هیچ چي] نِمی‌گُفتید [نِمی‌گُفتین]؟

You (did) hear his talks, but why didn't you say anything?

قَبْل از آمَدَنِ [اومَدَنِ] مَن چِه [چي] می‌نوشتید [می‌نوشتین]؟

what were you writing before I arrived (= my coming)?

هَر رُوز به اُتاقِ آقايِ رَئیس می‌رَفْتَم و نامَه‌ها را با صِدایِ بُلند^۱ بَرایش
می‌خواندَم.

Every day (I) went to the director's room and read letters aloud (= with loud

voice) to him (= for him).

1 - loud.

تمرین دُوم

به فارسی بنویسید:

- 1 – He was reading my letter.
- 2 – I (will) read your article tomorrow.
- 3 – In which magazine did you read the news?
- 4 – Why don't you (sing.) read your lessons?
- 5 – When do you read his uncle's book?
- 6 – I used to read a short story every two weeks.
- 7 – They used to read newspaper from time to time.
- 8 – Read his letter immediately.
- 9 – The students read their Farsi lessons every evening.
- 10 – Read and write in (= to) Farsi.
- 11 – Where did you write this article?
- 12 – Write (sing.) this exercise in (= to) Farsi.
- 13 – She used to write her books in Farsi.
- 14 – How many letters did he write last week?
- 15 – You used to write interesting plays.
- 16 – I don't write my stories in English.
- 17 – Why do you write so many letters?
- 18 – You are tired, don't write anything.
- 19 – My colleague writes very interesting stories for children.
- 20 – The headmaster wrote the name of all students in his notebook.

تمرین سوم

به فارسی بنویسید:

- 1 – I was hearing a weak voice from the distance (= from far).
- 2 – Do you hear my voice?
- 3 – No. I don't hear anything.
- 4 – They were hearing the sound of my car.
- 5 – Bring (sing.) the radio closer, they don't hear its sound.
- 6 – My father's ear is deaf.¹ He only hears a loud voice.
- 7 – Hear (sing.) well whatever I say.
- 8 – Her ear heard better two years ago.
- 9 – The noise was coming from the distance, and I didn't hear it very well.
- 10 – What did you hear?

تمرین چهارم

جاهای خالی را پر کنید:

مصدر	ستاک گذشته	ستاک حال
پُرسیدن	پُرسید	پُرس
تَرسیدن	تَرسید	تَرس
۱. من پُرسید...		۵. تو پُرسید...
۲. من می پُرس...		۶. تو می پُرس...
۳. من می پرسید...		۷. او پُرسید...
۴. تو می پُرسید...		۸. او می پُرسید...

- | | |
|---------------------------|----------------------------|
| ۹. او می پرسد... [...] | ۱۵. شما می پرسد... [...] |
| ۱۰. ما می پرسد... | ۱۶. آنها پرسید... [...] |
| ۱۱. ما می پرسید... | ۱۷. آنها می پرسید... [...] |
| ۱۲. ما پرسید... | ۱۸. آنها می پرسد... [...] |
| ۱۳. شما پرسید... [...] | ۱۹. پرس... |
| ۱۴. شما می پرسید... [...] | ۲۰. پرسد... [...] |

تمرین پنجم

جاهای خالی را پر کنید:

(نـ، نـ، پـ، می، از)

- | | |
|---------------------|--------------------------------------|
| ۱. تو... می ترسی. | ۹. گربه از سگ... ترسد. |
| ۲. ما... ترسیدیم. | ۱۰. سگ... گربه... می ترسد. |
| ۳. ما... می ترسیم. | ۱۱. ... این حیوان... ترسید! |
| ۴. شما... ترسید. | خطراناک است. |
| ۵. آنها... ترسیدند. | ۱۲. بچه ها معمولاً... دکتر... ترسند. |
| ۶. او... ترسد. | ۱۳. [شما... چی... ترسین؟] |
| ۷. شما... ترسیدید. | ۱۴. تو دیشب... چه... ترسیدی؟ |
| ۸. من... ترسیدم. | ۱۵. من... هیچ چیز... می ترسم. |

درس دُوم

۲. برای + م ← برایم [برام] = برای من^۱ for me.

from me. از + م ← ازَم = از من

to me. [به + م ← بهم^۲.] = به من

with me. [با + م ← باهام^۲.] = با من

تمرین ششم

بشنوید و تکرار کنید:

یک [یه] چیزی برایت [برات] می‌خرند [می‌خرَن].

[اونا چی بهتون گفتن؟ و شما بهشون چی گفتین؟]

[چرا هیچ چی بهش نمی‌گی؟]

[شما فقط تا جلو سینما فلسطین باهاش بودین.]

You were with him only as far as Cinema Felestin (= as far as the front of)

1 - The second form is more emphatic and more formal. 2 - A colloquial form only.

[لطفاً موضوع رو بهمون بگین.]

خواهش می‌کنم یک [یه] چلوکباب کوبیده برایش [براش] ببرید [ببرین].

Please take a (dish of) Chelo kebab to him (= for him).

نمک و فلفل زیاد، برایمان [برامون] مضر است [مُضره].

Too much salt and pepper is harmful for us.

شما با غذایتان [غذاتون] زیاد فلفل می‌خورید [می‌خورین] برایتان [براتون]
خوب نیست [نیس].

You eat too much salt and pepper with you food, it is not good for you.

[خواهش می‌کنم یه چیزی ازش بخرین، و یه پولی بهش بدین.]

Please buy something from him, and give some money to him.

[بنج ديقه پیش چی بخت گفتم؟]

تمرین هفتم

به فارسی بنویسید:

1 – [Go with her!]

7 – [What did you buy from him?]

2 – [Come with me!]

8 – what does he buy for her?

3 – [(I) will come with you (sing.)]

9 – My uncle bought a bicycle¹ for

4 – [(She) will come with you.]

me last month.

5 – [Zahra doesn't go with them.]

10 – [Tell him something!]

6 – [Do you come with us?]

11 – [(She) doesn't tell them anything.]

۱. دوچرخه.

تمرین هشتم

جاهای خالی را پر کنید:

۱. من نامه... با صدای... می خوانم...

(م، بلند، را)

۲. تو مقاله را... صدای... می...

(آهسته، با، خوان)

۳. او این... را... نمی...

(خواند، شعر، آهسته)

۴. بچه ها... روز... مدرسه... می...

(در، سرود، خوانند، هر)

۵. ... شما... رمان... خواند...؟

(نمی، هیچ وقت، — ید، چرا)

۶. بابک... داستان... می خواند...

(کوتاه، گاهی، د)

۷. کتاب... ی است، سال... دوبار آن... خواند...

(م، گذشته، جالب، را)

۸. هرچه به او... دادند، می... کم...

(است، گفت، می)

۹. من از آنها... ولی آنها... من...

(نمی ترسیدند، می ترسیدم، از)

۱۰. از من...! من دوست... هستم.

(م، تو، ترس)

تمرین نهم

جمله بسازید:

۱. (من، هیچ‌کس، از، نمی‌ترسم)
۲. (روز، هفته، چهارم، سه‌شنبه، است)
۳. (تعطیل، است، جمعه)
۴. (ساندویچ، ناهار، من، یک، است)
۵. (خانه، درخت، جلو، ما، است، چندان)
۶. (او، جلو، در کلاس، می‌نشست، همیشه)
۷. (کارمندا، رئیس، جلوتر، از، اداره، می‌آمد)
۸. (آنها، ناراحت، کمی، و، بی‌حال، بودند)
۹. (شما، صدکلی، عقب، روی، می‌نشینید، معمولاً)
۱۰. (مدیر، صدایی، مدرسه، قوی، و، دارد، بلند)

درس سوم

۳.

What is the matter with me?	[چه + م + ا ← چمه؟]
What is the matter with you?	[چه + ت + ا ← چته؟]
What is the matter with him?	[چه + ش + ا ← چشه؟]
What is the matter with us?	[چه + مون + ا ← چمونه؟]
what is the matter with you?	[چه + تون + ا ← چتونه؟]
What is the matter with them?	[چه + شون + ا ← چشونه؟]

تمرین دهم

بشنوید و تکرار کنید:

What is the matter with Sara?²

[سارا چشه؟]

[سارا گُرسنه آس.]

[دیروز شما چتون بود؟]

[چیزیم نبود،³ فقط یه کمی عصبانی بودم.]

1. Used in speaking to inferiors or intimate friends only.
with me.

2. A female name.

3. Nothing wrong was

[تو چته، چرا چیزی نمی خوری؟]
 [مهم نیست^۱، بعداً می خورم.]
 [آقای دکتر عالی^۲ امروز چشونه؟ چرا چیزی نمی گن؟]

What is the matter with Dr. Ali (= Mr. Dr. Ali) today?

Why doesn't he (= they) say anything?

[چیز مهمی نیست^۳، کمی خسته آن. حالشون خوب نیست.]
 [رئیس ما آدم^۴ مهمیه، ولی مفید نیست.]
 [نمی دونم^۵ چمه؟ چرا این قد بی حالم؟ شاید مریضم.]
 [اون آقا کیه؟، چرا ناراحته؟، چشه؟ چرا این قد غمگینه؟]

تمرین یازدهم

جاهای خالی را پر کنید:

۱. [بین^۶ این بچه...، چرا... نمی...؟]
 (خوره، شیر، چشه)
۲. [تو امروز...؟ پدرت دیشب... بود؟]
 (چش، چته)
۳. [پدرم چیزی... نبود. من هم چیزی... نیست.]
 (— ش، — م)
۴. [شما چ...؟ حال... خوب...؟]
 (نیست، — تون، — تونه)

1 – It doesn't matter (=it) is not important. 2 – A surname. 3 – Nothing important. 4 – person, fellow.
 5 – (I) don't know. 6 – See!

۵. [یه چیزی... هست، ... حال... از دیروز... ه.]
 بدتر، م، م — (م)
۶. [رئیس... چ...؟ ... این قد عصبیه؟]
 (— شه، چرا، — تون)
۷. [اینا... ه؟ چرا این... دوا می...؟]
 (قد، چشون — ، — خورن)
۸. [سارا خانم امروز...؟ چرا... بیحوصله و... ن؟]
 (این قد، ناراحت، چشونه)
۹. [چیز... ی نیست. لطفاً یه لیوان... برا... بیارین!]
 (آب، شون، مهم)
۱۰. [همکارتون پریروز حال... خوب بود، ولی امروز... چیزش هست. شاید
 یه... خسته اس.]
 (کمی — ش، یه)

تمرین دوازدهم

بشنوید و تکرار کنید:

شام در رستوران

هادی کارمند اداره پست^۱ است. او مردی آرام^۲ و دقیق^۳ است. هادی شوهری وفادار^۴ و پدری فداکار^۵ است. نام همسرش^۶ مریم است. مریم معلم کلاس سوم دبستان است.^۷ او مادری دلسوز^۸ و همسری مهربان است. مریم و هادی یک پسر دارند. نام او رامین است. رامین پسری باهوش و گنجکاو^۹ است. او شش سال دارد و شاگرد کلاس اول دبستان است. آنها خانواده ای خوشبخت^{۱۰} هستند.

(عصر جمعه، در خانه)

هادی: مریم! امشب شام چی داریم؟
مریم: هنوز هیچ چی^{۱۱}. من امروز خیلی کار داشتم^{۱۲}. لباس شستم. خونرو تمیز کردم^{۱۳} حالا می‌رم شام درست کنم^{۱۴}، چی دوست داری^{۱۵}؟
ه: نه عزیزم^{۱۶}، تو امروز خیلی کار کردی^{۱۷}، خسته شدی^{۱۸}، می‌ریم رستوران شام می‌خوریم، چگونه؟
م: رستوران پولش خیلی می‌شه^{۱۹}.
ه: نه، مهم نیست.
م: باشه؛ چه ساعتی می‌ریم؟

1 - post office. 2 - quiet, calm. 3 - accurate. 4 - loyal. 5 - devoted. 6 - spouse. 7 - compassionate. 8 - curious. 9 - family. 10 - happy. 11 - Nothing yet. 12 - I was very busy today. 13 - (I) cleaned the house. 14 - Now (I) am going to make supper. 15 - What would you like (to have). 16 - No darling. 17 - you have done a lot today. 18 - (You) are tired (= you have become tired). 19 - Restaurant costs a lot.

هادی: ساعتِ هفت و نیم.

مریم: حالا ساعت چنده؟

هادی: حالا ساعتِ هفته. نیم ساعت وقت داریم.

رامین: بابا! مَن هَم با شُما می آم (= می آیم)؟

هادی: اَلْبَتَّهٗ^۱ پَسَرَم، مَن بِدُونِ^۲ تو و مادَرِت هیچ جا نمی رَم.

مریم: هادی جان! کُدوم رستوران می ریم؟

ه: رِستورانِ گُلشنِ^۳.

ر: خیلی دوره؟ پیاده^۴ می ریم یا با ماشین؟

ه: نَه، خیلی دور نیس. ولی با ماشین می ریم.

(در ماشین)

ر: بابا! مَن جِلُو می شینم، مامان^۵ عَقَب، باشه؟

ه: نه پسر جان، مامان جِلُو می شینه، تو عَقَبِ پشین.

ر: چَشمِ^۶.

ه: آفرین^۷ پَسَرَم. تو بچّهٔ خیلی خوبی هستی.

(در رستوران)

پیشخدمت:^۸ خوش آمدین. بِفرمایین.

رامین: بابا! بِریم کِنارِ پَنجره، اونجا جای خویه. مامان! مَن جِلوَتَر می رَم. روی

اون صَنَدَلِی کِنارِ پَنجره می شینم.

1 - certainly, of course. 2 - without. 3 - A proper name. 4 - on foot. 5 - mammy. 6 - O.K. all right (a polite word of obedience). 7 - very good! (a word of praise, meaning "good, well done," usually used by a superior to an inferior). 8 - waiter. 9 - beside (= the side of.....).

رامین: آقا، لطفاً غذا برا ما بیارین.
 مریم: پسرَم! اوّل بگو چی می‌خوای^۱ (= می‌خای).
 ر: بابا، تو چی می‌خوری؟
 ه: من چلوکبابِ برگ.
 ر: منَم (= من هم) چلوکبابِ برگ. ماما! تو چی می‌خوای؟
 م: من سوپ و چلوُمُرغ می‌خورَم.
 ر: من بَسْتَنی هم می‌خوام.
 م: بَسْتَنی بعد از غذا.
 پیشخدمت: ببخشید قُربان^۲! چی میل دارین^۳؟
 ه: لطفاً، دو تا چلوکبابِ برگ، یه سوپ، یه چلوُمُرغ و سه تا دوغ^۴.
 پیشخدمت: مُتَشکّرَم.
 ه: اوم... خوشمزه^۵ اس. کبابِ خوبیه. مالِ تو چی^۶؟
 م: مالِ من هم خوبه، سوپم خوشمزه‌آس.
 ر: بابا! غذایِ منَم خوبه.
 ه: نوش جان^۷.

ه: آقا! لطفاً صورت حساب^۸ مارو بیارین!
 ه: بفرمایین، خُدا نِگهدار^۹.
 پیشخدمت: شب به خیر^{۱۰}، خُدا نِگهدار.

1 - What do (you) want? 2 - Sir 3 - What would (you) like? 4 - Diluted yoghurt used as a soft drink.
 5 - tasty. 6 - What about yours? 7 - A complementary phrase used after eating or drinking. 8 - bill.
 9 - Good bye. 10 - Good night.

فصلِ دُوم

CHAPTER 2

واژگان

ماهیهای ایرانی The Iranian months

23 Oct. – 21 Nov.	۸. آبان	21 March – 20 April.	۱. فروردین
	(۳۰ روز)		(۳۱ روز)
22 Nov. – 21 Dec.	۹. آذر	21 Apr. – 21 May	۲. اردیبهشت
	(۳۰ روز)		(۳۱ روز)
22 Dec. – 20 Jan.	۱۰. دی	22 May – 21 June	۳. خرداد
	(۳۰ روز)		(۳۱ روز)
21 Jan. – 19 Feb.	۱۱. بهمن	22 June – 22 July	۴. تیر
	(۳۰ روز)		(۳۱ روز)
20 Feb. – 20 March	۱۲. اسفند	23 July – 22 Aug.	۵. مرداد
	روز ۳۰/۲۹		(۳۱ روز)
rain	باران [بارون]	23 Aug. – 22 Sept.	۶. شهریور
rainy	بارانی [بارونی]		(۳۱ روز)
rain – coat	بارانی [بارونی]	23 Sept. – 22 Oct.	۷. مهر
cloud	آبر		(۳۰ روز)

dealing	مُعَامِلَه	cloudy	أَبْرَى
profit	سود	snow	بَرَف
much, many, very	بسیار	snowy	بَرَفِی
many of	بسیاری از	windstorm	توفان
some	بَعْضِی	stormy	توفانی
some of	بَعْضِی از	wind	باد
abundant	فَرَاوان [فَرَاوَن]	umbrella	چتر
violent, severe, intense	شَدید	handbag	کیف
quiet	آرام [آروم]	suit-case	چَمِدَان [چَمِدُون]
mad	دیوانه [دیوونَه]	station	ایستگاه
confused	گیج	film	فیلم
in good mood	سَرَحَال	television	تِلَوِیزِیُون
unconscious	بی‌هوش	glass	شیشه
impatient	بی‌طَاقَت	bed	تخت
corrupt, bad	فاسِد	human, person, fellow	آدَم
hopeless, desperate	نَاأَمید	neighbour	هَمسایه
fresh	تازه	government, state	دَوْلَت
hunger	گُرُشِنِگی [گُشِنِگی]	cabinet	هَیئَتِ دَوْلَت
thirst	تَشِنِگی	salary	حَقُوق
anger	عَصَبَانِیت	income	دَرآمد
heat	گَرما	sum, amount (of money)	مَبْلَغ
(the) cold	سَرما	bank	بانک

little by little	کَم کَم	dark blue (colour)	کَبُود (رَنگ)
that	که	silence	سُکُوت
when (= a time that)	وَقْتی کِه	early part of the	سَرِ صُبْح
therefore, so	بِنَا بَر این	morning (colloq.)	
of the Christian era	میلادی	12 midday (colloq.)	سَرِ ظُهر
Hejira-solar	هَجَرِی شَمسی	early part of the	سَرِ شَب
past, last	گُذَشته	evening (colloq.)	
broken	شِکَسته	at the exact hour	سَرِ سَاعَت
writing	نُوشته	moment	لَحْظَه
saying	گُفته	each, each one, [هَر کُدام]	هَر کُدام
to break	شِکَستَن	whichever	
to pass	گُذَشتَن	never	هَر گِز
to reach	رَسیدَن [رَسیدَن]	up to now (lit.)	تاکنون
to sell	فُروختَن	up to now	تا حالا
to sleep,	خوابیدَن (= خابیدن)	up to now	تا به حال
to go to bed		by the side of, beside	پَهلو ی
to become	شُدَن	in the presence of,	پیشِ
to catch, to take	گِرَفَتَن	before, to	
to recognize, to know	شِناختَن	by the side of	نَزَد

درس چهارم

۴. اسم مفعول

Past participle

سِتاکِ گُذَشته + — (= e, o) ← اسم مفعول^۱

gone	رَفْتِه	←	—	+	رَفَت
eaten	خُورْدِه	←	—	+	خُورْد
broken	شِکَسته	←	—	+	شِکَست
passed	گُذَشته	←	—	+	گُذَشت

تمرین سیزدهم

از مصدرهای زیر اسم مفعول بسازید: Make past participles from

the following infinitives:

۱. آوردن ۲. بُردن ۳. خریدن ۴. ترسیدن ۵. آمدن ۶. پرسیدن
۷. داشتن ۸. شنیدن ۹. دیدن ۱۰. گذشتن ۱۱. گرفتن

1. The past participle is formed by adding the suffix — (= e) to the Past Stem.

تمرین چهاردهم

از اسم مفعولهای زیر مصدر بسازید:

۱. نوشته ۲. بوده ۳. شسته ۴. گفته ۵. خوانده ۶. رفته
۷. نشسته ۸. خواسته ۹. شکسته ۱۰. رسیده ۱۱. شناخته

۵. گذشته نقلی

Present perfect

گذشته نقلی ^۱ ←	(I) am	آم	} اسم مفعول +
	(you) are	ای	
	(he, she) is	آست	
	(we) are	ایم	
	you are	اید	
	(they) are	آند	

(I) have gone	رفته + آم	← رفته آم [رفتَم] ^۲
	رفته + ای	← رفته ای [رفتِی]
	رفته + آست	← رفته است [رفتِه]
	رفته + ایم	← رفته ایم [رفتیم]
	رفته + اید	← رفته اید [رفتین]
	رفته + آند	← رفته آند [رفتَن]

1 - Present Perfect is formed by combining the past participle with the 'to-be' suffixes (see book 1, P. 67). It denotes an action in the past the effects of which are still continuing or still felt.

2 - The distinction in pronunciation between the past tense and present perfect is made by the position of the stress. That is, in the latter the stress falls on the last syllable, e.g. raftam "(I) have gone", but in the former it falls on the penultimate, e.g. ref tam "(I) went".

(I) have not gone

نَرَفْتِه‌ام [نَرَفْتِم]

نَرَفْتِه‌ای

(he) has not gone.

نَرَفْتِه است [نَرَفْتِه]

نَرَفْتِه‌ایم

نَرَفْتِه‌اید

نَرَفْتِه‌اند

last (= passed) year

سالِ گُذَشته^۱

the broken window

پَنجِرَهٗ شِکَسته

the writings of Dehkhoda

نِوِشْتِه‌های^۲ دِهْخُدا

the words of professor.

گُفْتِه‌های استاد

تمرین پانزدهم

بشنوید و تکرار کنید:

از پارسال تا به حال چندین بار این فیلم را [رُو] دیده است [دیده].

Since last year (= till now) (he) has seen this film several times.

از کی تا حالا پسران را [پسرتون رُو] ندیده‌اید [ندیدین]؟

Since when (= till now)....

1 – In addition to its conjugational use, the past participle is frequently used as an adjective as well as a noun.

2 – The famous Iranian scholar.

از دو سالِ پیش تا حالا او را [اون‌رو] ندیده‌ام [ندیدم].

Since two years ago (= up to now).....

او تا به حال به این کشور نیامده است [نیامده].
هیچوقت دروغ گفته‌اید؟

Have you ever (= anytime)...

خیر، هرگز دروغ نگفته‌ام.

No! I have never...

از فروردین گذشته تاکنون سه بار به بیمارستان رفته‌ام.

Since last Farvardin (= up to now)..

چند روز است که [چن‌روزه] چیزی [هیچ‌چی] نخورده‌ایم [نخوردیم].

(It) is a few days that (we) have not eaten anything.

چندماه است که کتاب پیشی اوست ولی هنوز آنرا نخوانده است.

(It) is a few months that the book is with (=to) him but (he) has not read it yet.

در چند روز گذشته حالش خوب بوده است.

(She)has been well during (= in) the past few days.

شنیده‌ام که [شنیدم] شما هنوز نمایشنامه را [نمایشنامه‌رو] ننوشته‌اید [ننوشتین].

(I) have heard that you have not written the play yet.

چه بارانی [بارونی] قشنگی! آن را [اون‌رو] از کجا خریده‌اید [خریدین]؟

1 - no! (a polite word for na).

تمرین شانزدهم

جاهای خالی را پر کنید:

مصدر	ستاكِ گذشته	ستاكِ حال
گِرِفْتَن	گرفت	گیر
شِکَسْتَن	شِکست	شِکَن
شِناختن	شناخت	شِناس

۱. من این چتر را از او گرفته...
۲. تو آن کیف قهوه‌ای را از کی گرفته...؟
۳. شیشه این پنجره را کی شکسته...؟
۴. شیشه این پنجره کی شکسته...؟
۵. او هیچ‌کس را نمی‌شناس...
۶. ما او را خوب شناخته...
۷. شما همه مردم این روستا را می‌شناس...
۸. شما هنوز شوهرتان را خوب نشناخته...
۹. شما قبلاً او را می‌شناخته...?
Did you know him before?
۱۰. خیر، ما قبلاً کسی را به این اسم، نمی‌شناخته...
۱۱. من او را خوب شناخته... ولی متأسفانه او مرا هنوز نشناخته...
۱۲. بعضی از مردم همسایه‌های خودشان را نمی‌شناس...
۱۳. بعضی از چیزها خیلی زود می‌شکن...
۱۴. باد شدید بعضی از درختها را شکسته...
۱۵. لطفاً این چمدان سنگین را از من بگیر...

درس پنجم

۶. پیش / پهلوی، نزد، دست^۲

کتاب من کجاست؟

I have your book (= your book is in the presence of me). [کتاب شما پیش منه.]

Your book is with me (= beside me). [کتاب شما پهلوی منه.]

Your book is with me. [کتاب شما نزد من است.]

My sister's child was with my father yesterday. [بچه خواهرم دیروز پیش / پهلوی پدرم بود.]

He was with my father. [او نزد پدرم بود.]

His money is with me. I have got his money. [پول او دست منه.]

I don't let anybody have my car. [من ماشینم رو دست هیچ کس نمی دم.]

1 - These words are used to show the whereabouts of something, or to have something at hand. The first two are colloquial but the third one is formal and used in the written style. 2 - دست is used to express the idea of letting somebody have something, or leaving something to somebody for some time. It is usually used in the spoken language.

تمرینِ هفدهم

جاهای خالی را پر کنید:

پیش / قبل، پیش / پهلوی، پیش از، گذشته، دست

۱. در چند ماه...
۲. از اسفند... تا حالا
۳. در چهار سال...
۴. چهار سال... سالهای خوبی نبودند.
۵. چهار سال... فقط یک بار او را دیدم.
۶. هفته...
۷. شما کی به اینجا آمدید؟ سه هفته...
۸. این داستان زیبا را کی نوشته‌اید؟ یک سال و نیم...
۹. روز... چه خورده‌اید؟
۱۰. در روزهای... هوا بارانی بوده است.
۱۱. در ماههای... چه کتابی را خوانده‌اید؟
۱۲. ... بهمن سال... کجا بودید؟
۱۳. ... من کی روی این صندلی نشسته است؟
۱۴. قلم من... شماست؟
۱۵. بچه‌ها... کی هستند؟
۱۶. هفته... بچه‌ها... مادرم بودند.
۱۷. چند روز... برادرِتان... ظهر... من آمد.
۱۸. آبان... یک روز... نهار... او رفتم.

۱۹. چند سال... بود که شما را یک روز... او دیدم.
 ۲۰. ... رفتن به اروپا چند روزی... پدر بزرگتان بروید.
 ۲۱. [پول رو... تو نمی دم].
 ۲۲. [ماشینم رو چند روزی... برادرزاده ام داده ام].
 ۲۳. [علی کتاباش رو... کسی نمی ده].
 ۲۴. [هیچ پولی... من نیست].
 ۲۵. [خونه من شیش ماه... خواهرزاده ام بوده].

تمرین هجدهم

بشنوید و تکرار کنید:

[ببخشید آقا، ساعت تون چنده؟]

Excuse me sir! what time is it?

seven fifteen (= seven and quarter).

هفت و ربع

half past ten (= ten and half)

ده و نیم.

a quarter to nine.

یک ربع به نه.

a quarter to nine (= nine, a quarter less).

نه ربع کم.

ten minutes to eleven.

ده دقیقه به یازده.

ten minutes to eleven (= eleven, ten minutes less)

یازده ده دقیقه کم.

twenty five minutes and ten seconds هشت و بیست و پنج دقیقه و ده ثانیه

past eight (= eight and twenty and five minutes and ten seconds).

چهار و سی و هشت ثانیه.

two in the afternoon (= two of afternoon).

دو بعد از ظهر

three after midnight.

سه بعد از نصف شب.

half past seven in the morning. (= seven and half of

هفت و نیم صبح.

the morning).

about five o'clock.

حدود ساعت پنج.

about five.

حدود پنج.

just five o'clock (= the head of....)

سر ساعت پنج.

فردا سر ساعت پنج بعد از ظهر شما را می بینم.

just five o'clock (= five o'clock complete).

ساعت پنج تمام.

almost five o'clock.

تقریباً ساعت پنج.

چرا سر صبح عصبانی هستید؟

پدرم معمولاً سر ظهر ناهار می خورد.

او اغلب^۱ سر شب به دیدن عموی پیرش می رفت.

خواهرزاده شما همیشه صبح زود از خانه بیرون^۲ می رود.

تمرین نوزدهم

جمله بسازید:

۱. (گذشته، باران، آمد، شدید، شب، — ی)

۲. (برف، در، ماه، گذشته، چند، نیامده، است)

1. often 2. out.

۳. (شاگردها، سَر، روز، ساعت، هَر، هَشت، صُبح، به، می‌روند، کلاس)
۴. (دو، تعطیل، هفته، از، پیش، بانک‌ها، بوده‌اند)
۵. (همسایه، بعضی از، ها، سَرشب، پیش، من، آیند، می)
۶. (بسیاری، از، جهان، مَرَدُم، هَنوز، نَدارند، خانه)
۷. (ساعت، صُبح، پیش از، سه‌ی، فُرودگاه، رفتم، به)
۸. (مَرَدُم، زود، صُبحانه، صُبح، بسیاری از، روستا، می‌خورند.)
۹. (شَدید، باد، شیشه‌ها، را، بعضی از، شکسته است)
۱۰. (معمولاً، چه، ساعتی، شما، اداره، به، می‌روید؟)

تمرین بیستم

بشنوید و تکرار کنید:

دو هزار (2000)،

دَه هزار (10000)،

سیزده هزار (13000)،

بیست هزار تومان (20000)،

[پَنجاه هزار تومن] (50000)،

صد هزار ریال (100000)،

دویست هزار مِتر^۲ (200000)،

پانصد هزار سانتی‌متر^۳ (500000)،

چهارصد و پَنجاه هزار میلی‌متر^۴ (450000)،

1. = خَلی، but more formal.

2. metre.

3. centimetre.

4. millimetre.

سیصد و شصت و هشت کیلومتر^۱ (368)،
 سیصد و هفتاد و هفت و نیم متر مربع^۲ (377.5)،
 صد و سی و سه هزار و شصت و هفتاد و نه متر مکعب^۳ (133679)،
 هزار و هشتاد و پنج و نیم کیلو (1085.5)،
 یک میلیون و نه صد و بیست و یک هزار و هشتصد و چهل و یک گرم^۴ (1921841)،
 دوازده و نیم تن^۵ (12.5)،
 صد و چهل و چهار و نیم لیتر^۶ (144.5)،
 دویست و سی و دو ساعت (232)،
 هفتصد و هجده دقیقه (718)،
 پانصد و نود و نه ثانیه (599)،
 شانزده هفته (16)،
 صد و نوزده ماه (119)،
 دوهزار و پانصد سال (2500)،
 دو و نیم قرن^۷.

1. kilometre. 2. square metre. 3. cubic metre 4. gram 5. ton 6. litre 7. century

درسِ ششم

۷. عدد^۱ ۱۴۲۳۷^۲

چهارده هزار و دویست و سی و هفت.

تمرین بیست و یکم^۳

عددها را در جملہ‌های زیر^۴ بخوانید و آنها را با حرف^۵ بنویسید:

مصدر	ستاکِ گذشته	ستاکِ حال
فروختن	فروخت	فروش

۱. یک تومان ۱۰ ریال است. پس ۱۲۳/۵ تومان ۱۲۳۵ ریال می‌شود.

۲. ماشینم را به مبلغ ۱۱۲۰۰۰ تومان فروختم.

[ماشینش رو ۷۵۳۰۰ تومان می‌فروشه]

1. number, 2. Unlike Persian letters, the Persian numbers, just like in English, are written from left to right and read in the same manner. 3. The suffix ^۳ (see footnote 1, p.1) is attached to the last (or the least) part of the compound numeral. ^۴ and ^۵ may not be used in the construction of compound numerals. 4. below, following 5. letter. 6. for the sum of (= to the sum of).

۳. آنجیر^۱ را کیلویی ۱۳/۵ تومان می‌فروشند بنابراین قیمت^۲ ۵۹ کیلویی آن ۷۹۶۵ ریال است.
۴. یک سال ۳۶۵ روز و هر روز ۲۴ ساعت است. بنابراین یک سال ۸۷۶۰ ساعت می‌شود.^۳
۵. قیمت ۱۴/۵ (14.5) کیلو برنج ۱۷۴۰ ریال است.
۶. شما این مغازه را به مبلغ ۱۵۴۷۰۰ تومان خریدید و بعد از شش ماه آنرا به ۱۴۶۳۰۰ تومان فروختید. این معامله حدود ۸۴۰۰ تومان برایتان ضرر^۴ داشته است.
۷. [علی این موتورسیکلت^۵ رو ۳۱۹۷۵ ریال از من خرید و بعد از دو هفته اون رو ۳۵۷۳۵ ریال به حسن فروخت، توی این معامله چه قد سود داشته؟]
۸. برادر من کارمند دولت است. حقوق او در ماه ۷۴۲۳ تومان است. بنابراین درآمدش در سال ۸۹۰۷۶ تومان می‌شود.
۹. امسال ۱۹۸۷ میلادی و ۱۳۶۶ هجری شمسی است.
۱۰. [ببخشید آقا، این تلویزیون دست دوم^۵ رو چند می‌فروشید ۳۵۰۰ تومن یا کمتر؟]

1. fig. 2. (it) becomes 3. loss 4. motorcycle 5. second – hand

۸. گذشته دُور (بعید)

past perfect

اسم مفعول + گذشته فعلی «بودن» ← گذشته دور (بعید)^۱

(I) had gone.

رفته + بودَم ← رفته بودَم

رفته + بودی ← رفته بودی

رفته + بود ← رفته بود

رفته + بودیم ← رفته بودیم

رفته + بودید ← رفته بودید [بودین]

رفته + بودند ← رفته بودند [بودَن]

(I) had not gone.

نرفته + بودَم ← نرفته بودَم

نرفته بودی، نرفته بود،

نرفته بودیم، نرفته بودید، نرفته بودند.

1 – The past perfect is formed by combining the past participle of the main verb with the simple past of the verb *budan* 'to be'. It indicates an action which occurred before another action in the past.

It is important to remember that (I) the two parts of the verb may not be separated from each other, (II) only the second part is conjugated, (III) *budan* 'to be' and *dāshtan* 'to have' are not used in the past perfect, but the simple past is used instead.

تمرین بیست و دُوُم

جاهای خالی را پر کنید:

مصدر	ستاک گذشته	ستاک حال
شُدن	شُد	شو
رَسیدن	رَسید	رَس
خوابیدن	خوابید	خواب

۱. من دیوانه شد... بود...
۲. تو چرا این قدر گیج شد... بود...؟
۳. او از عَصَبَانِیت سُرخ شد... بود...
۴. ما از گُرْسِنِگی بی طاقت شد... بود...
۵. شما از سَرَمَا کَبود شد... بود...
۶. آنها از گرما بی هوش شد... بود...
۷. ماهی در هوای گرم خیلی زود فاسِد ... [می شه]
۸. وقتی که به خانه رسید، من تقریباً نصفِ غذایم را خورد... بود...
۹. بعضی از آدمها زود ناامید ... شَو ... [می شن]
۱۰. همیشه قَبَل از باران هَوَا اَبَری ... شود. [می شه ...]
۱۱. همه جا سُکوت بود و او در تَخَتَش آرام خوابید ... بود...
۱۲. ما پیش از شما به ایستگاه اُتوبوس^۲ رسید ... بود...
۱۳. نامه پدِرم تا آن لحظه به دستِ مَن نَرَسید... بود.
۱۴. شما شَب معمولاً چه ساعتی ... خواب ...؟ [می خوابین]

1. everywhere

2. bus

۱۵. آنها تا ساعتِ دویِ بعد از نصفِ شب نخواستند ... بود ...

۱۶. وقتی که هوا توفانی شد من هنوز به ایستگاهِ قطار نرسیدم ... بود...

۱۷. شما تازه از راه رسیدید ... بود ... که نامه او رسید.

You had just (=freshly) arrived when (=that) his letter arrived (=reached).

۱۸. شوهرم ساعتِ دوازده و ربع به خانه رسید و من تا این لحظه نخواستند ...
بود...

۱۹. تو این موضوع را قبلاً به من نگفتی ... بود...

۲۰. من تازه خواهم ... بود... که صدای ضعیفی به گوشم رسید.

تمرین بیست و سوم

دیگته

بشنوید و به فارسی بنویسید:

yek sâl davâzdah mâh ast. har sâl chahâr fasl dârad. har fasl se mâh ast. ruze
avvale sâle Irani avvale farvardin ast. farvardin, ordibehesht, va khordâd
mâhhâye bahâr hastand. dar farvardin derakhthâ barge tâze miâvarand. gol
va shekufe hame jâ dide mishavad¹. hame ja zibâst. hameye mardom shâd o
sarehâl hastand. dar mâhe farvardin havâ hanuz kami sard ast. ordibehesht
garmtar as farvardin ast. tir, mâhe avval va mordâd, mâhe dovvom va
shahrivar, mâhe sevvome tâbestân ast. dar tâbestân dabestânhâ va
dabirestânhâ² ta'til hastand. dar in fasl miveye tâze farâvân va arzân ast.
mehr, âbân va âzar mâhhâye pâyizand. ruze avvale mehr madresehâ dobare

1. is seen (=becomes seen)

2. closed

bâz mishavand. shâgerdhâ shâdâb o khoshhâl be madrese miravand
va dars mikhânand. az mâhe âbân havâ kam kam sard mishavad. barge
derakhthâ zard mishavad. dey, bahman va esfand mâhhâye zemestânand.
dey sardtarin mâhe zemestân ast. dar zemestân barfe sangin va bârâne
shadid miâyad. mardom lebâse garm mipushand.¹ dar mâhe esfand ham
bârân besyâr ast vali havâ ziad sard nist.

1. (they) wear

فَصْلِ سَوْم

CHAPTER 3

واژگان

blackboard	تخته سیاه	soldier	سرباز
set of shelves	قفسه	officer	آفسر
map	نقشه	police officer	آفسرِ پلیس
geography	جغرافی	policeman	پاسبان
history, date	تاریخ	cake	کیک
world	دُنیا	furniture	مُبل
life, living	زندگی	classroom	کلاس
birth	تَوَلَّد	lesson, subject	دَرس
date of birth	تاریخِ تولد	question	سؤال
born	مُتَوَلَّد	question (lit.)	پُرسش
description	شَرَح	answer	جواب
biography	شرحِ زندگی	answer (lit.)	پاسخ
meeting	دیدار	wall	دیوار
light, lamp	چراغ	entrance	دَرِ وُرودی
bumper	سپَر	exit	دَرِ خُرُوجی

direction, side	سَمَت	windscreen	شیشهٔ جلو
direction, side	طَرَف	boot	صندوقِ عقب
part	قِسْمَت	steering wheel	فرمان [فرمون]
outside	بیرون	gear lever	دنده
inside	داخل [تو]	accelerator	گاز
row	ردیف	clutch	کِلاچ
middle	وَسَط	brake	تُرْمُز
between	بین	hand-brake	تُرْمُز دَستی
face to face, opposite	روبرو	pedal brake	تُرْمُز پایی
side	کِنار	key	کِلید
up, above	بالا	passenger	مُسافر
down, below	پایین	language, tongue	زَبان [زبون]
back, behind	پُشت	game, playing	بازی
behind the back	پُشتِ سر	toy	اَسباب بازی
rear, behind, back	عَقَب	person (unit for human)	نَفَر
well mannered	باتریت	number (unit for things)	عَدَد
polite	مُؤَدَّب	grain (unit for things)	دانه
respectable	مُحْتَرَم	copy (unit for books), cover	جِلد
tasteful	باسلیقه	bunch (unit for things)	دَسته
active	فَعَال	fist, handful	مُشت
hard working	پُرکار	sort, kind	جور
clever, tactful	زیرک	sort, kind	نُوع

interesting to read	خواندنی [خوندنی]	shy	خجالتی
peculiar to	مخصوص	severe	سخت گیر
really	واقعاً (= واقعن)	serious	جدی
because, since	چون	rough, tough	خشین
some, a quantity	مقداری	sincere	صمیمی
to want	خواستن (= خوا)	housewife	خانه دار [خونده دار]
to know	دانستن [دونستن]	guest	مهمان [مهمون]
to understand	فهمیدن	reception, party	مهمانی [مهمونی]
to stay, to remain	ماندن [موندن]	fixed	ثابت
to send	فرستادن	instructive	آموزنده

درس هفتم

۹. جَلُو، عَقَب، رُو بَرُو، پُشت، پُشتِ سَر، بالا، پايين

in front of my house	جَلُو خانهُ من
in the back of my room	عَقَبِ اُتاق من
opposite my house	رُو بَرُو خانهُ من
behind my house	پُشتِ خانهُ من
behind my back	پُشتِ سَر من
over my house	بالاي خانهُ من
over my head	بالاي سَر من
upper lip	لَبِ بالا
lower lip	لَبِ پايين
down the hill	پايين تَپّه ^۱
up the hill	بالاي تَپّه

1 - hill.

تمرین بیست و چهارم

بشنوید و تکرار کنید:

خواندن

ماشین من چهار در دارد. دو در در قسمت جلو و دو در در قسمت عقب. در جلو، سمت چپ، مخصوص راننده است. دو تا در عقب و در جلو سمت راست، مخصوص مسافر هستند. سپر جلو، جلوتر از چراغها و سپر عقب، عقب تر از صندوق عقب است. شیشه جلو روبروی راننده و شیشه عقب پشت سر اوست. دنده در طرف راست راننده است و ترمز دستی در طرف چپ او. گاز، کلاچ و ترمز زیر پای راننده هستند. یک چراغ کوچک بالای سر راننده است. بعضی از ماشینها فقط دو در دارند. یکی مخصوص راننده و یکی برای مسافر. بعضی از اتوبوسها سه در دارند. دو تا در قسمت جلو و یکی در قسمت عقب. شیشه های جلو و عقب ثابت هستند ولی شیشه های دو طرف، بالا و پایین می روند. وقتی که شیشه پایین است هوا از بیرون به داخل ماشین می آید، و وقتی که شیشه بالاست پنجره بسته است.

تمرین بیست و پنجم

پاسخ پرسشهای زیر را به صورت جمله بنویسید:

۱. [ماشین شما چندتا در دارد؟].

۲. آیا همه درها مخصوص راننده هستند؟

1 - So far you have noticed that no change of order is required to express a question. In speech the only difference between a statement and a question (in the absence of the interrogative words such as *کجا* where, *کی* who, *کی* when *چه/چی* what *چطور* how, etc...) is the tone of the voice, That is, a rising tone or a falling one on the final syllable for a question or a statement respectively. But in the written style, when there is no **interrogative word**, the question may be introduced by the particle *آیا* together with a rising tone on the final syllable.

۳. پَس، کدام در مالِ راننده است؟
۴. تَرْمُزِ زیرِ کدام پاست؟
۵. در ماشینِ شما، فرمانِ کُدام طَرَف است؟
۶. کُدام تَرْمُزِ پایین‌تر است؟ تَرْمُزِ دستی یا تَرْمُزِ پایی؟
۷. پُشتِ سِرِ راننده چیست؟
۸. شیشهٔ جلو در کُدام قسمت است و شیشهٔ عقب در کدام قِسمت؟
۹. چراغِ داخلِ ماشینِ شما در کُجاست؟
۱۰. ماشینِ شما چند پنجره دارد؟ هریک^۲ در کدام قسمت است؟

تمرین بیست‌وششم

جاهای خالی را پر کنید:

(جَلُو، عَقَب، جَلُو، عَقَب، وَسَط، پُشت، پُشتِ سِر، رو، روپرو، بین، کنارِ)

۱. در کلاسِ ما سه رَدیفِ صندلی است: رَدیفِ...، رَدیفِ... و رَدیفِ... .
۲. ... هر صندلی یک میزِ کوچک است.
۳. ... هر میز یک صندلی است.
۴. میزِ مُعَلِّم... تر از همهٔ میزهاست.
۵. مُعَلِّم... میزِ خودش می‌نشیند.
۶. تَخْتِه سیاه ... مُعَلِّم و... یِ شاگردهاست.
۷. وقتی که مُعَلِّم می‌نشیند ... یَش به طَرَفِ شاگردها و... ش به سَمَتِ تَخْتِه سیاه است.

۸. در... کلاس، ... شاگردها و... یِ مُعَلِّم یک قَفْسهٔ کتاب است.
۹. این کلاس دو دَر دارد: دَرِ وُرودی و دَرِ خُروجی. دَرِ وُرودی دَرِ قِسمَتِ ...
نَزْدِیکِ تَخْتِ سیاه و دَرِ خُروجی در قِسمَتِ ... نَزْدِیکِ قَفْسه و...
شاگردهاست.
۱۰. ... یِ هر دَر یک پَنجره است.
۱۱. ... یِ دیوارِ سَمَتِ راست ... دو دَر یک نَقْشهٔ ایران دیده می‌شود.
۱۲. مَجید همیشه در ردیفِ ... می‌نشیند چون چَشْمَش ضعیف است.
۱۳. اکبرِ اِمَامی^۱ ... مَجید در ردیفِ ... و ... یِ مُعَلِّم می‌نشیند.
۱۴. رضا عَلَوی^۱ هَم ... مَجید در ردیفِ ... می‌نشیند.
۱۵. صَنْدَلِی بیژن^۲ در ... کلاس ... قَفْسهٔ کتاب ... دَرِ خُروجی است.
۱۶. مُحْسِن ... مَجید و حَمید در ردیفِ ... می‌نشیند.
۱۷. صَنْدَلِی یوسف^۲ ... صَنْدَلِی بیژن است.
۱۸. یوسف ... بیژن و پرویز^۲ می‌نشیند، چون با هَم دوست هستند.
۱۹. مُعَلِّم در ... تخته سیاه ... یِ شاگردها می‌ایستد^۳ و به آنها درس می‌دهد.
۲۰. هَمهٔ شاگردها سَرِ ساعت به کلاس می‌آیند و... میزهای خُودشان می‌نشینند.

1 – First name is joined to the surname by adding the particle — (—e) “the genetive sign” to it. But if the first name ends in a vowel it does not take this particle. 2 – A male name. 3 – (He) stands.

تمرین بیست و هفتم

بشنوید و تکرار کنید:

۱۰.

the morning of Friday = Friday morning.

صَبیحِ جُمعه = جُمعه صَبیح

the morning of today = today morning.

صَبیحِ امروز = امروز صَبیح

Saturday noon.

ظَهْرِ شنبه = شنبه ظَهْر

yesterday noon.

ظَهْرِ دیروز = دیروز ظَهْر

Wednesday evening.

عَصْرِ چهارشنبه = چهارشنبه عَصْر

the day before yesterday evening.

عَصْرِ پَرِیروز = پَرِیروز عَصْر

Thursday evening / night

شَبِ جُمعه = پنج‌شنبه شَب^۱

Friday evening / night.

شَبِ شنبه = جُمعه شَب

Saturday evening / night

شَبِ یکشنبه = شنبه شَب

مَعذِرَت می‌خواهم^۲ [می‌خواهم]، امروز چه روزیست [چه روزیه]؟

امروز دوشنبه است [دوشنبه‌آس].

What date is tomorrow.

فردا چَندُم^۴ است [چَندُمه]؟

فردا بیست‌ودوُم است [بیست و دوُمه].

what month?

چه ماهی؟

بیست‌ودوُم چه ماهی؟

بیست‌ودوُم خرداد / بیست‌ودوُم خردادماه.

1. The use of the word شَب with the days of the week is completely different from صبح، ظَهْر، عَصْر etc. Because according to a traditional reckoning (no longer used officially, but common in everyday speech) the day begins at sunset. Consequently the first part of a day is the evening of the preceding day.

Therefore شَبِ جُمعه^۱, for example, is equivalent to Thursday evening.

2. This is a modern usage, and

rather formal.

3. Excuse me.

4. See footnote 1, P. 1.

چه سالی؟

بیست و سوم خرداد چه سالی؟

بیست و سوم خرداد سال هزار و سیصد و شصت و شش (۱۳۶۶/۳/۲۳).

صبح شنبه سوم بهمن هزار و سیصد و شصت شمسی هاله^۱ به دنیا آمد^۲
تاریخ تولد او سوم بهمن هزار و سیصد و شصت (۱۳۶۰/۱۱/۳) است.
او در سوم بهمن ۱۳۶۰ متولد شد.

تاریخ زندگی او جالب و خواندنی است.

تاریخ هر کشوری شرح زندگی گذشته مردم آن کشور است.

تاریخ درس شیرین و آموزنده و مفیدی است.

در چه تاریخی او را دیدید؟

دیدار اول ما در تاریخ بیست و هفت اردیبهشت سال هزار و سیصد و شصت و چهار بود.

نامه شما بدون تاریخ بود.

از تاریخ ۱۳۶۱/۳/۲۴ تا تاریخ ۶۱/۶/۸ در تهران بودم.

1. A female name 2. She was born (= came to the world).

تمرین بیست و هشتم

پاسخ پرسشهای زیر را به صورت جمله بنویسید:

write the answer to the following questions in sentences.

۱. در چه سالی متولد شده‌اید؟
۲. تاریخ تولدتان کی است؟
۳. روز تولدتان چه روزیست؟
۴. دیروز چندم بود؟
۵. در چه ماهی به دنیا آمدید؟
۶. دیدارِ اوّل شما با همسرِتان در چه تاریخی بود؟
۷. آیا تاریخِ کشورِ خودتان را خوب خوانده‌اید؟
۸. به نظر شما تاریخ آموزنده‌تر است یا جغرافی؟
۹. آیا شما به نامه بدون تاریخ جواب می‌دهید؟
۱۰. آیا تا به حال نامه بدون تاریخ نوشته‌اید؟

درسی هَشْتُم

مصدر	ستاكِ گذشته	ستاكِ حال
خواستن	خواست	خواه
دانستن	دانست	دان

تمرین بیست و نهم

بشنوید و تکرار کنید:

من	می خواهم ^۱	می دانم
تو	نمی خواهی	می دانی
او	می خواهد	می داند
ما	نمی خواهیم	می دانیم
شما	می خواهید	می دانید
آنها	می خواهند	می دانند

1 - I want.

بین این آقا چه می‌خواهد [چی می‌خواد]

[ببخشید. آقا، شما چی می‌خوان؟]

[آزشون پُرس چی می‌خوان]، آزشان پرسید چه می‌خواهند.

[مَعذِرَت می‌خوام، شما چی می‌خواستین؟]

نمی‌دانم از من چه می‌خواهی. [نمی‌دونم از من چی می‌خوای؟]

[خودت می‌دونی چی می‌خوای؟]

من از هیچ‌کس هیچ چیز نمی‌خواهم. I do not want anything from anybody.

هر بار که او را می‌دیدم چیزی از من می‌خواست.

[هر دفعه که او رو می‌دیدم یه چیزی ازم می‌خواست.]

Every time I saw him (he) wanted something from me.

تا آنجا که من می‌دانم او مقاله شما را هنوز نخوانده است.

so far as I know he has not read your article yet.

[من می‌دونم که او این بارونی رو می‌خواد.]

I know that she wants this raincoat.

از کجا می‌دانید او چه می‌خواهد؟

How (= from where) do you know what he wants?

تمرین سی‌ام

به فارسی بنویسید:

1. [What do you want from me?]
2. [See what that child wants.]
3. Does she know what (she) wants?

4. As far as I know they don't want this old car.
5. [(I) don't know what (I) want.]
6. Tell me (=to me) whatever you want.
7. What do they want from you?
8. What do you want from your father?
9. Excuse me sir! How much money do (you) want?
10. The child wants his mother.
11. [(I) gave him (= to him) whatever he wanted (=whatever).
12. He did not know what (he) wanted (=wants).
13. I know your name, but you don't know my name.
14. Do they know who I am?
15. She doesn't know anything.

تمرین سی و یکم

بشنوید و تکرار کنید:

۱۱.

two men (= two persons (of) man).	دو نَفَرِ مَرَد.
few policemen	چَند نَفَرِ پاسبان.
	پَنج نَفَرِ زَن
a handful (=fist) of persons.	یک مُشت آدم
four loaves of bread (= four numbers)	چهار عدد نان

1 – Frequently an appropriate indicative word is inserted between the numeral and its noun. This gives some indication of what the following noun might be. But in spoken language many of the indicative words are replaced by لَ (see book I, p. 117).

هفت دانه تخم مرغ

six kinds of food

شش جور غذا

ten kinds of fruit.

ده نوع میوه

three suits (= hand) of clothes.

سه دست لباس

a bunch of flowers, keys

یک دسته گل، کلید

one (= branch of) flower.

یک شاخه گل

[دوتا مرد، چن تا پاسبان، پنج تا زن، چار تا نون، هفت تا تخم مرغ]

تمرین سی و دوم

جاہای خالی را پُر کنید:

(تَفَر، عَدَد، جِلد، دَسْت، دَسْتَه، دانہ، کیلو، مُشت)

۹. پنج... پیاز

۱. دوازده... سَرَباز

۱۰. شش... کِیکِ تازه

۲. چهل و پنج... کتاب

۱۱. دو... میز و دَہ... صندلی

۳. سی... آدَم

۱۲. هشت... پِشخدمتِ زَرَنگ

۴. هفت... خیار

۱۳. دو... کارمندِ فَعّال

۵. سه... گوشت

۱۴. یک... گُلِ تازه

۶. دو... مُبلی نُو

۱۵. نُه... قُرآنِ مجید^۱

۷. یک... آدمِ دیوانه

۱۶. دَہ... از مُسافِرها آمَدَند.

۸. یک... گوشتِ فاسد.

تمرین سی و سوم

بشنوید و تکرار کنید:

۱۲.

All of it.	همه آش [هَمَش].	همه	+	ش	←
Which one (of the two)?	کدامش [کُدومَش]؟	کدام	+	ش	←
All of us.	همه مان [هَمَمون].	همه	+	مان	←
Which one of us?	کداممان [کُدومَمون]؟	کدام	+	مان	←
All of you.	همه تان [هَمَتون].	همه	+	تان	←
None of you.	هیچکدامتان [هیچکدومتون].	هیچکدام	+	تان	←
One of them.	یکی شان [یکی شون].	یکی	+	شان	←
Two of them.	دو نفر شان [دونفر شون].	دو نفر	+	شان	←
Which of them?	کدامشان [کُدومشون]؟	کدام	+	شان	←
Some of them.	بعضی شان [بعضی شون].	بعضی	+	شان	←

تمرین سی و چهارم

بشنوید و تکرار کنید:

مصدر	ستاک گذشته	ستاک حال
فهمیدن	فهمید	فهم
ماندن	ماند	مان
فرستادن	فرستاد	فرست

معلم از شاگردها پرسید: همه تان موضوع را فهمیدید؟

بعضی از شاگردها گفتند: بله، فهمیدیم. ولی بعضی‌شان گفتند: خیر، ما هنوز نفهمیده‌ایم.

هیچکدامشان درس را واقعاً نفهمیده بودند.

حالا می‌فهمم چرا درس را نمی‌فهمی.

کدامش را می‌خواهی؟ این یا آن؟

[هیچکدامش رو نمی‌خوام. چون چیزی از شون نمی‌فهمم.]

همه‌مان [همه‌مون] واقعاً فهمیدیم که او راست می‌گوید [می‌گه].

امروز را در خانه می‌مانم چون خسته‌ام.

هفته گذشته نامه‌ای برایش فرستادم و در آن نوشتم که یک نفر را پیشش می‌فرستم.

لطفاً یکی از شاگردها را پیش او بفرستید.

خواهش می‌کنم^۱ برای شام بمانید.

چند روز اینجا می‌مانیم و بعد به مازندران^۲ می‌رویم.

کمی [یه کمی] پول می‌خواهم [می‌خوام]، کمی می‌فرستید [می‌فرستین]؟

مقداری پول برایت [برات] فرستاده‌اند [فرستادن]، رسیده است یا نه [رسیده یا نه]؟

چه قدر از درس را می‌فهمید؟

1 - Please (= I beg.). 2 - A province in the north of Iran.

تمرین سی و پنجم

جاهای خالی را پُر کنید:

۱. او هیچ چیز نمی فهم...
۲. من نمی دانم... شما چه قدر از آن را فهمیده...
۳. شما خوب می فهمم... من چه می گویم...
۴. [اونا واقعاً می فهمم... من چی می گم...]
۵. واقعاً خوشحالم، چون پدرم مقداری پول برایم فرستاده...
۶. پسرَم را پیش شما می فرستد...
۷. آنها تا کی پیش او می ماند...؟
۸. این قدر^۱ روزنامه برایش نفرستد... او وقت خواندن آنها را ندارد...
۹. شما بچه ها را کجا فرستاده...؟
۱۰. من امشب را در منزل خاله ام می مانم... و فردا پیش عمویم می روم...
۱۱. تو: فهمیده...، نفهمید...، نمی فهم...، فهمیده بود...
۱۲. من: فرستاده...، می فرستد...، نفرستاد...، نمی فرستاد...
۱۳. او: می ماند...، نمی فهم...، نمانده...، مانده...، می فرستد...
۱۴. شما: ماند...، نفهمیده...، مانده بود...، نمی فرستد...، نفرستد...
۱۵. ما: فهمیده بود...، نمی فرستد...، ماند...، می فرستاد...، نفهمیده...
۱۶. آنها: فهمید...، نمی ماند...، نمانده...، فرستاده بود...، فهمیده...

1 – so many (= this much).

تمرین سی و ششم
به فارسی بنویسید:

1. One of them stayed with me.
2. None of us understood the matter.
3. Please send three of them to me.
4. Why don't you send me (= for me) a letter?
5. [Which of you will stay (= stay) with her?]
6. Some of them had not yet understood.
7. Who really understands (= that) what he is saying?
8. She had not understood till three days ago.
9. One of you (should) stay at home tomorrow.
10. All of them stayed in this country for good (= for always).
11. (They) sent all of us to a bad place.
12. I have not sent him anything because (I) don't know where (he) is.
13. (I) will send you (= for you) all of it.
14. He doesn't really want any (= none) of them.
15. Which of them do you really want more?

درسِ نهم

۱۳. فِعْل + ضَمِيرِ مَفْعُولِ verb Objective pronoun

دیدم + ش ← دیدمش [مِش] = او / آن را دیدم (I) saw him / it

دیدم + ت ← دیدمت [مِت] = تُو را دیدم. (We) saw you (sing.).

می بینمشان [می بینمِشون] = آنها را می بینم. (We) see them.

می برندم [می برنم] = مرا می برند. (They) are taking me (to)

بخورش [بُخُورش] = آن را بخور. Eat it.

من می بینمت [می بینمِت] = تُو را می بینم. I (will) see you.

تو ندیدش = تو او را ندیدی. You did not see him / it.

1 – The Direct object of a verb (see book 1, p, 118) can also be represented by the objective pronouns attached directly to the verb. The objective pronouns differ in function from the possessive pronouns (see book 1, p. 79) in that they may be attached only to the verb, whereas the former are attached to nouns, prepositions and the like.

تمرین سی و هفتم

به فارسی بنویسید:

1. [Write it!]
2. [Did (you) write it?]
3. [(They) brought him.]
4. [I do not see you.]
5. [(I) sold it.]
6. (I) send them.
7. [(you) bring it?]
8. [bring it!]
9. I take you (sing.)
10. Did (you) eat it?
11. Did (you) read it?
12. I did not read it.
13. How many times do (you) see him?
14. [(I) see them tomorrow]
15. (I) did not recognize (= know) him first.
16. (I) catch it.
17. (He) caught it.
18. [I didn't catch it.]
19. catch it!
20. (I) had caught it.

تمرین سی و هشتم

جمله بسازید:

۱. [بار، خیابون، چند، م، توی، ش، دید، من]
۲. [ساعت، پنج، ظهر، بیار، بعد از، اینجا، ش]
۳. [دوشنبه، صبح، هشت، ساعت، ت، بینم، می]
۴. [تو، کی، م، بینم، می، من]
۵. [خورد، چرا، ش، ی، تو؟]
۶. [برین، کجا، م، می؟]
۷. [دید، ش، کجا، ی، تو؟]
۸. [اداره، توی، م، ش، دید]
۹. [پیش، م، تو، ش، می فرسته]
۱۰. [بفرسته، من، لطفاً، شون، پیش]

۱۴. چطور [چه جور] + اسم + ی.....؟^۱ What kind of...?

آقای^۲ امامی چطور آدمی است؟

What sort of person (= a person) is Mr. Emami? [آقای امامی چه جور آدمیه؟]

What kind of (=a) woman is Mrs. Eamami? خانم امامی چطور زنی است؟

[این چطور کتابیه؟]

فارسی چه نوع زبانی است [زبونی]؟

1. This construction is frequently used to inquire about the nature and quality of somebody or something.

2. The titles آقای (Mr.) and خانم (Mrs. Miss) are linked to the name (usually surname) by adding -e (-) to the title. Other titles such as دکتر (Dr.), مهندس (Eng.) etc. do not take this -e.

آقا and سیم خانم, أحمد آقا. In this case the particle (-e) does not intervene. This construction is an informal one and is mostly used among friends.

تمرین سی و نهم

بشنوید و تکرار کنید:

هَمْسَرَتان چَطُور زَنی است؟

او زَنی با سَلِیقَه وَ فَعَّال است.

[او زَنی با سَلِیقَه وَ فَعَّالیه.]

[آقای دُکتر مَجید کیوان چه طُور دُکتریه؟]

[ایشون دُکترِ بِسیار با تَرَبیت وَ پُرکاریه.]

[رئیسَتون چه جور آدمیه؟]

[آدمِ جِدّی وَ سَخْت گیریه، ولی واقِعاً مُؤدِّبَه.]

[ناصر چه جور شاگردی بود؟]

او پَسری صَمیمی وَ مُؤدِّب وَ مِهْرَبان بود.

[هَمسایه‌ها تون چه جور آدمهایی هَسْتَن؟]

[هَمه‌شون آدمایِ خوبی هَسْتَن فَقَط یکی‌شون کَمی خَشِنه.]

[اون آقارو می‌شِناسی؟ چه جور آدمیه؟]

[تا اونجا که مَن می‌دونَم، آدمِ بِسیار مُحترَمِیس.]

تمرین چهلُم

به فارسی بنویسید:

1. What sort of a girl is Nahid?
2. She is very shy but really clever.
3. [What kind of a game is this?]
4. [(It) is a rough and really dangerous one (= game)].

5. My colleague is a tough but hard-working person.
6. What sort of people (= persons) are your friends?
7. All of them are really respectable.
8. What kind of a question is this?
9. What kind of a cake was (it)?
10. (It) was not very sweet, but (it) was tasty.

تمرین چهل و یکم

بشنوید و تکرار کنید:

یک مهمانی ناهار

آقای ایرج کیانی^۱ همکار آقای هادی عامری^۲ است. ایرج^۳ و خانم ش، فاطمه، امروز در خانه هادی مهمان ناهار هستند. فاطمه و مریم چند سال است که با هم دوستند. فاطمه یک خانم خانه دار است. او یک دختر به نام مینا دارد. مینا چهار سال دارد و دختری زیبا و شیرین است.

(در راه)

ایرج: یه دسته گل براشون می خرم. چگونه؟
 فاطمه: آره، خوبه. یه دسته گل قشنگ بخر. مریم گل خیلی دوست داره.^۳

1 - A surname. 2 - A male name. 3 - (She) likes very much.

ایرج و فاطمه: سلام....

هادی و مریم: سلام.... چشم ما روشن.^۱

مریم: خیلی خوش آمدین. بفرمایین تو. وای... چرا زحمت کشیدین؟^۲ شما خودتون گل هستین.

ف: خواهش می‌کنم.^۳ قابل شما رو نداره.^۴

ها: خُب... حالتون چطوره خیلی وقته^۵ شما رو ندیدیم. خوبین؟

ا: بد نیستیم. خدا رو شکر.^۶ شما چطورین؟

م: مام (= ما هم) خوییم. ماشالا^۷ مینا جون چه دختر بزرگی شده! چه نازه ماشالا!

ا: خُب، هادی جان! چه خبر؟^۸

ها: سلامتی.^۹ خبر تازه‌ای ندارم.^{۱۰} شما چه خبر؟

ا: دیروز صُبَح جَواد رو دیدم. جَواد که یادِت هست؟^{۱۱}

ها: او... آره، خیلی وقته ندیدمش.

ا: منم (= هم) خیلی وقت بود ندیده بودمش. طفلک خیلی گرفتاره،^{۱۲} اوّل من رو شناخت.

ها: خُب، حالش چطور بود؟

ا: مدّتی مریض بوده.^{۱۳} حالا خوب شده، خدا رو شکر. می‌رفت اداره.

م: چایی بفرمایین. با کیک بخورین. کیک رو خودم پختم.^{۱۴} نمی‌دونم خوب شده یا نه.

1. See footnote 1, book 1.p. 112.

2. A complementary phrase meaning "too much trouble for you" used when a gift etc. is presented to some one.

3. A complementary reply to a complement, meaning "I beg you"

4. A complementary phrase, meaning "it is not worthy of you, it is nothing, etc", used when a gift, etc, is presented to some one.

5. (it) is a long time (= much time). 6. Thank God.

7. "Touch wood", a complementary word used to prevent the influence of an evil eye.

8. How sweet (she) is!

9. What news? it is customary to inquire about news in a meeting.

10. Health, a reply to "what news?"

11. No fresh news.

12. A male name.

13. You do remember Javad, don't you?

14. "Poor fellow." used sympathetically.

15. (He) has many problems.

16. (He) has been sick (for) some time.

17. (I) myself cooked the cake.

ف: خیلی خوشمزه آس.

م: نوش جان! مینا جون! تُو چرا هیچ چی نمی خوری؟ بُخُور دُخترَم! نترس، چاق نمی شی!!... رامین! بیا! دوستت اومده.

رامین: سلام.

م: بُرو اسباب بازیّت رو بیار، با مینا بازی کنین.
ر: چشم.

ف: رامین هم پسر بزرگی شده ماشالله. خُدا ببخشه!

م: راستی! فاطمه جون! این لباس رو از کجا خریدی؟ خیلی قشنگه. چه رنگِ خوبی! خیلی بهت می آد.^۵ تُو اصولاً^۶ خیلی با سلیقه ای.

ف: خواهش می کنم. چشمتون قشنگ می بینه.^۷ این رو از فروشگاهِ نزدیکِ خُونَمون خریدم.

م: مبارکه!^۸ تُو همیشه چیزای خوبی می خری. آگه وقت داری^۹ یه روز با هم بریم، منم (= من هم) یه لباس می خوام.

ف: باشه. سه شنبه آینده^{۱۰} خوبه؟ ساعت پنج بعد از ظهر.

ها: خُب، ایرج جان! از ادارت بگو.^{۱۱} این تابستون جایی نمی رین؟
ا: چرا.^{۱۲} شاید چند روزی بریم شمال.^{۱۳} کنار دریا.

ها: مام (= ماهم) شاید بریم. شما کی می رین؟ کجا می رین؟

ا: ما می ریم رامسر.^{۱۴} از پونزدهم تا سی ام مرداد.

1. See footnote, 7, p. 18

2. Play with Mina.

3. "May God protect...", usually used when one's

child is being admired.

4. by the way.

5. (it) suits you very much.

6. in

principle.

7. "It is your eyes that see everything beautiful", a complementary reply to some one who admires something or somebody.

8. A complementary phrase meaning "may you be blessed with it" used for something new, success, happy news, etc.

9. If you have time.

10. Next (=

coming).

11. Talk about your office.

12. Yes, a positive reply to a negative question, equivalent

to the French "si"

13. "We may go to the north for a few days"

14. Seaside.

15. A

northern seaside resort.

ها: خوش بگذره! شاید مام اومدیم.
 م: ناهار می خورین؟ آماده^۲ است. بفرمایین.
 ف: وای... عزیزم. ^۳ چه قد زحمت کشیدی! ^۴ چه همه غذا! ^۵
 م: خواهش می کنم. مینا جون! چی می خوای؟
 مینا: من... قُرمه سبزی^۶ می خوام، مرغ^۷ هم می خوام.
 م: بیا^۸ دختر خوبم. بُخُور، نوشی جونت. رامین! تو چی می خوای؟
 رامین: من فقط مرغ می خوام با پُلُو.^۹
 ا: اوم... چه خوشمزه آس. دستِ شما درد نکنه.^{۱۰}
 م: نوشی جانتون!

(بعد از نهار)

ا: مَریم خائِم، خیلی زحمت کشیدین. خسته نباشین! ^۱ واقعاً مُتَشَكَّرَم.
 م: نوشی جان! حُب، بَعْد از غذا چایی می خورین یا بَسْتَنی؟
 مینا: من بَسْتَنی می خوام.
 رامین: مَنَم بَسْتَنی.
 م: آقایِ کیانی! شما چی؟ فاطمه جون! تو چی؟
 ف: ما چایی می خوریم.
 رامین: بابا! تِلویزیونِ یه فیلم خوب داره.
 ها: اُو... آره. با هم می بینیم.

1. "Have a nice time, enjoy yourself". 2. Ready. 3. My dear, darling. 4. "What a great deal of trouble you have taken, a complementary sentence. 5. "What a lot of food" a complementary phrase. 6. A kind of dish. 7. Here you are. 8. cooked rice. 9. See footnote 3, book 1, p. 142. 10. «May you not be tired»! a complementary sentence used when some work has been done.

(بعد از تماشای فیلم)

ف: خُب، مَریم جون! خیلی خُوش گذشت.^۲ مُتَشکَّرَم. حالا بِگو کی می آیین خونهٔ ما. مَنزِلِ خُودِ تونه.^۳

م: حالا نِمی دُونَم. بَعداً بِهت می گم.

ا: خُب با اِجازَه.^۴ قُربانِ شما. خُداحافظ.

ف: مَریم جان! قُربانِ تو.

مینا: خُداحافظ.

هادی و مَریم: خُوش اومَدین،^۵ روز به خیر،^۶ خداحافظ.

1. watching 2. We enjoyed ourselves, we had a nice time. 3. «(It) is your own house», a complementary sentence used to invite some one to one's house. 4. With (your) permission, used before saying good bye or doing something. 5. You are welcome. 6. Good day!

فصلِ چہارم

واژگان

leek	ترہ	bookshop	کتاب فروشی
spinach	اسفناج	clothe shop	لباس فروشی
radish	ترُبچہ	jeweller	جواہر فروشی
carrot	ہویج	tailor's	خیاطی
garlic	سیر	shoemaker's	کفّاشی
gourd	کدو	carpenter's workshop.	نَجّاری
cabbage	کَلَم	photographer's atelier	عکّاسی
aubergine	بادِ نجان [بادِ مجون]	barber's shop	آرایش گاہ
smell, scent	بو	petrol station	پمپ بنزین
sweet-smelling	خوشبو	mosque	مسجد
perfume	عطر	surgery	مطبّ
eau-de- Cologne	ادکلن	drug-store, pharmacy	داروخانہ
shoe-lace	بندِ کفش	customer	مُشری
work, job, task, business	کار	vegetables	سبزی
hard, difficult	سخت	parsley	جعفری
hard, difficult.	مُشکل	mint	نعناع

wide	بِهَن	easy	آسان [آسون]
shore	ساحِل	blade	تیغ
ship	کِشْتی [کِشْتی]	sharp	تیز
journey	سَفَر	blunt	کُند
busy, occupied	مَشغول	blood	خون
crowded	شُلُوغ	finger	اَنگُشت
quiet (not crowded)	خَلَوَت	tooth	دندان [دَنَدون]
asleep, sleep	خواب	samovar	سَمَاور
awake	بیدار	pan	قایلمه
bombardment	بُمباران	yard, garden	حِیاط
cruel	بی رَحْم	bathroom	حَمَّام [حَموم]
helpless, poor	بی چاره	lavatory	دَسْتشویی [دَسشویی]
poor	فَقیر	family	خانواده [خونواده]
correct, right, correctly,	دُرُست	electricity, light	بَرَق
properly		thunderbolt	صاعقه
mistake, wrong, incorrect	غَلَط	ground, earth	زَمین [زَمین]
inhabitant	أهل	earthquake	زَمین لَرزه
hurry	عَجَله	earthquake	زِلْزِلَه
remainder, rest	بَقیّه	flood	سِیل
careful	مُواظِب	cross-roads	چهار راه [چار راه]
sure	مُطَمِّن	pavement	پیاده رُو
obliged	مَجبور	narrow	باریک

at present, at the moment	فِعْلًا (= فَعَلَنَ)	must, should, have to	باید
relatively	نِسْبَتًا (= نِسْبَتَنَ)	if	اگر
except	جُزْ / بَجُزْ	possible	ممکن
etc.	وَجُزْ آن	possibility	امکان
etc.	وَغَيْرُهُ	coming, future	آینده
to be able	تَوَانِسْتَنَ	cut	بریده
to cook	پُختَنَ	cooked	پخته
to pour	رِیختَنَ	covered	پوشیده
to cut	بُریدَنَ	wherever	هر جا / هر کجا
to wear, to put on, to cover	پوشیدَنَ	whenever	هر موقع / هر وقت
to tie, to shut	بَسْتَنَ	whatever	هر قدر / هر چه [هر چی]
to hit, to strike	زَدَنَ	as soon as possible	هر چه زودتر
to talk, to speak	حَرْفَ زَدَنَ	a little, some	یک خُرده [یه خورده]
to do, to accomplish	کَرَدَنَ	because, since, as	چون

درس دهم

۱۵. {بی} + ستاکِ حال + شناسهٔ صرفی ← حالِ التزامی

(Do) I go?	بِ + رَوَ + م ← بِرَوَم [بِرَم]؟
If you give.	اگر بِ + دِهَ + ی ← بِدِهی [بِدی]
He must come.	باید بی + آ + د ← بیاید ^۲ [بیاد]
Perhaps we bring.	شاید بی + آورَ + یم ← بیاوریم [بیاریم]
If I do not go.	اگر نَرَوَم [نَرَم]
You must not go.	نباید بِرَوی [بِری]
	نباید [نیاد]، نیاوریم [نیاریم] ^۳

1. The Present Sbjunctive, which is frequently used in Farsi, is formed by prefixing the present stem with the prefix "بی" "be-" (or "بی" "bi" when the stem begins with a vowel other than /i/) and adding the conjugational endings. By itself, it has the meaning of doubt or uncertainty. That is, it indicates an action, in the present time or future, which may or may not happen. It is, therefore, generally used: I) as a dependent verb in such constructions as می‌خواهم بِرَوَم "I want to go", می‌روم بِخَرَم "I am going to buy", می‌توانم بِخُورَم "I can eat" etc., in which the second action is dependent on the first; II) after words such as اگر if, باید must, شاید perhaps and the like. It can, however, be used independently only in the shape of interrogative or imperative, e. g. بِخُورَم "(can) I eat?" بِرَویم "(let's) go". Notice that both verbs should be conjugated. 2. See footnote 1, book 1, P. 104. 3. The subjunctive is made negative by replacing be-or bi-with na-.

تمرین چهل و دوم

بشنوید و تکرار کنید:

مصدر	ستاکِ گذشته	ستاکِ حال
تَوَانِسْتَن	تَوَانِسْت [تُونِسْت]	تَوَان [تُون]
پُخْتَن	پُخْت	پَز
کَرْدَن	کَرْد	کُن

مینو^۱ می تَوَانَد [می تونه] غذاهايِ خوب بِپَزَد [بِپَزَه]

شما نمی توانید این کار را بکنید.
You can not do this (= work).

[شما نمی تونین این کار رو بکنین.]

این کار را باید بکنند.

خواهش می کنم این کار را نکنید.
(I) ask you not todo this.

شما هر چه خواهش بکنید من این کار رو می کنم.

دستِ شما درد نکند. [نکنه].

امیدوارم^۲ بتوانم [بِتوَم] یک کاری [یه کاری] برایتان [براتون] بکنم.

(I) hope to be able to do something (= a work) for you.

کارِ سختی بود، هر چه کوشش کردم نتوانستم بکنم.

It was a hard task (= work), whatever (I) tried (I) was not able to do (it).

تو مجبور نبودی آن [اون] کار را [رو] بکنی.

You were not obliged to do that (= work).

1. A female name.

2. I hope.

I know (how) to cook.

من بَلَدَم^۱ آشپزی بِکُوم.

They do not know how to cook Indian dish. آنها بَلَد نیستند غذایِ هِنْدی بِپَزَنَد.

شما چه چیزهائی بَلَدید [بَلَدین] بِپَزید [بِپَزین]؟

تمرینِ چهل و سوم

به فارسی بنویسید:

1. (I) want to write a letter to my brother-in-law.³
2. He does not know where to go to.
3. (I) do not know where I am going (= I go) to.
4. (You) must write the article.
5. (You) can go wherever (you) want (= wherever).
6. We can see the doctor whenever (we) wish.
7. They can eat whatever (they) want.
8. (I) will give you (sing.) whichever (you) want.
9. (you) can see whoever⁴ (you) like (= want).
10. (She) can sit on that chair near the window if (she) likes.

1 The word بَلَد «familiar» is only used with the verb بَوَدَن or the "to-be" endings (see book 1, p. 67) to give the meaning of 'to know', e.g. من آشپزی بَلَدَم "I know cooking" This construction is, however, rather colloquial.

2 Indian.

۳. بَرَادَر زَن ۴. هَر کس / هَر کُسی

تمرین چهل و چهارم

جاهای خالی را پر کنید:

۱. هوا بد است، مَجْبُورَم ... (رفتن)
۲. او شاید ... کاری بَرایتان ... (توانستن ، کردن)
۳. بَجَه‌ها هر روز بَجَز جُمعه باید به مَدْرسه ... (رفتن)
۴. مُمکِن است ^۱ پَدَر زَنَم ^۲ اِمشب از سَفَر... (آمدن)
۵. شما نَباید زیاد اینجا ... (ماندن)
۶. [قیمت این پالتو زیاده. من نِمی‌تونم اون رو ...] (خریدن)
۷. [اُمیدوارَم مینو خانم رو توی مِهْمونی...] (دیدن)
۸. امکان دارد ^۳ دریا توفانی ... ما باید هَرچه زودتر به ساحل ... (شدن ، رسیدن)
۹. [چه کاری می‌تونم بَراش ...؟] (کردن)
۱۰. [چی می‌خواهین (من) بَراتون ...] (آوردن)

1. (It) is possible.

2. father-in-law.

3. (It) is possible (= it has possibility).

داشتن ← داشته باش^۱

I (may) be, have	من: باشم ، داشته باشم
You (may) be, have	تو: باشی ، داشته باشی
She (may) be, have	او: باشد ، داشته باشد
We (may) be, have	ما: باشیم ، داشته باشیم
You (may) be, have	شما: باشید ، داشته باشید
They (may) be, have	آنها: باشند ^۲ ، داشته باشند ^۲
You (sing.), be! have!	تو: باش ، داشته باش
You (plu.) be! have!	شما: باشید ، داشته باشید
	نباش، نباشد، نداشته باشیم، نداشته باشند ^۳ .

تمرین چهل و پنجم

پشنوید و تکرار کنید:

تو در خانه باش تا من بیایم [پیام]. Stay (= be) at home till I come.

شما باید سر ساعت هشت صبح سر کارتان [تون] باشید [باشین].

You have to be at your work just at eight o'clock in the morning.

1. The Imperative (see book 1.p. 129) and Subjunctive forms of بودن "to be" and داشتن "to have" are derived from باش (present stem of باشیدن "to be", an obsolete infinitive). That is, باش is conjugated to make the imperative or the subjunctive of the verb بودن. With the verb داشتن, its past participle - داشته - is added to the imperative or subjunctive forms of بودن. 2. Notice that only the second part of the verb is conjugated. 3. The two verbs may be made negative by simply adding _ نَ "na-" to the first part of the verb.

من باید از هشت صبح تا چهار بعد از ظهر سرکار باشم.

I should be at work from eight in the morning till four in the afternoon.

امکان دارد [داره] یک [یه] نفر پاسبان سر چهار راه باشد [باشد].

It is possible that a policeman be at the crossroads.

ممکن است [ممکنه] حرف شما درست نباشد [نباشه].

(It) is possible that your word (may) not be correct.

شاید کارش غلط باشد. [شاید کارش غلط باشه].

His work might (= perhaps) be wrong.

فعلاً این یک خرده [یه خورده] پول را [رو] داشته باش، هفته آینده بقیه اش را

[رو] به تو [بِهت] می دهم [می دم].

[ممکنه هیچ چی جزنون و یه خورده پنیر نداشته باشه].

شاید این کتاب را داشته باشم و شاید هم نداشته باشم،

درست نمی دانم [نمی دونم].

باید این کتاب را داشته باشد، ولی مطمئن نیستم.

امکان دارد هیچ کس جز او در خانه نباشد.

تمرین چهل و ششم

به فارسی بنویسید:

1. Can I see you tomorrow?
2. May I sit beside you?
3. Can he go with his friend?
4. [Can I eat a little of this cake?]
5. [Can (I) tell him something (= a thing)?]
6. Do we have to be at home?
7. (I) hope to see nobody except you.
8. (I) hope you would have (= to have) good news for us.
9. You must not eat anything except cooked spinach.
10. Go (and) bring a cup of tea for me.
11. Come (and) sit beside me.
12. [Go (and) give her a little milk.]
13. You are not obliged to sit at¹ this table.
14. [(I) may (= perhaps) give him some (= a little) money but (I) am not sure at present.]
15. The film is interesting, (you) must see it.

دَرسِ یازدهم

۱۷.

گذشته فعل «داشتن» + گذشته استمراری فعل اصلی ← گذشته ناتمام
 Past Progressive Past Imperfect of the main verb Past tense of "to have"

I was going من داشتم + می‌رفتم ← داشتم می‌رفتم

You were going تو داشتی می‌رفتی

He was going او داشت می‌رفت

We were going ما داشتیم می‌رفتیم

You were going شما داشتید می‌رفتید [داشتین می‌رفتین]

They were going آنها داشتند می‌رفتند [داشتن می‌رفتَن]

I was not going من نمی‌رفتم

نمی‌رفتی، نمی‌رفت، نمی‌رفتیم، نمی‌رفتید، نمی‌رفتند.

1. The Past Progressive indicates an action in the past, which continued for some time, but interrupted by another action, e. g. I had an accident when *I was going* to my office. It is formed by adding the simple past of داشتن "to have" to the past Imperfect (see P. 3) of the main verb. Remember that both verbs should be conjugated. The progressive form of the verb may not be made negative, but the negative form of the past imperfect is used instead. However, the past progressive is rather colloquial. In the written style, the imperfect is used.

تمرین چهل و ہفتم

بشنوید و تکرار کنید:

مصدر	ستاكِ گذشته	ستاكِ حال
ریختَن	ریخت	ریز
بُریدن	بُرید	بُر

(I) was cutting the melon داشتَم خربُزه را می بُریدَم.

آنگشتم را بُریدم. (I) cut my finger.

داشتَم خَرَبُزَه را می بُریدم که اَنگُشتم را بُریدَم.

(I) was cutting the melon when (I) cut my finger.

از انگشتم خون داشت می‌آمد که دُکتر رسید.

شما داشتید [داشتین] هِنْدوانه [هِنْدونه] می بُریدید [می بُریدین] که کار دَسْتان را [دَسْتون رو] بُرید.

تو داشتی هویج می خوردی که دندانت [دندونِت] شکست.

وقتیکه سیل آمد آنها چه کار داشتند می کردند [داشتن می کردن]؟

وقتی که زمین لرزه آمد شما مشغول چه کاری بودید؟

داشتم از قابلمه توی بُشقاب آش^۲ می ریختم که روی پایم ریخت [که ریخت روی
پام].

وقتی که فریده چایی می‌ریخت شما داشتید توی سماور آب می‌ریختید.

1. Unlike English, the two verbs may be separated by elements such as objects, adverbs, etc.
of soup.

2. A kind

وقتی که من نامه می‌نوشتَم آنها کتاب می‌خواندَنَد.
وقتی که من مشغولِ نوشتنِ بودم آنها مشغولِ خواندنِ بودند.

They were busy (= of) reading while I was busy (= of) writing.

تمرینِ چهل و هشتم

جاهایِ خالی را پُر کنید:

۱. من: داشته ... می‌برید...
۲. تو: ... می‌ریخته ...
۳. او: ... می‌برید...
۴. ما: ... می‌ریخته ...
۵. شما: ... می‌برید ...
۶. آنها: ... می‌ریخته ...
۷. شما داشتید قهوه تویِ فِنجان ... (ریختن)
۸. قهوه داشت ... رویِ زمین (ریختن)
۹. لطفاً یک چایی برایِ من ... (ریختن)
۱۰. مُتأسِّم، نمی‌توانم چایی ... چون آنگُشتم ... است (ریختن، بریدن)
۱۱. مواظِب باشید! این تیغِ خیلی تیز است [تیزه]. ممکن است [ممکنه] دسِتان را [دسِتون رو] ... (بریدن)
۱۲. این کارِ دِ کند هیچ چیز را ... (بریدن)

تمرین چهل و نهم

شما مَشغول چه کاری بودید؟ = چه کار می کردید؟ = چه کار داشتید می کردید؟
من مَشغولِ خَرید^۱ بودم = خَرید می کردم = داشتم خَرید می کردم.

جمله بسازید:

سؤال: وقتی که قطار به ایستگاه رسید، شما مَشغولِ چه کاری بودید؟

۱. جَوَاب: (مَشغول، دستهایم، وقتی که، آمد، بودم، قطار، من، شستن)

س: وقتی که زلزله آمد بچه ها چه کار می کردند؟

۲. ج: (بازی، حیاط، در، مَشغول، بچه، بود، ها، = ند)

س: وقتی که صاعقه آمد، خائمتان چه کار می کرد؟

۳. ج: (در، آشپزی^۲، آشپزخانه^۳، او، بود، مَشغول)

س: مریم مَشغولِ چه کاری بود که دستش را بُرید؟

۴. ج: [کارد، گرد، می، با، بازی، او، داشت]

س: موقعی که برق رفت، شوهرتان چه کار می کرد؟

۵. ج: (شوهرم، در، بود، موقعی، برق، رفت، که، حمام)

س: موقعی که هواپیما به زمین نشست، تو چه کار می کردی؟

۶. ج: (دستشویی، وقتی، تو، من، که، هواپیما، بود، نشست، = م)

1. shopping.

2. cooking.

3. kitchen.

س: موقعی که دِزفول^۱ بُمباران شد، شُما خواب بودید یا بیدار؟

۷. ج: (مَرَدُم، همه، بود، خواب، ے ند)

س: وقتی که کِشتی به ساحل رسید، هوا چطُور بود؟ و شما چه کار می کردید؟

۸. ج: (آفتابی^۲، بود، وَ، مَشغُول، هوا، من، حَرَف زَدَن، با دوستم بودم)

س: موقعی که بیمار بی هوش شد، دُکتر مَشغُول چه کاری بود؟

۹. ج: (با، دُکتر، حَرَف می زد، پَرستار^۳)

س: موقعی که آبِ داغ^۴ روی پایش ریخت، شُما چه کار کردید؟

۱۰. ج: (سَرَد، روی، آب، ے ش، پای ے، م، ریخت)

تمرین پنجاهم

Read the following passage.

قَطره زیر را بخوانید:

مغازة پَدَر زَن حمید

پَدَر زَن حمید یک مَغازة سَبزی فُروشی دارد. مَغازة آس در خیابانِ کارگر است. جُلُو مَغازة یک پیاده رُو باریک است. چَند تا دِرَخْتِ بُلند^۵ هَم دَر جُلُو مَغازة هست. دَر طَرَفِ راستِ مَغازة یک دُکانِ میوه فُروشی و در طرف چپِ آن یک کَفَاشی است. روبروی مَغازة، آن طَرَفِ خیابان، یک آرایشگاه و یک مَسجد است. روی مَغازة مَطَبِ یک دُکتر است، و پُشتِ آن یک پُمپِ بَنزین. در عَقَبِ مَغازة یک میزِ کوچک دیده می شود، و یک صَندَلی هَم پُشتِ میز است. خیابانِ کارگر همیشه شُلوغ است. فَقط صُبح زود مُمکن است نِسبتاً خَلوت باشد. در

1. A city in the south of Iran.

2. sunny.

3. nurse.

4. hot.

5. tall, high.

6. We

sometimes use singular verb forms for the plural inanimate subjects.

7. The other side.

این خیابان همه جور مغازه هست: کتاب‌فروشی، عکاسی، خیاطی، نجاری، لباس‌فروشی، جواهر‌فروشی، داروخانه، و جز آن. در مغازه آقای احمدی تقریباً همه نوع سبزی دیده می‌شود: جعفری، نعناع، تره، اسفناج، تربچه، سیر، کدو، بادنجان، کلم، و غیره. این مغازه مشتریهای فراوان دارد.

تمرین پنجاه و یکم

پاسخ سؤالات زیر را به صورت جمله بنویسید:

۱. آرایشگاه کجاست؟
۲. آیا خیابان کارگر همیشه خلوت است؟
۳. آیا در مغازه سبزی فروشی آقای احمدی میوه هم هست؟
۴. کفاشی در کدام سمت مغازه آقای احمدی است؟
۵. آیا مغازه پدر زن حمید در یک کوچه باریک است؟
۶. پمپ بنزین در کدام طرف مغازه است؟
۷. در عقب مغازه چیست؟
۸. مطب دکتر کجاست؟
۹. چه نوع مغازه‌هایی در خیابان کارگر دیده می‌شود؟
۱۰. چه نوع سبزیهایی در این مغازه دیده می‌شود؟

1. A surname.

درس دوازدهم

۱۸. حال فعلی «داشتن» + حال فعلی اصلی ← حال ناتمام

Present
progressive

Present tense of
the main verb

Present tense of
"to have"

I am going.	دارم + می‌روم ← دارم می‌روم [می‌رم]	من
you are going.	داری می‌روی [می‌ری]	تو
He is going.	دارد [داره] می‌رود [می‌ره]	او
We are going.	داریم می‌رویم [می‌ریم]	ما
You are going.	دارید [دارین] می‌روید [می‌رین]	شما
They are going.	دارند [دارن] می‌روند [می‌رن]	آنها

1. The present progressive, which is frequently used mostly in the spoken style, is formed by adding the present tense of داشتن "to have" to the present tense of the main verb. It denotes an action which is still in progress at the time we are talking about it. This tense may not be made negative, but the negative form of the present tense is used instead.

تمرین پنجاه و دوم

بشنوید و تکرار کنید:

مصدر	ستاکی گذشته	ستاکی حال
پوشیدن	پوشید	پوش
زَدَن	زَد	زَن
بَسْتَن	بَسْت	بَند

کفشهایش را پوشید و با عَجَلَه از خانه بیرون رَفَت.

[(He) wore his shoes and went out of the house in a hurry (= with hurry).]

دارم لباسهایم را می‌پوشم.
(I) am wearing my clothes.

چرا این حیوان بیچاره را می‌زَنید؟
Why do you hit this poor animal?

[جَمَشید مَشغول چه کاریه؟]
What is Jamshid up to?

[داره چَمَدونش رو می‌بَندِه، چُون فردا مُسافِرِه.]
(He) is packing (= tying) his suitcase, because (he) is travelling (= he is a passenger) tomorrow.

آهسته به دَر زَدَم و به داخلِ اُتاق رَفتم.

(I) knocked (= hit) the door gently and went in (= to the inside of the room).

چه عَطَرِ خوشبویی زده‌اید!
What a sweet-smelling perfume you have used.

لطفاً در را پُشتِ سَرِتان ببندید.
Please shut the door behind your back.

او نمی‌توانست دُرُست راه بَرود چُون بَندِ کَفَشش را نَبسته بود.

He was is not able to walk properly because (he) had not tied his shoe-lace.

زَمین پوشیده از بَرَف بود و بادِ سَرَدی می‌آمد.
The ground was covered

with (= from) snow and a cold wind was blowing (= coming).

1. See footnote 1, p. 77

تمرین پَنجَاه و سِوُم

به فارسی بنویسید:

1. he is not able to tie his shoe-lace.
2. (I) am packing my suitcases.
3. Are (you) dressing for tonight's party?
4. Don't use this eau-de-Cologne because (it) has not a good scent.
5. What a nice perfume (she) has put on!
6. My son is wearing his socks.
7. The door of his room was always shut.
8. That cruel man is hitting his son.
9. This child is still too young (= very small), so (he) can't wear his clothes (by) himself.
10. Knock the door first, then¹ enter the room.

تمرین پَنجَاه و چِهَارُم

جاهای خالی را پُر کنید:

- | | |
|-------------------------|---------------------------------|
| ۱. دارَم ... (آوَرَدَن) | ۷. داشت ... (بُرَدَن) |
| ۲. داری ... (شَنیدَن) | ۸. داشتی ... (آمَدَن) |
| ۳. دارد ... (گُفَتَن) | ۹. ... می فَهَمیدیم. |
| ۴. داریم ... (بَسَتَن) | ۱۰. دارید ... (دیدَن) |
| ۵. ... می نویسد. | ۱۱. من باید ... (پُرسیدَن) |
| ۶. ... می شویند. | ۱۲. او نمی تواند ... (خوابیدَن) |

۱. بعد.

۳. تو مجبوری ... (رَفْتَن)
 ۱۴. ما نباید .. (نَشَسْتَن)
 ۱۵. تو شاید ... (داشْتَن)
 ۱۶. شما مجبور نیستید ... (خُورْدَن)
 ۱۷. آنها باید ... (فِرِستادن)
 ۱۸. او ممکن است .. (فُروختَن)
 ۱۹. شما نباید ... (ترسیدن)
 ۲۰. من می‌توانم .. (خواندن)

تمرین پنجاه و پنجم
 بشنوید و تکرار کنید:

مُصاحبه^۱ با آقای طاهری

خبرنگار^۲: سلام عَلَیْکُمْ، ببخشید، من خبرنگارِ رادیو هستم، بَرایِهُ مُصاحبه
 با شما اومدم، اجازه می‌دین (= می‌دهید).^۳
 طا: خواهش می‌کنم،^۴ بفرمایین.
 خ: ممکنه خودتون رو معرفی کنید؟^۵
 طا: مَن مُحَمَّدِ طاهری، شُغل^۶ نجار^۷.
 خ: شما چند سال دارید؟ و اهل کجا هستید؟^۸
 طا: من پنجاه و شیش سال دارم، و اهل ساری^۹ هستم.
 خ: چن تا بچه دارید؟ شُغلِ بچه‌هاتون چیه؟
 طا: من سه تا پسر و یه دختر دارم. پسرِ بزرگم تازه^{۱۰} دُکتر شده، پسرِ دُومم
 مهندسِ برقه، دخترم شوهر و دو تا بچه کوچیک داره. دخترم خانه داره. پسر

1. interview. 2. news correspondent. 3. May I (= do you permit)? 4. by all means (= I beg you). 5. Would you introduce yourself? 6. occupation, job. 7. carpenter. 8. Where do you come from? 9. A city in the north of Iran. 10. recently, newly.

کوچیکم هنوز درس می‌خونه، رشته^۱ شیمی^۲.

خ: لطفاً به خورده از^۳ خودتون حرف بزنید.

طا: من در یه خانواده نسبتاً فقیر به دنیا اومدم. پدرم کفاش بود. درآمد زیادی نداشت. ما پنج تا خواهر و برادر بودیم. من پسر بزرگ خانواده بودم. و مجبور بودم به پدرم کمک بکنم. پدرم من رو به تجاری فرستاد چون کفاشی رو دوست نداشتیم.^۴ روزا (= روزها) می‌رفتم کار و شباً درس می‌خوندم. دیپلم متوسطه^۵ رو گرفتم و بعد رفتم سربازی. بعد از خدمت سربازی^۶، یه کارگاه^۷ کوچیک برا خودم درست کردم^۸ و شروع کردم^۹ به کار. الحمدلله^{۱۰} روز به روز^{۱۱} کارم بهتر شد و درآمد بیشتری داشتیم. خرج^{۱۲} تمام خانواده رو می‌دادم چون پدرم پیر شده بود و نمی‌تونست (= نمی‌توانست) کار بکنه. بعدها^{۱۳} با کوشش^{۱۴} و کار زیاد موفق شدم^{۱۵} یه کارخونه (= کارخانه)^{۱۶} تجاری تأسیس بکنم.^{۱۷} الحمدلله امروز تو این کارخونه بیش از^{۱۸} صد و بیست نفر کارگر^{۱۹} کار می‌کنن.

خ: سرگذشت^{۲۰} جالبی دارید. آقای طاهری، شما آدم موفق^{۲۱} هستید. حالا بفرمایین اوقات فراغت^{۲۲} رو چه طور می‌گذرونین (= می‌گذرانید).^{۲۳}

طا: معمولاً کتاب و روزنامه می‌خونم، تلویزیون تماشا می‌کنم.^{۲۴} گاهی می‌رم مسجد، گاهی با خانمم می‌ریم پارک^{۲۵}، گاهی به دیدن فامیلا (= فامیلها)^{۲۶} و

- | | | | | |
|---------------------------------|----------------------|---------------------------|---------------------|---------------------|
| 1. branch. | 2. chemistry. | 3. about. | 4. (I) didn't like. | 5. secondary school |
| diploma. | 6. military service. | 7. workshop. | 8. (I) made. | 9. (I) started. |
| 10. Thank Heaven. | 11. day by day. | 12. expense, expenditure. | 13. later on. | |
| 14. effort. | 15. (I) succeeded. | 16. factory. | 17. (I) establish. | 18. more than. |
| 19 workman, worker. | 20. antecedents. | 21. successful. | 22. leisure time. | 23. How |
| do you spend your leisure time? | 24. (I) watch. | 25. park. | 26. relatives. | |

دوستامون می‌ریم، گاهی هم مهمون داریم. بچه‌ها و نوه^۱ هامون می‌آن
پیشمون.

خ: آقای طاهری، پیام^۲ شما برآهونا (= جوانها) چیه؟
طا: اولاً^۳ هیچ وقت خدا رو فراموش نکنن.^۴ ، ثانیاً^۵ از کار نترسن و تا
می‌تونن^۶ کار و تلاش^۷ بکنن.
خ: متشکرم آقای طاهری، موفق باشید.^۸ خداحافظ.

تمرین پنجاه و ششم

سوالهای زیر را به صورت جمله جواب دهید:

۱. سین^۹ آقای طاهری چقدر است.
۲. شغل پسر دؤم او چیست؟
۳. آقای طاهری چند نوه دارد؟
۴. شغل پدر آقای طاهری چه بود؟
۵. آقای طاهری در کدام شهر متولد شد؟
۶. آقای طاهری باسواد است یا بی‌سواد؟
۷. بعد از سربازی، آقای طاهری چه کار کرد؟
۸. آقای طاهری چطور آدمی است؟ پرکار است یا تنبل^{۱۰}؟
۹. در کارخانه طاهری چند کارگر کار می‌کنند؟
۱۰. آقای طاهری چه پیامی برای جوانها فرستاد؟

1. grandchild.

2. message.

3. firstly.

4. (They should) never forget God.

5. secondly.

6. As much as (they) can.

7. struggle.

8. May you be successful, I wish

your success.

9. age.

10. lazy.

فصل پنجم

واژگان

tax	مالیات	devotion	فداکاری
relation	نسبت	self-sacrifice	ایثار
surprise, wonder	تعجب	kindness	مهربانی [مهربونی]
laugh	خنده	medical treatment	معالجه
cry, weeping	گریه	studying, reading	مطالعه
grief, sorrow	غصه	physician, doctor	پزشک
obstinacy, anger	لج	scientist, scholar	دانشمند
anger, grudge	حرص	precision, attention	دقت
force, violence	زور	interest, concern	علاقه
pity	حیف	progress	پیشرفت
shame, disgrace	عار	library	کتابخانه [کتابخانه]
memory	یاد	experience	تجربه
enough	بس	result	نتیجه
fire	آتش [آتش]	behaviour	رفتار
fire-brigade	آتش‌نشانی	fear	ترس
sun	خورشید	law	قانون

to think	فِکَرِ کَرْدَن	ground, land, floor	رَزمین [زِمین]
thank	تَشکُّر	mountain	کوه
to thank	تَشکُّرِ کَرْدَن	hill	تپه
watch	تَماشَا	bone	اُسْتُخْوَان (= اُسْتُخَان) [اُسْتُخُون]
to watch	تَماشَا کَرْدَن	throat	گلو
marriage	اَزْدِوَاج	knee	زانو
to marry	اَزْدِوَاجِ کَرْدَن	stair	پله
beginning, start	شُرُوع	pail	سَطَل
to begin, to start	شُرُوعِ کَرْدَن	rubbish	آشغال
help, assistance	کُْمَک	dustbin	سَطَلِ آشغال
to help	کُْمَکِ کَرْدَن	glasses	عینک
effort	کُوشِش	lighter	فَندک
to try	کُوشِشِ کَرْدَن	cigarette	سیگار
permission	اِجازه	matches	کِبْرِیت
to permit	اِجازه دَاَدَن	wood	چوب
lost	گُم	repair workshop (for car)	تَعمیرگاه
to loose	گُمِ کَرْدَن	to catch cold	سَرما خُورْدَن
apparent, evident	پیدا	request	خِواهِش
to find, to recover	پیدا کَرْدَن	to request, to ask	خِواهِشِ کَرْدَن
dark	تاریک	conversation	صُحْبَت
light	رُوشَن	to talk, to speak	صُحْبَتِ کَرْدَن
to put on, to turn on	رُوشَنِ کَرْدَن	thought	فِکَر

amazed, astonished	مات	off	خاموش
dry	خُشک	to put out,	خاموش کردن
liar	دُرُوغگو	to switch off	
hypocrite	دُورو	to calm down	آرام کردن
selfish	خُودخواه	pain, ache	درد
favourite	دِلخواه	to ache	درد کردن
ignorant	نادان [نادون]	to play	بازی کردن
out of order, destroyed,	خَراب	correct, right, honest	دُرُست
spoilt		to make, to mend,	دُرُست کردن
dishonest, incorrect,	نادُرُست	to repair, to arrange	
untrue		accident	تصادف
uncomfortable, worried,	ناراحت	to have accident	تصادف کردن
embarrassed		to put, to let, to allow	گذاشتن
worried, anxious	نِگران	to burn	سوختن
witty, jovial (person)	شوخ	to fall	افتادن
funny	بامزه	to throw	انداختن
lazy	تَنَبَل [تَمَبَل]	various	گوناگون
needy, poor	مُحتاج	famous	مَشهور
timid	تَرسو	well-known	مَعروف
mean, humble	پست	skilful, skilled	ماهِر
hostile	خَصمانه	violet (colour)	بَنفش (رَنگ)
fortunately	خُوشبختانه	happy, pleasant	خُوش

shortly	به زودی	alone, lonely, only	تنها
rapidly, quickly	به سرعت	not only	نه تنها/ نه فقط
gradually	به تدریج	but, perhaps	بلکه
gratuitously	به رایگان	at all, by no means	اصلاً (= أَصْلَنْ)
about, concerning	در باره	incidentally	اتفاقاً (= إِتِّفَاقَنْ)
about, concerning	راجع به	towards	به طَرَفِ

درسی سیزدهم

۱۹. صِفَت/ اِسْم + ضَمِیرِ مَفْعُولی + فِعْل^۱

I am cold. من سَرَد + م + است ← سَرَدَم است [سَرَدَمَه].

You felt (= were) hot. تو گَرَم + ت + [ت + بود] ← گَرَمَت [گَرِمَت] بود.

He became thirsty. او تَشَنَه + اَش + شُد ← تَشَنَه اَش شُد.

We are not hungry. ما گُرْسَنَه + مَان [مُون] + نیست ← گُرْسَنَه مَان [گُرْسَنَمُون] نیست.

We are not hungry.

شُما دَرَد + تَان [تُون] + آمد ← دَرَدِ تَان [دَرَدِ تُون] آمد.

You were hurt (= you felt pain).

آنها خنده + شان [شون] + می گیرَد ← خنده شان [خندَشون] می گیرَد.

They are about to laugh, they feel like laughing.

1. The construction involves the use of a noun or an adjective added to the objective pronouns plus a verb, which altogether make a complete sentence implying a modification in the previous situation. But there are only certain nouns, adjectives, and verbs which can be put into this construction. They are shown in the table above. Notice that only the third person singular of the verb should be used.

فعل	اسم / صفت
بودن	یاد، غُصّه، سَرَد، گَرَم، تَشَنّه، گُرُسَنه، سَخَت، بَس
شدن	غُصّه، سَرَد، گَرَم، تَشَنّه، گُرُسَنه
گِرِفْتَن	غُصّه، خَنده، گَرِیه، دَرَد، خواب، لَج، حِرص
آمَدَن	یاد، خُوش، بَد، دَرَد، خواب، حیف، زور
بُرَدَن	خواب، مات
زَدَن	مات، خُشک
رَفْتَن	یاد

تمرین پنجاه و هفتم

پشنوید و تکرار کنید:

من از آدمهای [آدمای] دُرُوغگو و دُورو اصلاً خُوشَم نمی‌آید [نمی‌آد].

I do not like liars (=lie telling persons) and hypocrites at all.

شما از آدم خُودخواه و نادان خُوشِتان [خُوشِتون] می‌آید [می‌آد]؟

Do you like selfish and foolish people?

نه تنها خُوشَم نمی‌آید [نمی‌آد] بلکه خِیلی هَم بَدَم می‌آید [می‌آد].

Not only (I) do not like (them) but (I) dislike (them) very much too.

هیچ کس از فداکاری و ایثار بَدَش نمی‌آید.

Nobody dislikes devotion and self-sacrifice.

از کارهای او گاهی لَجَم / حِرَصَم می گیرد [می گیره].

(I) sometimes get mad at (= from) his deeds.

مُواظِب باش مَوْعِ رانندگی^۱ خوابت [خوابت] نَبَرَد [نَبَره] / نَگِیرَد [نَگیره].

Be careful not to feel like sleeping when driving.

از شنیدن این خَبَر ناگوار^۲ گریه آس گرفت.

(She) started crying at this unpleasant news (= at hearing this.....)

او هَنوز مَرِیض است [مَرِیضه] و نَباید زیاد میوه بُخُورَد [بُخُوره]. روزی یک دانه [یه دونه] گلابی بَسَش است [بَسِشه].

He is still sick and must not eat too much fruit. One pear a day is enough (for) him.

یادَم نیست کُجا شما را دیده آم.

(I) don't remember where (I) have seen you.

یادِتان [یادِتون] می آید [می آد] سالِ گُذَشته به من چه [چی] گُفتید [گُفتین]؟

Do (you) remember what (you) told me last year?

نَخیر، مِتأسَفانه یادَم رَفته است [رَفته].

No, unfortunately (I) have forgotten (it) (= it has gone from my memory).

بَچَه تا این لَحظه گُرسنه آس نَشده است.

The child has not become hungry up to this moment.

1. driving.

2. unpleasant.

تمرین پنجاه و هشتم

جاهای خالی را پُر کنید:

۱. او هیچ چیز یاد... نِ ... (آمدن)
۲. شما همه چیز یاد... رفته.
۳. متأسفانه اسم ... یاد... نمی... (م، آمدن، شما)
۴. آنها کی گرسنه... می...؟
۵. [سیما... سرد... ن...] [مِ ش، اصلاً، شدن]
۶. زود باش، مهمانها... شان... (بودن، گرسنه)
۷. نگران نباش، من موقع رانندگی خوابم... (گرفتن)
۸. [پسر... داره خوابم... می...] [بُردن، شما، مِ ش]
۹. یاد... چی گفته... (م، رفتن، م)
۱۰. ... نظر شما، او سرد... ؟ (بودن، به، مِ ش)
۱۱. نه... سردش... بلکه گرم... هم... (بودن، تنها)
۱۲. او... زود خنده... می... (خیلی)
۱۳. من از رنگ... خوش... ن... (بنفش)
۱۴. او... خواندن... از نوشتن... مِ ش... (بیشتر، از، خوش)
۱۵. من از... تنبل خیلی... (بد، آدم)

1. Be quick!, hurry up!

2. Don't worry.

تمرین پنجاه و نهم بشنوید و تکرار کنید:

از ترس خُشکَم زَد. (I) was stunned (= dried) with fear.

با تُو هَسْتَم، چرا مائَت [مائَت] بُرده است [بُرده] / زَدِه است [زَدِه]؟

(I) am talking to you (= I am with you), why are you (= have you been) amazed?

[هَرَوَقَت که / وَقَتی که این بَچَه یَتِیم رُو می یَنِم خِیلی غُصَم (= غُصَه آم) می شه / می گیره.]

(I) feel sad whenever (I) see this orphan child.

[بِیَنَم، وَقَتی که پول نَداری غُصَتِه؟]

Let me see! Are (you) sad when you (sing.) don't have money?

زَنها [زَنَا] مَعْمولاً خِیلی زود گریه شان [گریه شون] می گیرد [می گیره] ولی مَردها
أَغْلَب دیر گریه می کنند.^۳

Women usually start crying very quickly (= soon) but men often hardly cry (= cry late).

مَنْصُور آدم شوخی است [شوخیه]، حَرْفهای [حَرْفای] بامزَه می زَنَد [می زنه]،
از حَرْفهایش [حَرْفاش] خَنده آم [خَندم] می گیرد [می گیره].

Mansur is a witty person, he has (= hits) funny talks, (I) feel like laughing by
(= from) his talks.

من حِیفَم می آید [می آد] این خانه را [خونه رو] بفروشم.

(I) feel pity to sell this house.

1. orphan.

2. Tell me, let me see.

3. گریه کردن = to cry.

4. A male name.

خیلی سَخْتَش است [سَخْتِشِه] این راهِ دراز را [رُو] هَر روز پیاده بِرَوَد [بِرِه].
(It is hard (for) him to walk (= to go on foot) this long way every day.

[نمی‌دونم چرا امشب خوابم نمی‌آد.]

(I) don't know why (I) don't feel like sleeping tonight.

بعضی از آدمهای [آدمای] نادرُست زورشان [زورِشون] می‌آید [می‌آد] مالیات بدهند [بدن].

It is a hard task (= it is a force) for some of the dishonest people to pay (= to give) tax.

تمرین شصتم

جاهای خالی را پر کنید:

۱. او مَوْقع خُداحافظی^۱ گریه... ..
۲. شُما معمولاً از ... غُصّه... می... (چی، گِرِفتن)
۳. از رَفْتار او نِسَبَت به^۲ پَسَر... اصلاً خُوشه... نمی... (م، م، ش)
۴. [چرا چیزی نمی‌گی؟ چرا ماته...؟ با تُو هستم.]
۵. از تَعَجُّب... م... بُود (خُشک)
۶. حِیف... می... ماشین... م را بِفُروش... (د، م، ش، قَشَنگ)
۷. ... کارمندا... رَفْتارِ... رِئِسی... بَد... آمَد. (اداره، خَشِن، از، هَمّه)
۸. تَمام... ها... مِهمانی... خُوشه... (از، دِشِب، مِهمان)
۹. بایَد پَدانی [پَدونی] که... از... خَصمانه... شان... (رَفْتار، مَرْدُم، بَد)
۱۰. [هَمین^۳ مِقدار^۴ پول... م...، بَیشتَر نمی‌خواه...] (م، م، بَس)

1. farewell, saying good bye.

2. towards (= related to).

3. the same.

4. quantity, amount.

تمرین شصت و یکم

به فارسی بنویسید:

1. (I) remember your name.
2. [(He) doesn't remember what (I) told him (= to him).]
3. (She) was very thirsty.
4. We are hungry.
5. Don't worry (= don't be worried), (you) won't be (= become) cold.
6. (I) feel like sleeping.
7. (He) was hurt.
8. [(I) am hurt.]
9. Why do (you) feel like laughing?
10. [What did (you) feel like laughing by? (= from what)]
11. (I) never forget (your) kindness.
12. Wait¹ a few moments, (I) am remembering it (= it is coming (to) my mind).
13. [(He) is being cold (= he is becoming...)].
14. [I like him.]
15. People dislike (a) timid person.

۱. صَبَر کُن / کنید.

درس چهاردهم

۲۰. کُجا؟ / اینجا / کی؟ + ضمیرهای ملکی

Possessive pronouns who? this part/which part?

کُجا + ت ← کُجایت [کجات]؟ Which part of your (body)?

اینجا + م ← اینجایم [اینجام]. This part of my (body).

کی + تان [تـ تون] ← کی تان [کی تون]؟ Which relative of yours?

تمرین شصت و دوم

بشنوید و تکرار کنید:

کُجایتان [کُجاتون] درد می‌کُند [می‌کُنه]؟

اینجایش [اینجاش] زخم شده.

این آقا چه نسبتی با شما دارند [دارن]؟

این آقا کی تان هستند [کی تونن]؟

ایشان [ایشون] عَموی من هستند [هستن].

1. See footnote 1, P. 104, book 1.

کُجایِ پایتان [پاتون] ناراحت است [ناراحته]؟
 چَند روز است که [چن روزه] زانویم [زانوم] خیلی دَرَد می‌کُند [می‌کنه]، اصلاً
 نمی‌توانم [نمی‌تونم] راهِ بِرَوَم [برَم].
 نمی‌دانم [نمی‌دونم] کُجایِ ماشینم خراب است [خرابه]؟
 سیلِ کُجایِ شهر را [رُو] خراب کرد؟
 به من بگوید [بگید] کُجایِ کار خراب است.

تمرینِ شصت و سوم

جاهایِ خالی را پُر کنید:

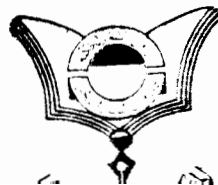
(کجا؟، اینجا، چه؟، کی؟)

۱. [ببخشید خانم،... تون از سَفَرِ اوَمده؟]
۲. [آقایِ دُکتر، از دیروز... پام دَرَد می‌کنه].
۳. [... رُو با آب و صابون خوب بِشورید].
۴. [امروز گمی ناراحتید،... تونه؟]
۵. [زِلزله... خونه‌اش رو خراب کرده؟]
۶. [آقایِ حَیاط^۲،... کُتم خرابه، دُرُسِتَش بُکُنین لطفاً].
۷. [نمی‌دونم آقایِ کیائی امروز... شون بود. حالِ خُوشی نداشت].
۸. [این قانون در... دُنیا هست؟]
۹. [... گِلوتون زخمه؟]
۱۰. [این دُختر خانم... نِسبتی با سِروس^۳ داره؟... شه؟]

1. See p. 13

2. tailor.

3. A male name.



تمرین شصت و چهارم

پشنوید و تکرار کنید:

مصدر	ستاک گذشته	ستاک حال
گذاشتن	گذاشت	گذار
سوختن	سوخت	سوز
افتادن	افتاد	افت
انداختن	انداخت	انداز

بُشقابها را روی میز می‌گذارم [می‌زارم]. (I) put the plates on the table.
 این شلوار هنوز خوب است [خوبه]، نمی‌گذارم [نمی‌زارم] آنرا [اون رو] دور
 بیاندازی^۱ [بندازی].

This (pair of) trousers is still good, (I) don't let you throw it away.

عینک‌تان را [عینکتون رو] روی زمین نگذارید [نزارین]، ممکن است [ممکنه].
 رویش [روش] پا بگذارند [بزارن].

Do not put your glasses on the floor, (they) may put foot on it.

Let me go. بگذارید [بزارین] بروم [برم].

چوب خشک آسان [آسون] می‌سوزد [می‌سوزه]. Dry wood burns easily.
 وقتی که آتش‌نشانی آمد [او مد] تمام خانه [خونه] در آتش [تو آتش] سوخته بود.

When the fire brigade arrived (= came) all of the house had burnt in the fire.

1. دور انداختن = to throw away.

صُبحِ امروز اَنگُشتم را [رُو] با تیغ بُریدَم، حالا دارَد می سوزَد [داره می سوزه].

(I) cut my finger with (a) blade this morning, (it) is burning now.

لیوان از دَسْتَش [دَسْتَش] به زَمین اُفتاد و شِکست.

The glass fell from her hand to the floor and broke.

مواظِب باشید بیمار / مَرِیض از تَخْت نِیُفَتَد (= نِیَا فِتَد) [نِیُفَتَه] چوَن اِمکان دارَد
[داره] اُسْتُخوَن [اُسْتُخوَن] پَایَش [پاش] بِشِکَنَد [بِشِکَنَه].

Take care (= be careful) the patient not to fall from the bed, because the
bone of his leg might break.

او هیچ چیز را [هیچ چی رُو] دور نِمی اَنداَرَد [نِمینداَره].

She doesn't throw anything (= nothing) away.

این میوه های خَراب را [رُو] توی [تو] سَطَلِ اَشغال بیَا نِداَز [بِنداَز].

Throw this bad fruit (= fruits) in the dustbin.

تمرین شصت و پنجم

جاهای خالی را پُر کنید:

۱. چشَمَم دارَد... (سوختن)
۲. [نِمی زارَم شما...] (اُفتادن)
۳. ... [....] مَن شُمارةِ تِلِفُنِ تان را... (گذاشتن، نوشتن)
۴. نَتَرَس، نِمی گُذاَرَد [....] بَچَه از پِلّه... [....] (اُفتادن)
۵. دارَم... (اُفتادن، سوختن، گذاشتن، انداختن)
۶. داشت... وَلِی گِرِفت... (اُفتادن، شش، م)

۷. ... [....] غَذايش را... (گذاشتن، خوردن)
 ۸. این بچه از کجا ... است؟ (اُفتادن)
 ۹. قند را توی چایی... [....] (انداختن).
 ۱۰. آنها می... (اُفتادن، انداختن، سوختن، گذاشتن)

تمرین شصت و ششم

به فارسی بنویسید:

1. [Let (him) sit beside you (sing.).]
2. put this heavy box¹ on the floor.
3. She has put her right hand on her left eye.
4. (I) don't let you buy that very expensive car.
5. [That animal doesn't let anybody get (=become) near to it.]
6. She never lets her daughter buy so much rubbish.
7. [They don't let me do this (= this work).]
8. I am thirsty, please let (me) drink (= eat) some water.
9. [He feels like sleeping. let (him) sleep a little.]
10. (I) never let (you, sing.) do it.
11. Let (them) put their things on the table.
12. [Let (me) put (my) money in the bank.]
13. Let (him) watch the film.
14. Let (them) do whatever (they) like (= want).

15. Let (us) put our clothes on.
16. In front of me.
17. Behind him, behind his back.
18. In the back of the car.
19. The sun is behind the clouds.
20. Above the mountain, up the mountain.
21. Down the hill, below the hill.
22. She is not coming towards you.
23. Go (to) the front a little, go ahead.
24. Why did you (sing.) go (= have you gone) up the tree?
25. Because (I) didn't want (you) to see me.
26. Come down immediately.

تمرین شصت و هفتم
بشنوید و تکرار کنید:

فرزان: سلام آقای احمدی، حالتون چطوره؟
احمدی: سلام، صُب به خیر، حال شما چطوره؟ بچه‌ها خوبن؟
فرزان: خیلی ممنون. کجا دارین میرین؟
احمدی: می‌رم آقای حمیدی رو ببینم.
فرزان: چرا پیاده؟
احمدی: ماشینم خرابه. پریروز تصادف کردم.
فرزان: اتفاقاً ماشین منم خرابه، بُردمیش تعمیرگاه.

احمدی: بدونِ ماشینِ مُشکله، نیست؟^۱
 فرزانه: از کُدام طَرَف می‌رین؟
 احمدی: به طَرَفِ خیابونِ حَافِظ می‌رم.
 فرزانه: شنیدم آقای حَمیدی مَرِیضَن. چشونه؟
 احمدی: چیزِ مُهمّی نیست. سَرِما خورده.
 فرزانه: لطفاً سَلامِ من رو به ایشون بَرسونین (= بَرسانید).^۲

تمرین شصت و هشتم

به سؤالهای زیر جواب دهید:

۱. آقای احمدی کجا می‌رفت؟
۲. چرا آقای احمدی پیاده می‌رفت؟
۳. چرا ماشین او خراب بود؟
۴. آیا فرزانه ماشین داشت؟
۵. احمدی به کدام سمت می‌رفت؟
۶. نام دوستِ احمدی چه بود؟
۷. به نظر شما خانهٔ دوستِ آقای احمدی در کدام خیابان است؟
۸. به نظر شما فرزانه بچه دارد؟
۹. آیا فرزانه آقای حَمیدی را می‌شناخت؟
۱۰. فرزانه چه شنیده بود؟

1. (It) is difficult without (a) car, isn't it?

2. Give him my regards.

درس پانزدهم

۲۱. اِسْم / صِفَت / حَرْفِ اِضَافَه + فِعْل ← فِعْلِ مُرَكَّب
Noun Adjective preposition verb Compound verb

اِجازه + دادن ← اجازه دادن
کار + کردن ← کار کردن
خواهش + کردن ← خواهش کردن
صُحْبَت + کردن ← صحبت کردن
فِکَر + کردن ← فکر کردن
کُمَک + کردن ← کمک کردن

1. A great number of Persian verbal expressions are rendered by a combination of a noun, or an adjective, or preposition, or even a phrase and a simple verb with the general sense of "to do", "to have", "to give", "to eat", etc. Compound verbs form all the tenses, and only the verbal part is conjugated or made negative, so, the non-verbal half always remains unchanged. The verbal element also receives the verbal prefixes such as می (mi-), بُ (bu-) or ن (na-, ne-) etc.

The prefix : (be-) is sometimes omitted particularly when the verbal element is "to do" While the two parts of a compound verb constitute one single expression they may be separated from one another by the objective pronouns (see p. 57), and when the first part is a noun or an adjective some other elements such as nouns, adjectives, or adverbs may intervene as well.

Some of the commoner verbs used in the formation of compound verbs are: کردن "to do", نمودن "to show, to do" (mostly in written style), داشتن "to have", شدن "to become", گشتن "to turn, to become", (usually in written style), دادن "to give", خوردن "to eat", زدن "to strike", کشیدن "to pull", دیدن "to see".

تمرین شصت و نهم

بشنوید و تکرار کنید:

What are you thinking about (= to what are...)? [می‌کنین؟] به چه [به چی] فکر می‌کنید [می‌کنین؟]

Don't think (about) it. فکرش را [فکرش رو] نکن.

(I) don't think (I) could speak with him. [با او صحبت کنم].
استادم روزی چهارده ساعت کار شدید می‌کند [می‌کنه].

(My) professor does intensive work, fourteen hours a day.

خواهش می‌کنم کمکش کنید / به او کمک کنید. (I) beg you to help him.
خواهش می‌کنم اینجا صحبت نکنید.

Please don't talk here (= I ask you not to speak here).

او کمک بزرگی به من کرد. He gave (= did) me (= to me) a great help.

اینجا دارید چه کار می‌کنید؟ What are (you) doing (= what work are...) here?

اینجا چه کار دارید؟ (= what work do you have here?) What do (you) want here?

با کی کار دارید؟ Whom do (you) want (= with whom do you have work)?

با کی کار می‌کنید؟ Whom do (you) work with?

او در کدام کارخانه کار می‌کند؟ [او تو کدام کارخانه کار می‌کنه؟]

In which factory does he work?

اجازه می‌دهید [اجازه می‌دین] این کار را [رو] برایتان [براتون] بکنم [بکنم]؟

Do you permit me to do this (= work) for you?

پدر شما به هیچ کس اجازه نمی‌داد که برایش کاری بکند.

Your father would not (= did not) permit anybody to do anything (= a work) for him.

تمرین هفتادم

جاهای خالی را پُر کنید:

۱. من از شما ... (تَشْكُرُ كَرْدَن)
۲. پَسَرَم این روزها دربارهٔ ازدواج ... (فِکْر كَرْدَن)
۳. اتاق تاریک است، چراغ را... (رُوشَن كَرْدَن)
۴. شاگردها نباید در کلاس... (بازی کردن)
۵. وقتی که تِلویزیون... لطفاً چراغ را... (تَمَاشا کردن، خاموش کردن)
۶. وقتی که جَوَان بودَم فوتبال^۱... (بازی کردن)
۷. مَن هفتهٔ گذشته کیفَم را در خیابان... ولی خُوشبختانه دُوباره آن را... (گُم کردن، پیدا کردن)
۸. بچه‌اش را در خیابان شُلوغ... و نَراحت^۲ از این و آن کُمک^۳... (گَم کردن، خواستن)
۹. ... سیگارِ من را با فَنَدِکَتان... (خواهش کردن، روشن کردن).
۱۰. جاهایِ خالی را... (پُر کردن^۴)
۱۱. هرچه ... نَتَوَانِسْت ماشین را... (کوشش کردن، روشن کردن).
۱۲. به زودی با دُخترِ دِلخواهش... (ازدواج کردن).
۱۳. مَن حُدودِ یک ساعت با او... ولی مُتأسفانه... او را... (حَرَف زَدَن، توانستن، آرام کردن)
۱۴. آنها هرچه از او... گَم است (تَشْكُرُ کردن)
۱۵. ... بَتَوَانَم او را... (فِکْر کردن، آرام کردن)

1. football persons.

2. anxiously, troubled.

3. This and that, an expression indicating indefinite persons.

4. to fill in, to fill up, to complete.

تمرین هفتاد و یکم

به فارسی بنویسید:

1. Have (you) thought about it?
2. He had already thought about it.
3. (I) don't think(I) can.....
4. Think a bit (= a little) more about it.
5. We are thinking.
6. She never thinks about anything.
7. Go and thank him.
8. They have not thanked me (= of me) yet.
9. The children were watching television.
10. Have (you) put the lights off?
11. When did she lose her money?
12. (I) ask you not to do that (= that work).
13. Do not play in this room.
14. We had put all the lights on.
15. (I) don't know who to speak with.
16. Who is she talking to (= with)?

تمرین هفتاد و دوم

بشنوید و تکرار کنید: ابوعلی سینا

دانشمند بزرگ ایران

در حدود هزار سال پیش، در یکی از شهرهای ایران پُرسی به دنیا آمد. مادرش نام او را «حسین» گذاشت.^۱ حسین از پنج سالگی^۲ شروع به درس خواندن^۳ کرد. او با علاقه بسیار^۴ درس خواند و به سرعت پیشرفت کرد.^۵ کتاب را بیش از هر چیز^۶ دوست می داشت^۷ و به تدریج برای خود (= خودش) کتابخانه کوچکی درست کرد. هر جا کتاب تازه ای می دید، می خرید. آن را بادقت^۸ می خواند و در کتابخانه اش نگاه می داشت.^۹ حسین در هجده سالگی پزشکی ماهر و مشهوری شد. در این موقع^{۱۰} به او ابوعلی سینا می گفتند. ابوعلی سینا بسیار مهربان بود و بیمارهای محتاج را به رایگان^{۱۱} معالجه می کرد.^{۱۲}

ابوعلی سینا نتیجه تجربه ها و مطالعه های خود را در کتابهای بسیاری نوشته است. کتابهای این دانشمند ایرانی را به زبانهای گوناگون ترجمه کرده اند.^{۱۳} هنوز هم^{۱۴} در دانشگاههای بزرگ جهان، کتابهای این دانشمند بزرگ را مطالعه می کنند.^{۱۵} ابن سینا، طبیب و دانشمند بزرگ ایران، در پنجاه و هشت سالگی درگذشت.^{۱۶} یکی از کتابهای معروف ابن سینا «قانون» است که آن را در علم طب^{۱۷} نوشته است.

آرامگاه^{۱۸} او در شهر همدان است.

- | | | |
|-------------------------------------|--------------------------------------|---------------------------------------|
| 1. نام گذاشتن = to name. | 2. from (the age of) five. | 3. درس خواندن = to study. |
| 4. with great interest, enthusiasm. | 5. پیشرفت کردن = to progress. | 6. more than everything. |
| 7. دوست داشتن = to love, to like. | 8. With attention, precision. | 9. نگاه داشتن = to keep. |
| 10. at this time. | 11. معالجه کردن = to treat, to cure. | 12. ترجمه کردن = to translate. |
| 13. even now (= still too). | 14. مطالعه کردن = to study, to read. | 15. درگذشتن = to pass away, to die. |
| 16. the science of medicine. | 17. tomb. | 18. A city in the north west of Iran. |

تمرین هفتاد و سوم

جواب سؤالهای زیر را به صورت جمله بنویسید:

۱. وقتی که ابوعلی سینا درگذشت چند سال داشت؟
۲. ابوعلی سینا در کدام شهر از دنیا رفت؟
۳. نام کتاب معروف او چیست؟
۴. ابوعلی سینا در کدام کشور متولد شد؟
۵. آیا ابوعلی سینا فقط یک کتاب نوشته است یا بیشتر؟
۶. ابوعلی سینا درس خواندن را از چه سنی شروع کرد؟
۷. ابن سینا در چه سنی پزشک معروفی بود؟
۸. از کجا می‌دانیم که ابن سینا مردی مهربان بود؟
۹. آیا به درس خواندن و مطالعه علاقه داشت؟
۱۰. از کی به او ابوعلی سینا می‌گفتند؟

تمرین هفتاد و چهارم

جمله بسازید:

۱. (سینا، کتاب، ابوعلی، هر، بیش، چیز، از، را، «دوست داشتن»)
۲. (ابوعلی، قبل، سال، در، هزار، سینا، حدود، ایران، در، «متولد شدن»)
۳. (او، درس، به، خواندن، فراوان، علاقه، «داشتن»)
۴. (به، برای، تدریس، کتابخانه، او، خود، کوچک، — ی، «درست کردن»)
۵. (تازه‌ای، آن، هر، کتاب، جا، را، «دیدن، خریدن»)

۶. (ابوعلی سینا، بسیار، پزشک، مهربان، — ی، «بودن»)
۷. (تجربه، نتیجه، ها، او، — ی، را، خود، کتابهای، در، گوناگون، «نوشتن»)
۸. (در، پنجاه، سن، هشت، و، سالگی، او، «درگذشتن»)
۹. (سینا، ابوعلی، شهر، در، همدان، دنیا، از، «رفتن»)
۱۰. (کتابها، او، — ی، را، زبانهای، گوناگون، به «ترجمه کردن»)

فصلِ ششم

واژگان

fatigue, weariness	خستگی	heart	قلب
fever	تب	heart, stomach	دل
blood pressure	فشارِ خون	stomach, belly	شکم
movement	حرکت	waist	کمر
rest	استراحت	chest	سینه
giddy	گیج	neck	گردن
feeling	احساس	mouth	دهان [دهن]
pressure	فشار	nose	دماغ
degree	درجه	body	تن
number	شماره	body	بدن
mistake, wrong	اشتباه	stature	قد
examination	امتحان	breath	نفس
test	آزمایش	cough	سرفه
laboratory	آزمایشگاه	sneeze	عطسه
prescription	نسخه	appetite	اشتها
syrup	شربت	discomfort, illness, trouble	ناراحتی

iron	آهن	tablet	قُرْص
gold	طَلَا	insurance	بیمه
silver	نُقْرَه	secretary	مُنْشِی
copper	مِس	dentist	دندان پِزْشک
metal	فِلِز		[دندان پِزْشک]
wool	پَشَم	living, alive	زنده
cotton	پنبه [پَمبِه]	dead	مُرْدَه
fly	مَگَس	brick – layer	بَنَّا [بَنَّا]
mosquito	پَشَه	building	ساختِمان
insect	حَشَرَه	tune	آهنگ
curtain	پَرْدَه	composer	آهنگساز
length	طول	society	جامعه
width, breadth	عَرْض	struggle	تَلّاش
north	شمال	wealth	ثروت
south	جَنُوب	present	هَدِیَه [هَدِیَه]
east	شَرْق / مَشْرِق	opinion	عَقِیدَه
west	غَرْب / مَغْرِب	lifetime	عُمَر
Africa	آفْرِیقا	meeting, visit	مُلاقات
Asia	آسیا	thief	دُزد
Spain	إسپانیا	treachery	خیانت
Denmark	دانمارک	oil	نَفْت
Greece	یونان	economy	اِقتِصاد

well-off	مُرفَّه	Russia	روسیه [روس]
depressed	اُفسُرده	Pakistan	پاکستان
hot-tempered	تُندخو	China	چین
persistent	یک‌دنده [یه دنده]	Japan	ژاپون
obstinate	لَجوج	painting, drawing	نقاشی
harmful	مودی	old man	پیرمرد
sedative, pain-killer	مُسکِن	old woman	پیرزن
indefatigable	خستگی ناپذیر	quiet, silent	ساکت
shout	فَریاد	deep	عمیق
time	هنگام [هنگام]	calm, indifferent	خونسرد
at the time of	هنگام	simple, straight	ساده
when	هنگامی که / وقتی که	clean	پاک
now	الآن / حالا	clean	پاکیزه
just now	همین الآن / حالا	complete	کامل
as, so that	به طوری که	enough	کافی
although, in spite of	با این که / با آن که	acquainted, familiar,	آشنا
because, for	برای این که /	acquaintance	
	به خاطر این که	sin	گناه
memory	خاطر	innocent	بی گناه
for the sake of	به خاطر	look	نگاه
therefore, because of this	از این رو	faithful	باایمان
other, else	دیگر [دیگه]	brave	شجاع

rarely, seldom	بِه نُدَرَت	another one	يکي ديگر
by no means, not at all	بِه هِيچ وَجِه	one another, [هم ديگه]	يک ديگر
to steal	دُزديدَن	each other	
to kill	کُشتَن	last	آخر
to die	مُردَن	a number	تعدادی
to pull, to draw, (کَشِيدَن)	کَشِيدَن	in addition to	عِلاوَه بَر
to smoke, to suffer		but	أَمَّا / وَلِي
to forgive, to bestow	بَخْشِيدَن	like	مِثْل
to laugh	خَنْدِيدَن	for example	مَثَلًا (= مَثَلَن)
to build, to make,	سَاخْتَن	often	غَالِبًا (= غَالِبَن)
to put up with		certainly	حَتْمًا (= حَتَمَن)
to spend (time) گُذَرَانِيدَن / گُذَرَانَدَن		completely,	کَامَلًا (= کَامِلَن)
to pass	گُذُشْتَن	thoroughly, quite	
to fly	پَرِيدَن	مَخْصُوصًا (= مَخْصُوصَن)	
to stand, to wait. [وَايْسَادَن]	اَيِسْتَادَن	particularly, especially	

درس شانزدهم

عِبَارَتِ مُوصُولِی^۱

۲۲.

Relative clause

مرد آنجا نشسته است + مرد دوست من است =

مردی که آنجا نشسته است دوست من است.

The man who is sitting there is my friend.

مرد دیروز آمد + مرد را امروز می بینم =

مردی را که دیروز آمد امروز می بینم.

The man who came yesterday (t) will see today.

بچه مادرش مریض بود + بچه هیچ چیز نمی خورد =

بچه ای که مادرش مریض بود هیچ چیز نمی خورد.

The child whose mother was sick, does not eat anything.

1. The Relative pronouns who, whom, which, where, when, that in such constructions as "the man who arrived.... etc", are all expressed by که (ke) preceded by the suffix ی (-i), which is attached to the antecedent. This ی - may, however, be omitted when the antecedent is definite. When the antecedent is the direct object of the main sentence the particle را intervenes between ی - and که (example 2 above). Unlike English, this که may under no circumstances be omitted.

دکتر رضا مرا مُعالِجه کرد + دکتر رضا شما را می‌شناسد =
دکتر رضا که مرا مُعالِجه کرد شما را می‌شناسد.

Dr. Reza who treated me, knows you.

(من) وقتی جوان بودم + (من) فوتبال بازی می‌کردم =
هنگامی که/ وقتی که جوان بودم فوتبال بازی می‌کردم.

When (= the time that) I was young, I played football.

جایی شما را دیدم + (آن جا) از اینجا دور نیست =
جایی که شما را دیدم از اینجا دور نیست:

The place where (= that) I saw you, is not far from here.

موضوع را به من گفتید + موضوع را قبلاً شنیده بودم =
موضوعی را که به من گفتید قبلاً شنیده بودم.

The thing (= that) you told me, I had already heard.

تمرین هفتاد و پنجم

جاهای خالی را پُر کنید:

۱. کفشها... تازه^۱ خریدی کجا هستند؟

۲. پاسِ باز... سَرِ چهار راه ایستاده است [وایساده] انگلیسی خوب حَرف
می‌زنند.

۳. ماشین... را... هفته گذشته خریده بودم دیروز فروختم.

۴. دکتر... مطب... شلوغ است نمی‌تواند اینجا بیاید.

۵. چیز... همین آلاَن به من گفتید اشتباه است.

1. newly, recently.

۶. بیمارستان... نزدیکِ خانهٔ ماست نسبتاً کوچک است.
۷. با مرد... صحبت می‌کردم آشنا هستید؟
۸. خبر ... در روزنامهٔ عصر دیروز خواندم دروغ بود.
۹. تو نمی‌توانی به جاها... پدرت می‌رود بروی.
۱۰. تو وقتی... مادرت خواب است باید ساکت باشی.
۱۱. مرد... ماشین را از... خریدیم از اینجا رفته است.

تمرین هفتاد و ششم

عبارتِ موصولی بنویسید:

مثال: ^۱ مرد دارد تِلْفَن می‌کند

مرد عَمَوِی من است

مردی که دارد تلفن می‌کند عَمَوِی من است.^۲

۱. مرد کنارِ پنجره نشسته است.

مرد آقای احمدی است.

۲. اسبِ سفید زیر درخت است.

اسبِ مالِ همسایهٔ شماست.

۳. کسی این مقاله را نوشته است.

(آن کس) آدمِ شجاعی است.

۴. کتاب را شما خواندید.

کتاب را من هم خوانده‌ام.

1. example.

2. تلفن کردن = to telephone.

۵. شاگرد دَرس می‌خواند.
- شاگرد در اِمتحان حَتماً قَبول می‌شود.^۱
۶. زن بچّه‌اش را شیر می‌دهد.
- زن، مادرِ مهربانی است.
۷. آقای صفا پسرش سی سال دارد.
- آقای صفا خودش هنوز جَوان است.
۸. علی هدیه‌ای به شما داد.
- چرا هدیه را قَبول نَکردید؟^۲
۹. با مرد دیروز حرف می‌زدید.
- با مرد آشنا هستم.
۱۰. این پالتو را از فروشنده خریدم
- فروشنده آدمِ راستگویی^۳ بود.

1. قَبول شُدُن = to be accepted, to be successful.

2. قَبول کردن = to accept.

3. honest, truthful.

تمرین هفتاد و هفتم

بشنوید و تکرار کنید:

مصدر	ستاكِ حال
خندیدن ←	خند
بخشیدن ←	بخش
کشیدن ←	کش
دزدیدن ←	دزد
کشتن ←	کش
مردن ←	میر
ساختن ←	ساز

او در روزهایِ آخر غالباً افسرده بود و به ندرت می‌خندید.
 متشکرم، جوکهای^۱ بامزه‌ای گفتید، خیلی خندیدیم.
 خوشبختانه شما آدم شاد و خون‌سردی هستید [هستین] و به هر چیزی می‌توانید
 بخندید [می‌تونین بخندین].
 با این که دزدها همه چیزش را دزدیده بودند [بودن] اما خنده از لبهایش
 [لباش] دور نمی‌شد.
 متأسفانه هر روز تعدادی از مردم دنیا از گرسنگی می‌میرند [می‌میرن].
 پدرم مرد با ایمانی بود، تمام ثروتش را بخاطرِ خدا به آدمهای فقیر بخشید.
 من آنها را [اونارو] بخاطرِ خیانتی که کرده‌اند^۲ [کردن] هرگز نمی‌بخشم.

1. jokes.

2. خیانت کردن = to betray

آفرین دُخترَم. تو نقاشیهایی [نقاشیای] بسیار خوبی می‌کشی. حالا پاشو^۱ پنجره را [پنجره رو] باز کن [واز کن]^۲، پرده را [پرده رو] بکش، تا^۳ کمی [یه کمی / یه خورده] هوا بیاید [بیاد] تو، برای اینکه [برا اینکه] پدرت [پدرت] سیگار کشیده، هوای اتاق کثیف شده است [شده].

بعضی از درها را باید بکشید تا باز شوند اما بعضی دیگر^۴ را باید فشار دهید.^۵ خوش به حالتان^۶ [حالتون] که دندانهایتان [دندوناتون] سالمند [سالمَن]، دو تا از دندانهای مرا [دندونای من رو] هفته قبل دندان پزشکی کشید، یکی دیگر [دیگه] هم خرابست [خرابه] که باید پُر کند [کنه].^۷

پدر این بچه بی‌گناه سال گذشته در یک تصادف کشته شد. سعی کنیم^۸ با کار و تلاش خستگی ناپذیر جامعه‌ای سالم^۹ و مرفه بسازیم. بناء [بنا] ساختمان می‌سازد، نجار در و پنجره و میز و صندلی می‌سازد، آهنگساز آهنگ می‌سازد و شما هم باید جمله به فارسی بسازید تا زبان فارسی را خوب یاد بگیرید.^{۱۰}

او آدمی توندخو، یک دنده و لجوج است، از این رو با هیچ کس نمی‌تواند بسازد.

تمرین هفتاد و هشتم

جمله بسازید:

۱. (سیب، من، —، ی، خیلی، که، بود، تُرش، خوردم)
۲. (دوا، دُکترَم، به من، نسبتاً، بود، داد، که، —، یی، گران)
۳. (مهندس، این ساختمان، —، ی، ساخته است، که، را، مرده است، اکنون)

1. پا شُدن to get up, to stand up.	2. باز کردن to open.	3. in order that, so that.	4. some others.
5. فشار دادن to press, to push.	6. How lucky you are!	7. پُر کردن to fill.	
8. سعی کردن to try, to make effort.	9. healthy	10. یاد گرفتن to learn.	

۴. (مَگَس، موزی، وَ، را، پَشَه، که، حَشَره‌های، هَسْتَنَد، بِکُشید)
۵. (با آن که، خوب، حَالش، شُدِه، هَنوز، راه بِرَوَد^۱، نِمی‌تَوَانَد)
۶. (سیگار، سعی کُنید، چِیز، چُون، نَکَشید، مُفیدی، نیست)
۷. (مَرا، از اِشْتِباه^۲، ی، که، کَرَدَم، خواهش می‌کُنم، مِتَاسَفَم، بِبَخشید)
۸. (آدَمها، که، تُنَدخو، یی، هَسْتَنَد، زِندگی، نَدارند، خُوشی)
۹. (اطلاعات^۳، که، ی، را، به دَسْت می‌آوَرَد^۴، به صورتِ کتاب می‌نُوشَت،
ابن‌سینا)
۱۰. (پیرمَرَد، که، عُمَرش، ی، به هَفْتاد و نُه، رَسیده بود، لَحظه‌های، زِندگی
را، آخِر، می‌گُذَرانید)

تمرین هفتاد و نُهم

بشنوید و تکرار کنید:

- : اَلو... مَطَبِ آقايِ دَکتر پارسا؟
- : نَخیر، اِشْتِباس
- : وای... خُدا، دَارَم می‌میرَم، چِه قَدَر سَرَم درد می‌کُنه! شُماره رَو اِشْتِبا گرفتم،
دوباره می‌گیرَم.
- : الو... بِبَخشید، مَطَبِ دُکتر پارسا؟
- منشی: بله، بِفرمایید.
- : بِبَخشید، یِه وَقت^۷ می‌خواستم.

1. راه رَفْتَن = to walk.

2. اِشْتِباه کَرْدَن = to make mistake.

3. information, knowledge.

4. به دَسْت آوَرْدَن. = to obtain.

5. in the shape of.

6. Oh God!

7. appointment.

منشی: عصرِ امروز، ساعتِ چهار بعد از ظهر.

— : سلام، آقای دکتر.

دکتر: سلام، خدا بد نده^۱، ناراحتی تون چیه؟

— : چن روزه که حالم بده، گردنم خیلی درد می‌کنه، دماغم گرفته^۲ به طوری که^۳

نمی‌تونم نفس بکشم^۴، صدام گرفته^۵، سرفه زیاد می‌کنم^۶ مخصوصاً شباً (=

شبها)، دیشب تب داشتیم، سی و نه درجه.

دکتر: عطسه هم می‌کنید^۷؟

بیمار: بله آقای دکتر، علاوه بر سرفه، عطسه هم می‌کنم، خیلی زیاد.

دکتر: این دو سه روز چی خوردین؟ شکمتون کار می‌کنه^۸؟

بیمار: هیچ چی نخوردم، اصلاً اشتها ندارم، شکمم به هیچ وجه کار نمی‌کنه،

یُبوست^۹ شدید دارم. سرم گیج می‌ره^{۱۰}. تمام تنم درد می‌کنه. احساس

خستگی می‌کنم^{۱۱}. دلم می‌خواد^{۱۲} بخوابم اما خوابم نمی‌بره.

دکتر: لطفاً روی اون تخت دراز بکشید^{۱۳} تا قلبتون رو ببینم، فشار خونتون رو

بگیرم.

دکتر: نفس بکشید. نفس عمیق، خوبه... اینجا رو که فشار می‌دم دردتون می‌آد؟

سرفه بکنید. بیشتر، باز هم بیشتر^{۱۴}. گجای دلتون درد می‌آد، اینجا؟ اینجا؟

زیر دلتون؟ پهلوی راستتون رو که فشار می‌دم دردتون می‌آد؟ پهلوی چپ

چطور^{۱۵}؟

بیمار: آخ^{۱۶}... آره آره، خیلی درد داره.

1. A complementary sentence used when seeing a sick person, meaning "may God will not bring evil to you".

2. is blocked.

3. so that, to such extent that.

4. نفس کشیدن = to breathe.

5. My voice's

gone (= blocked).

6. سرفه کردن = to cough.

7. عطسه کردن = to sneeze

8. Do your

bowels move?

9. constipation.

10. I feel giddy.

11. احساس کردن = to feel.

12. I wish.

13. دراز کشیدن = to lie down.

14. still more.

15. How about (your) left side?

16. ah!, ouch!

دکتر: کَمَرِ تون هَم درد می‌کُنه؟ دَهنتون رو خوب باز کنید. حُب... حالا پاشید (= پا شوید).

دکتر: چیزِ مُهمی نیست. با این حال^۱ یه آزمایشِ خون و ادرار^۲ براتون نوشتم. راستی، شما بیمه هستید؟

بیمار: بله آقای دکتر.

دکتر: خوبه، آزمایش رو بَرین آزمایشگاهِ بیمه. شما در حُدودِ یه هفته باید استراحت کنید^۳، غذاهای سَبُک و ساده بخورید مثلاً سوپ، ماستِ تازه، پنیر، گوشتِ مرغ، میوه زیاد. نُسخه تون: یه شربت برا سینه تون هست که هر چهار ساعت یک قاشق می‌خورید، یه قُرصِ مُسکِن، شب مُوقع خواب، یه آمپول^۴ ویتامین ب^۵. اِنْشالله^۶ تا دوسه روز آینده حالتون کاملاً خوب میشه.

بیمار: ببخشید آقای دکتر، این دَوَها گیر می‌آد^۷؟

دکتر: آره جانم، همه داروخانه‌ها دارن، شما از داروخانه بیمه بگیرید. حتماً داره.

بیمار: مَمَنونم آقای دکتر، مَرَحمت زیاد^۸.

1. despite this.

2. blood and urine test.

3. استراحت کردن = to rest.

4. ampoul.

5. vitamin B

6. God willing.

7. گیر آمدن = to be available, to be found.

8. good bye.

تمرین هشتادُم

به پرسشهای زیر پاسخ دهید:

۱. کُجای بیمار درد می‌کرد؟
۲. چرا بیمار نمی‌توانست نفَس بکشد؟
۳. آیا بیمار روزها بیشتر سُرُفه می‌کرد یا شبها؟
۴. چرا بیمار در دو سه روز گذشته چیزی نخورده بود.
۵. آیا بیمار می‌توانست بخوابد؟
۶. آیا پهلوهایی بیمار درد می‌کرد؟
۷. آیا بیمار، بیماری مهمی داشت؟
۸. بیمار چه نوع غذاهایی مجبور بود بخورد؟ مثل چی؟
۹. آیا بیمار علاوه بر سُرُفه، عطسه هم می‌کرد؟
۱۰. دکتر در نُسخه‌اش برای سینه بیمار چه دَوایی نوشته بود؟
۱۱. آیا بیمار بجز شربت، دَوای دیگری^۱ هم داشت؟ چی؟
۱۲. به عقیده شما^۲، بیمار دواهایش را از کُجا گرفته است؟
۱۳. به نظر شما، چرا بیمار دَفْعَةُ اول شُمارة تِلْفُن را اشتباه گرفت؟
۱۴. وَقْتُ مُلَاقَاتِ بیمار با دُکتر کی بود؟
۱۵. آیا تَب بیمار شدید بود؟ چقدر؟

1. any other.

2. به نظر شما = in your opinion.

درس هفدهم

۲۳.

اسم فاعِل

Present Participle

سِتاکِ حال + َ نده ← اسم فاعِل^۱

writer	نویس + َ نده ← نویسنده
coming, comer	آ + َ نده ← آئنده ^۲
striker, hitter	زَن + َ نده ← زَننده
going, goer	رَو + َ نده ← رَونده
driver	ران + َ نده ← راننده

تمرین هشتاد و یکم

از مصدرهای زیر اسم فاعِل بسازید.

آوردن، شکستن، سوختن، خریدن، بردن، گرفتن، آمدن، بُردن، کردن، خوردن، رفتن، داشتن، شنیدن، زدن، کشتن، ساختن، خواندن، گفتن، کشیدن، نوشتن.

1. The present participle is formed by adding the suffix َ نده (- ande) to the present stem. It is basically an adjective but may be used as a noun as well. 2. See footnote 1.p.104, book 1.

تمرین هشتاد و دوم

جاهای خالی را با اسم فاعل پُر کنید.

۱. در دو سه روز..... (آمدن)
۲. این مقاله کیست؟ (نوشتن)
۳. کاردِ (بریدن)
۴. این کتاب..... فراوان دارد. (خواندن)
۵. آفتاب^۱..... (سوختن)
۶. داستان (گفتن)
۷. بیماری (کشتن)
۸. آپارتمان^۲ (ساختن)
۹. بلیت^۳ شماره ۵۵ (داشتن)
۱۰. نامه (گرفتن)

1. sunshine.

2. apartment, flat.

3. ticket.

beauty	زیبا + ی ← زیبایی
old age	پیر + ی ← پیری
living, life	زنده + ی ← زندگی ^۲
height, highness	بلند + ی ← بلندی
blackness	سیاه + ی ← سیاهی
driving	راننده + ی ← رانندگی

تمرین هشتاد و سوم

از صفتهای زیر اسم معنا بسازید:

جَوَان، تَنَدَخُو، تَشَنَه، گُرُسَنَه، زِشْت، دیوانه، زَرْد، گَرْم، بُزُرْگ، کُوجَک، قَشَنَگ،
مِهَرَبَان، خُوب، بَد، تَمِیز، خَسْتَه، بَیمار، اَفْسُرْدَه، خُوش، سُرْخ، رُوشَن، تَارِیک،
آموزَنْدَه.

تمرین هشتاد و چهارم

به فارسی بنویسید.

laziness, freshness, instructiveness, hardship, easily, darkness, correctness,
helplessness, dryness, selfishness, ignorance, embarrassment, hypocrisy,
anxiety, meanness, illness.

1. The suffix ی (-i) may be attached to adjectives to make abstract nouns. it is, in this function, comparable to the English suffix "-ness" in the word 'darkness'.

2. For words ending in the vowel /e/ the consonant /g/ is placed between the vowels /e and i/ to make the pronunciation possible. See also footnote 1, p. 104, book 1.

Relative adjective ۲۵. اسم + ی ← صِفَتِ نِسْبِی^۱

Iranian	ایران + ی ← ایرانی
(related to) oil	نَفت + ی ← نَفْتِی
domestic	خانه + ی ← خانگی
economic	اِقتِصاد + ی ← اِقتِصادی
(related to) which place?	کُجا؟ + ی ← کُجایی؟ ^۲
(related to) Ahmad	أحمد + ی ← أحمَدی

تمرین هشتاد و پنجم

از اسمهای زیر صِفَت بسازید:

إفْرِیقا، آسیا، اروپا، آمریکا، هِنْد، پاكِستان، تِهْران، اِیتالیا، اِسپانیا، دانمارک،
روس، دریا، آسِمان، هَوا، زَمین، آهِن، فِلِز، نایلُون^۳، مَحمود، عاِمِر، طَلا، نُقره،
مِس، شُمال، جُنوب، شَرْق، غَرَب، یونان، چِین، ژاپُون، پَنبِه، پَشَم، شَهر، روستا.

1. The suffix ی (-i) is attached to the noun to make an adjective related to the corresponding noun.

2. This suffix may also be attached to کُجا؟ "where?" to ask about the place of birth or the nationality, e.

g. کُجایی هَستی؟ "where do you come from?" This construction is, however, colloquial, but the more formal shape is أَهلِ کُجَاهَستی؟ (see P. 85).

3. nylon.

تمرین هشتاد و ششم

به فارسی بنویسید:

Air mail¹, surface (= land) mail, air letter, bookish, paper tiger², English, French, Turkish³, wooden, German⁴, Arabian⁵, foreigner (= related to abroad)⁶, historical, rainy, summery dress, wintery day, snowy, stormy, springlike weather, governmental.

تمرین هشتاد و هفتم

بشنوید و تکرار کنید:

خانه او بزرگ است و خانه من هم بزرگ است.

اما خانه من به بزرگی خانه او نیست.

But my house is not so big as his (= his house).

قدِ پسرِ شما به بلندِیِ قدِ من است.

Your son is as tall as I (your son's stature is as high as my stature).

پولِ احمد به اندازه پولِ نادر بود. Ahmad's money was as much as Nader's.
آدمی به خوبی پدرِ مُحسِن ندیده بودم، خُدا رحمتش کند.⁷

(I) had not seen anybody so good as Mohsen's father, may he rest in peace.

زنی به مهربانی او هرگز سراغ ندارم⁸، خُدا حفظش کند⁹.

(I) never know of any woman so kind as she, God preserve her.

۱. پُست = mail ۲. بَیر = tiger ۳. تُرک = Turk ۴. آلمان = Germany ۵. عَرَب = Arab
۶. خارج = abroad

7. A complementary sentence used when talking about a dead. 8. سُرَاغ داشتن = to know of.

9. A complementary sentence meaning "may God preserve her (you, them, us, etc)". ۹. حِفْظ کردن = to preserve.

چکی به مبلغ سه هزار تومان برایش [براش] کشیدم.

(I) drew a cheque for 3000 Tuman for him.

[ببخشید آقا، شما کجایی هستین، اهل تهران یا اهل شیراز؟]

Excuse me sir! where do you come from? From Tehran or from Shiraz?

برای چه [براجی] صندلی فلزی برای [برا] اتاق کارتان [کارتون] نمی خرید

[نمی خرین؟] Why (= what for) don't you buy metal chair for your study?

برای این که [برا این که] نه تنها صندلی فلزی به قشنگی صندلی چوبی نیست بلکه گرانتر [گرونتر] هم هست.

Because not only metal chairs are not so pretty as wooden chairs but they are more expensive too.

اتاق پذیرایی ما به اندازه کافی روشنی / روشنایی / نور ندارد [نداره]

Our drawing-room has not enough (= to the limit of sufficient) light.

او به این خانه احتیاج ندارد^۱. He does not need (=to) this house.

او خانه به این بزرگی را نمی خواهد.

He does not want such a big house (= a house to this largness).

زمینی به طول پانصد متر و به عرض شصت متر

A land 500 meters in length and 60 meters in breadth.

باید کمی [یه کمی] استراحت کنم، چون دیگر^۲ [دیگه] نمی توانم [نمی توانم] چیزی بنویسم.

(I) have to take a short rest, because (I) am not able to write anything more.

1. احتیاج داشتن = to need.

2. دیگر with negative verbs means "no longer, not anymore, nothing else, and the like."

مَرَدِ دِیْگَرِی [دیگه‌ای] که او را نِمِی‌شِناخْتَم [که نِمِی‌شناختَمش] وارد شد^۱.

Another man whom (I) didn't know arrived.

آیا چِیزِ دِیْگَرِی [دیگه‌ای] مِیلِ دارید^۲؟

Do you like anything else?

لطفاً یک چایی دِیْگَر [یه چایی دیگه] بَرایم بیاورید [بَرام بیارین].

Please bring me one more tea (= another tea).

آنها یک دِیْگَر را [هَم دِیْگَه رُو] نِمِی‌تَوَانَد [نِمِی‌تَوَنَن] تَحْمَلْ کُنَد [کُنَن]^۳.

They can't tolerate one another.

تمرین هشتاد و هشتم

به فارسی بنویسید:

1. A man of (=to) your age.
2. A room 8 meters in length and 5 meters in width.
3. An old man as simple as a child.
4. My money is not so much as yours.
5. His room was as big as a large box.
6. Are your clothes as clean and smart^۴ as hers (= her clothes)?
7. They have sent me (= for me) a cheque for (= to the sum of) 1 thousand and five hundred Toman.
8. Such a big car needs a lot of petrol^۵ (= needs to).

1. وارد شدن = to arrive.

2. مِیلِ دَاشْتَن = to like, a polite expression for "to eat, to want."

3. تَحْمَلْ کَرْدَن = to tolerate.

۵. بنزین.

۴. شیک

9. Do (you) really need my friendship? (= need to).
10. You don't need rest anymore, because (you) are quite well.
11. I didn't need to come to you.
12. They love each other.
13. [Thank you very much, but (I) don't like anymore.]
14. [Don't worry, I'll give you another one.]
15. We are quite able to put up with one another.

درسِ هجدهم

خواندن

تمرین هشتاد و نهم

داستانِ زیر را بخوانید:

دُرُست^۱ دیدن^۲ و دُرُست شنیدن^۳

نه، مَن هرگز آقایِ خردمند را فراموش نمی‌کنم^۴، سالهاست که او را ندیده‌ام. در آن وقت که من در کلاسِ سوّم دبستان درس می‌خواندم، آقایِ خردمند مُعلّم من بود. من، پیش از آقایِ خردمند، مُعلّمهای دیگری هم داشتم. بعد از او هم مُعلّمهای دیگری داشتم. ولی هنوز، هر وقت که در بارهٔ مدرسه و درس و مُعلّم فکر می‌کنم به یادِ آقایِ خردمند می‌افتم^۵.

آقایِ خردمند، در آن سال که مُعلّم من بود، چیزهای بسیاری به من یاد داد^۶ که در همهٔ عمر به دردم خُوردند^۷. ولی حالا، وقتی که فکر می‌کنم، می‌بینم که بهترین چیزی که او به من یاد داده است «دیدن» و «شنیدن» است. در حقیقت^۸ آقایِ خردمند دُرُست نگاه کردن^۹ و دُرُست گوش دادن^{۱۰} را به من یاد داد.

1. properly, correctly.

2. The infinitive in Farsi, whether simple or compound, is a noun and may be used as the subject or the object of the verb.

3. فراموش کردن = to forget.

4. به یاد آمدن = to remember.

5. یاد دادن = to teach, to instruct.

6. به درد خوردن = to be of use.

7. in fact.

8. نگاه کردن = to look (at).

9. گوش دادن = to listen.

روزهایِ آخِرِ اسفند بود. یک روز آقایِ خردمند به کلاس ما آمد. از ما پرسید: حالا چه فصلی است؟

همه با هم^۱ گفتیم: زمستان.

آقای خردمند گفت: جوابِ شما دُرُست است. ولی من اگر به جایِ شما بودم^۲ جوابی از این کاملتر می‌دادم^۳. می‌گفتم که آخِرِ زمستان است و بهار دارد می‌آید. حالا بگویید از کجا می‌فهمیم که بهار دارد می‌آید؟

محمود گفت: معلوم^۴ است. چند روزِ دیگر عیدِ^۵ نوروز است و عیدِ نوروز روزِ اولِ بهار است.

آقای خردمند گفت: آری، من می‌دانم که بهار دارد می‌آید. برایِ این که نشانه‌هایِ آن را دیده‌ام. شما هم، اگر دُرُست نگاه کنید، نشانه‌هایِ بهار را می‌بینید. دو روز به شما وقت می‌دهم. سعی کنید که نشانه‌ای از بهار ببینید یا بشنوید. بعد آن نشانه را به کلاس بیاورید یا آن را برایِ ما بگویید.

جنگلِ کوچکی^۶ در نزدیکی^۷ خانه ما بود. از کلاس که بیرون آمدم^۸ با خود گفتم^۹: امروز عصر به جنگل می‌روم و نشانه‌ای از بهار پیدا می‌کنم.

عصرِ آن روز نتوانستم به جنگل بروم. پدرم کارگر بود و از صُبح تا شب در کارخانه کار می‌کرد. چند روز بود که حالِ مادرم خوش نبود. آن روز عصر، او می‌خواست پیشِ پزشک برود. ناچار^{۱۰} من در خانه ماندم تا^{۱۱} از برادر و خواهرِ کوچکترم نگهداری کنم^{۱۲}. با خودم گفتم: فردا عصر به جنگل می‌روم.

عصرِ روزِ بعد، با عَجَله از مدرسه به خانه آمدم. آن روز حالِ مادرم کمی

1. all together.

2. If I were you (= if I was in your place).

3. جَوَابِ دادن = to answer.

4. obvious.

5. festival.

6. Nowruz, which means "new day", is the Iranian national festival. It coincides with the first day of the Iranian calendar.

7. A literary word for بَلَه 'yes'.

8. sign, symbol.

9. forest.

10. vicinity.

11. بیرون آمدن = to come out.

12. (I) said to myself.

13. inevitably.

14. in order that, so that.

15. نگهداری کردن = to look after.

بِهَتَر شُدِه بود. مادرم از صبح زود مَشغولِ کار شده بود. دو تا اُتاقی را که مادر آنها زِندِگی می‌کردیم^۱ تمیز کرده بود. عصر که به خانه آمدم، گُفت: عید دارد می‌آید. زیرِ زمین^۲ خانه کثیف و پُر از^۳ آشغال است. من امروز اُتاقها را تمیز کرده‌ام. کمی از آشغالهایِ تویِ زیرِ زمین را هم بیرون آورده‌ام^۴. اما دیگر خسته‌ام و نمی‌توانم کارم را تمام کنم^۵ خواهش می‌کنم، اگر مُمکن است، زیر زمین را تمیز کن.

خواستم بگویم که نمی‌توانم، می‌خواهم به جنگل بروم و نشانه‌ای از بهار پیدا کنم. ولی هنگامی که به صورتِ خسته مادرم نگاه کردم، نتوانستم حرفی بزنم. با خودم گفتم: می‌روم و زیر زمین را پاک می‌کنم^۶.

مادرم راست می‌گُفت^۷. زیرِ زمین پُر از آشغال بود. فکر کردم یک عُمَر وقت می‌خواهد تا^۸ این آشغالها را بیرون ببرم^۹. ولی یکی دو ساعت بعد، همه آشغالها را بیرون برده بودم. آن وقت مشغولِ تمیز کردنِ زیرِ زمین شدم. در تمام آن مُدت در فکرِ نشانه‌های بهار بودم. فکر می‌کردم که فردا باید دَسِتِ خالی^{۱۰} به مدرسه بروم. داشتم جارو^{۱۱} را به دیوارهایِ زیرِ زمین می‌کشیدم که ناگهان^{۱۲} چیزی رنگین^{۱۳} روی دیوار دیدم. مثل یک گُل بود. سُرخ بود و خالهای^{۱۴} سیاهی داشت. چشمایم را به هم زدم^{۱۵}. با خودم گفتم که از بس^{۱۶} در فکرِ گُلها بوده‌ام همه جا گُل می‌بینم. باز^{۱۷} نگاه کردم. باز هم^{۱۸} آن گُل را دیدم. جارو را به طَرَفش بردم. ناگهان حَرکتی کرد^{۱۹}، پَرید، چَرخی زد^{۲۰}، آمد و رویِ دَسِتِ من نشست.

-
- | | | | |
|-------------------------------|-------------------------------------|-----------------------------------|-----------------------------------|
| 1. زِندِگی کردن = to live. | 2. basement, cellar. | 3. full of. | 4. بیرون آوردن = to bring out. |
| 5. تمام کردن = to finish. | 6. تمیز کردن = پاک کردن = to clean. | 7. راست گفتن = to tell the truth. | 8. it needs (= wants) a lifetime. |
| 9. until. | 10. بیرون بردن = to take out. | 11. one or two. | 12. empty hand. |
| 13. broom. | 14. suddenly. | 15. coloured. | 16. خال = spot. |
| 17. چشم به‌هم زدن = to blink. | 18. so much that. | 19. again. | 20. again too. |
| 21. حَرکت کردن = to move. | 22. چَرخی زدن = to turn. | | |

آنچه^۱ که به دیوار دیده بودم یک پروانه^۲ بود. نمی دانستم که آن پروانه از کجا آمده است. می دانستم که پروانه ها در بهار از پیله^۳ بیرون می آیند. ولی هنوز که بهار نیامده بود. از خوشحالی^۴ فریاد کشیدم^۵. پروانه را توی یک قوطی^۶ کوچک گذاشتم. کارم را در زیرزمین تمام کردم. مادرم توی زیرزمین آمد. زیرزمین مثل گل پاکیزه شده بود. مادرم خوشحال شد. وقتی که داستان پروانه را برایش گفتم، از شادی^۷ خندید. من زیباترین گل بهاری را در خنده اش دیدم. روز بعد به کلاس رفتم. بچه ها یکی یکی^۸ بلند شدند^۹. هر یک^{۱۰} نشانه ای از بهار با خود داشت. عباس، پرستو^{۱۱} ها را دیده بود که از جنوب برگشته بودند^{۱۲}. سهراب^{۱۳} آواز^{۱۴} قورباغه^{۱۵} ای را شنیده بود که از خواب زمستانی بیدار شده بود^{۱۶}. عبدالله^{۱۷} چهارشاخه^{۱۸} گل بنفشه^{۱۹} در دستش بود. نوبت^{۲۰} من که رسید، از جا بلند شدم و گفتم: من هم پروانه ای با خودم به کلاس آورده ام. آقای خردمند گفت: برای ما تعریف کن^{۲۱} که پروانه را از کجا پیدا کرده ای، بعد هم آن را به ما نشان بده^{۲۲}.

ایستادم و داستان را از اول تا آخر برای آقای خردمند و بچه ها گفتم. بعد در جعبه را باز کردم. پروانه پر زد. بچه ها از شادی فریاد کشیدند، پروانه در کلاس چرخ می زد و از پنجره بیرون رفت^{۲۳}.

گفتم: آقای خردمند، فقط نمی دانم که این پروانه در این فصل توی زیرزمین ما چه می کرد^{۲۴}. آقای خردمند گفت: این پروانه از پروانه هایی است که

-
- | | | | | |
|---|----------------------------------|---------------------|-----------------------------------|----------------------------|
| 1. what. | 2. butterfly. | 3. cocoon. | 4. joy. | 5. فریاد کشیدن = to shout. |
| 6. small box. | 7. joy. | 8. one by one. | 9. بلند شدن = to rise, to get up. | 10. every one. |
| 11. swallow. | 12. برگشتن = to return. | 13. A male name. | 14. melody, voice. | 15. frog. |
| 16. بیدار شدن = to wake up. | 17. branch (see also pp. 51-52). | 18. violet. | 19. turn. | |
| 20. تعریف کردن = to explain, to describe. | 21. نشان دادن = to show. | 22. پریدن = to fly. | | |
| 23. بیرون رفتن = to go out. | 24. چه کار می کرد = چه می کرد | | | |

زمستانها در جایِ نمدار^۱ و تاریک می خوابند و بهار بیدار می شوند. این پروانه
دیروز از خوابِ زمستانی بیدار شده است.

آقای خردمند کمی ساکت ماند و بعد گفت: بله، بچه های من، اگر درست
نگاه کنید و درست بشنوید، خیلی چیزها می بینید و خیلی چیزها می شنوید.

تمرینِ نو دم

جاهای خالی را پر کنید.

۱. من مُعَلِّمهای... هم داشته ام.
۲. این کتاب را نگه دار^۲، به دردت...
۳. دانستنِ یک زبانِ خارجی خیلی به... می خُورد.
۴. این آشغالها... دردِ منِ نمی خُورند.
۵. پولی که به ما دادید خیلی... خُورد.
۶. اگر شما به... من بودید چه می کردید؟
۷. اگر من... جایِ تو...
۸. زیرزمینِ خانه... از آشغال است.
۹. چشَمش... آشک^۳ شد.
۱۰. اَمّا من... خسته ام و نمی توانم کار کنم.
۱۱. در خانه ماندم... از برادرم نگهداری...
۱۲. خیلی وقت می خواهد... آشغالها را بیرون ببرم.

1. damp.

2. نگه داشتن = to keep.

3. tear.

۱۳. فکر می‌کردم فردا باید با... خالی به مدرسه بروم ولی خوشبختانه با دست... رفتم.

۱۴. ... بس غذا خورده‌ای نمی‌توانی حرکت کنی.

۱۵. از... کار می‌کند همیشه خسته است.

۱۶. ... راه رفته‌ام پاهایم درد می‌کند.

۱۷. ... من که رسید... جا... شدم.

۱۸. داستان را... او تعریف کردم.

۱۹. پروانه در این فصل... زیر زمین ما... می‌گردد؟

۲۰. شما در این وقت از شب [در این وقت شب] اینجا... می‌کنید؟

تمرین نود و یکم

در داستان بالا:

۱. عبارتهای موصولی،

۲. اسمهای معنا،

۳. صفت‌های نسبی،

۴. و صفت‌های دیگر را یادداشت کنید^۱.

۱. یادداشت کردن = to note.

تمرین نَوَد و دُوُم

جمله بسازید:

۱. (هرگز، کُمک، شما، فراموش، — های، من، را، نمی‌کنم)
۲. (هر وقت، شما را، که، می‌بینم، پدرتان، می‌افتم، یاد، به)
۳. (شما، به من، دادید، یاد، که، درد، می‌خورند، به، م، چیزهایی)
۴. (از، تا، آخر، برایمان، داستان، را، اوّل، کرد، تعریف)
۵. (روز، وقت، سه، او، به، دادم، فکر، که، کند)
۶. (سنگین، بود، ناچار، جعبه، از او، کردم، خواهش، کُمک، که، کند، به من)
۷. (چون، نمی‌توانم، خسته‌ام، تمام، کارم، کنم، را)
۸. (من، اُتاقِ کار، کتاب، کاغذ، پُر، است، از، و)
۹. (گلها، همه، گل، جا، از بس، بوده‌ام، در فکر، می‌بینم)
۱۰. (بچه، شادی، ها، از، کشیدند، فریاد)

تمرین نَوَد و سوُم

به پرسشهای زیر به صورت جمله جواب دهید:

۱. گوینده داستان چه نشانه‌ای از بهار پیدا کرده بود؟
۲. عباس چه نشانه‌ای از بهار دیده بود؟
۳. چرا / برای چه پروانه در زیر زمین بود؟
۴. آقای خردمند درباره پروانه چه گفت؟
۵. گوینده داستان در زیر زمین مشغول چه کاری بود؟

۶. مادرِ گویندهٔ داستان از او چه چیزی خواست؟
۷. شُغلِ پدرِ گویندهٔ داستان چه بود؟
۸. گویندهٔ داستان آقای خردمند را از کی می‌شناخت؟
۹. عیدِ نُوروز، روزِ چنْدُم بهار است؟
۱۰. بهترین چیزی که آقای خردمند به گویندهٔ داستان یاد داد چه بود؟

تمرینِ نود و چهارم

۱. زمانِ حال،
۲. زمانِ گذشته،
۳. گذشتهٔ نقلی،
۴. گذشتهٔ دور،
۵. امر،
۶. اسمِ فاعل،
۷. واسمِ مفعولِ مصدرِ زیر را بنویسید:

ستاکِ حال
گذَر

مصدر
گذشتَن

فصلِ ہفتم

واژگان

service, favour	خِدْمَت	minister	وَزیر
resistance	ایستادگی	prime minister	نَحْست وزیر
difficulty	دُشواری	proposal, suggestion	پیشْهاد
enemy	دُشْمَن	agreement	مُوافَقَت
agressor	مُتْجاوِز	disagreement	مُخالفَت
attack	حَمْلہ	request	تَقاضا
defence	دِفَاع	resignation	اِسْتِغْفا
right	حَقّ	complaint	شِکَايَت
promise	قُول	appreciation	قَدردانی
arrangement	قَرار	registered letter	نامہٴ سِفارِشی
order	دَسْتور	stamp	تَمْبَر [تَمْر]
word	کَلْمہ	envelope	پاکَت
meaning	مَعْنی	postman	پُست چی [پُس چی]
it means, namely	یَعْنی	receipt	رَسید
trust, confidence	اِعْتِماد	cooperation	ہَمکاری

bride groom	داماد	wish, request	خواست
expense	خَرَج	script, writing	خَطّ
debt	قَرْض	illiteracy	بی سَوادی
punishment	تَنْبیه	poverty	فَقْر
doubt	شَکّ	failure	شِکِست
journey	مُسافِرَت	harm	اَذِیت
wealthy	پولدار	trouble	دردِ سَر
obedience	إِطَاعَت	headache	سَر دَرْد
belief	باوَر	grievance	دردِ دِل
sport	وَرِزِش	stomach-ache	دِل دَرْد
will	إِراده	burden, load	بار
intention	قَصْد	shoulder, shower (bath)	دوش
animal	جانوَر	ice	یَخ
ant	مورچه	refrigerator	یَخچال
mouse	موش	mirror	آینه
troublesome	مُزاحِم	carpet	قالی
spoiled (child), flat (joke)	لوس	bedroom	اُتاقِ خواب
dreadful	وَحْشَتَناک	lock	قُفل
chronic	مُزِمِن	road	جاده
expecting, waiting	مُنْتَظِر	camera	دوربین
patience	صَبَر	jewel	جَواهِر
sure	مُطَمِّن	bride	عَروس

like	مَانَدِ	hopeful	أُمِيدَوَار
percentage	دَر صَدِّ	well-equipped	مُجَهَّز
against, before	دَر بَرَابَرِ	full-up (not hungry)	سیر
during	دَر طَوْلِ	wish	عَاقِل
at last, consequence	عَاقِبَت	necessary	لَازِم
at last	بِالْأَخْرَه	cause, reason	عِلَّت
otherwise	وَالَا	because of	بِه عِلَّت
except	مَغَّر [مَكِه]	reason	دَلِيل
unless	مَغَّر اَيْن كِه	by reason of	بِه دَلِيل
as if, it seems as if	مِثْلِ اَيْن كِه	means	وَسِيلَه
to dig, to take off	كَنْدَن	by means of	بِه وَسِيلَه
to sew	دُوخْتَن	by, by means of	تَوَسُّطِ
to accept	پَذِيرُفْتَن	title	عُنْوَان
		as, on the ground of	بِه عُنْوَانِ

درس نوزدهم

فعل مجهول^۱

Passive verb

۲۶.

اسم مفعول فعل اصلی + شدن ← فعل مجهول

I was seen.	من دیده + شد + م ← دیده شدم.
You are known.	تو شناخته + می‌شو + ی ← شناخته می‌شوی.
He has been killed.	او کشته + شده + است ← کشته شده است.
We have been sent.	ما فرستاده + شده + بودیم ← فرستاده شده بودیم.
You have not been forgiven.	شما بخشیده + نشده + اید ← بخشیده نشده اید.
They are not seen.	آنها دیده + نمی‌شو + ند ← دیده نمی‌شوند.

1. The passive is formed by using the past participle of the main verb followed by the Auxiliary verb «to become» in the appropriate tense. Note that while the past participle remains unchanged the auxiliary verb is conjugated and also changed according to the tense of the active verb. The subject can be mentioned, if necessary, by the expressions «توسط / وسیله / به وسیله» «by», «به علت» «because of», «به خاطر» «due to, for the sake of», «به دلیل» «for the reason of» etc.

تمرین نود و پنجم

پشنوید و تکرار کنید:

هیچ صدایی شنیده نمی‌شد.

عاقبت / بالأخره چند هواپیما، در آسمان دیده شدند که به سرعت ناپدید شدند.^۱

لازم است^۲ که کتابها هر چه زودتر به کتابخانه برگردانده شوند.^۳

لازم نیست همه این مقاله‌ها از اوّل تا آخر / تا به آخر خوانده شوند.

بدون شک^۴ لباس به این قشنگی به وسیله خیاط دوخته شده است.

چند روز بود که راه به علت / به دلیل برف سنگین بسته شده بود ولی بالأخره باز شد.

هر سال تعداد زیادی از مردم به علت / به دلیل تصادف رانندگی کشته می‌شوند.

در حدود هشتاد درصد^۵ نامه‌ها توسط پست هوایی و بیست درصد به وسیله پست زمینی فرستاده می‌شوند.

از من خواسته شده است که با شما همکاری کنم.^۶

هنوز موضوع به خوبی فهمیده نشده است.

تمرین نود و ششم

جمله‌های زیر را مجهول کنید:

به عنوان مثال^۷: من نامه را نوشتم

نامه به وسیله من نوشته شد / نامه نوشته شد.

۱. پستچی نامه سفارشی را به من داد.

1. ناپدید شدن = to disappear.

2. (It) is necessary.

3. برگرداندن = to return.

4. no doubt.

5. eighty per cent.

6. همکاری کردن = to cooperate.

7. for example.

۲. دُرْدَها جَوَاهِرهای خَوَاهِر زَنَم را دُرْدیدند.
۳. فَریده یخ را از یخچال بیرون آورده است.
۴. ناصِر فیلم را در دوربین گذاشت.
۵. لِباسِ عَروس را یک خِیاطِ خوب دوخته بود.
۶. [پَسَرَم تَمَر رُو از رَویِ پاکت کَنده.]
۷. بَعْضی از جانورَها مَآنَدِ موش و مورچه زَمین را می‌کَنند.
۸. چِه کَسی این گُلدانِ سَنگین را رَویِ میز گذاشته است؟
۹. می‌گویند که حَضَرَتِ عِسیٰ (= عیسا) ^۲ عَلَیْهِ السَّلَام ^۳ مُرده‌ها را زِنده می‌کَرَد ^۴.
۱۰. لَطفاً بُلندتر صُحَبَت کنید، صِدایتان را نِمی‌شَنوَم.
۱۱. مِهمانها هَمه میوه‌ها را خُوردند.
۱۲. آقای مُدیر به شاگِردها دَسْتور داد ^۵ که در مَدْرسه بِمانند.
۱۳. بیمار را به وسیلَه آمبولانس ^۶ به بیمارستان بُرده‌اند.
۱۴. مَعذِرَت می‌خواهَم ^۷، آپارتمان را هَفْتَه گذشته اِجاره دادَم ^۸.
۱۵. این زَمین را در آیندَه نَزْدیک می‌فُروشیم، اِنْشاء الله ^۹.

1. His Highness.

2. Jesus.

3. «Peace be upon him», a phrase used after the names of Imams.

4. زنده کردن = to restore to life, to revive.

5. دَسْتور دادن = to order.

6. ambulance.

7. مَعذِرَت خواستن = to excuse, to apologize.

8. اِجاره دادن = to let.

9. God willing.

تمرینِ نَوَد و هفتم

بشنوید و تکرار کنید:

ستاکی حال

ایست

ستاکی گذشته

ایستاد

مصدر

ایستادن

گذشته ساده

حالِ اخباری

می ایستم [وای میسَم]	من
می ایستی [وای میسِی]	تو
می ایستد [وای میسه]	او
می ایستیم [وای میسیم]	ما
می ایستید [وای میسین]	شما
می ایستند [وای میسن]	آنها
ایستادم [وای سادم]	
ایستادی [وای سادی]	
ایستاد [وای ساد]	
ایستادیم [وای سادیم]	
ایستادید [وای سادین]	
ایستادند [وای سادَن]	

منفی

نمی ایستم [وای نمی سَم]	من
نمی ایستی [وای نمی سی]	تو
نمی ایستد [وای نمی سه]	او
نمی ایستیم [وای نمی سیم]	ما
نمی ایستید [وای نمی سین]	شما
نمی ایستند [وای نمی سن]	آنها
نایستادم [وای نَسادم]	
نایستادی [وای نَسادی]	
نایستاد [وای نَساد]	
نایستادیم [وای نَسادیم]	
نایستادید [وای نَسادین]	
نایستادند [وای نَسادَن]	

اسم مفعول: ایستاده [وای ساده]

گذشته نقلی

من ایستاده‌ام [وای سادَم]

نایستاده‌ام [وای نَسَادَم]

تو ایستاده‌ای [وای سادی]

نایستاده‌ای [وای نَسادی]

او ایستاده است [وای ساده]

نایستاده است [وای نَساده]

ما ایستاده‌ایم [وای سادیم]

نایستاده‌ایم [وای نَسادیم]

شما ایستاده‌اید [وای سادین]

نایستاده‌اید [وای نَسادین]

آنها ایستاده‌اند [وای سادَن]

نایستاده‌اند [وای نَسادَن]

گذشته دور

ایستاده بودَم [وای ساده بودَم]

نایستاده بودَم [وای نَساده بودَم]

ایستاده بودی [وای ساده بودی]

نایستاده بودی [وای نَساده بودی]

ایستاده بود [وای ساده بود]

نایستاده بود [وای نَساده بود]

ایستاده بودیم [وای ساده بودیم]

نایستاده بودیم [وای نَساده بودیم]

ایستاده بودید [وای ساده بودید]

نایستاده بودید [وای نَساده بودید]

ایستاده بودند [وای ساده بودند]

نایستاده بودند [وای نَساده بودند]

حَالِ التِّزَامِی

(اگر) بایستَم [وای سم]

نایستَم [وای نسم]

بایستی [وای سی]

نایستی [وای نسی]

بایستَد [وای سه]

نایستَد [وای سه]

بایستیم [وای سیم]

نایستیم [وای نسیم]

بایستید [وای سین]

نایستید [وای نسین]

بایستَنَد [وای سن]

نایستَنَد [وای نسن]

أَمْر

بایست [وای سا]

نایست [وای نسا/ وای نس]

بایستید [وای سین]

نایستید [وای نسین]

تمرین نَوَد و هَشْتُم

به فارسی بنویسید:

1. You have stood.
2. He is standing (= has stood).
3. [I don't stand.]
4. They never stand.
5. [We never stand.]
6. [Who is standing (= has stood) behind the door.]
7. [Don't stand in front of him.]
8. [Never stand in the middle of the road.]
9. She is always standing (= has stood) in front of the mirror.
10. [Wait (= stand) a few minutes till the train comes.]

تمرین نَوَد و نُهَم

بشنوید و تکرار کنید:

You don't need to go, you mustn't go. تو لازم نیست بروی [بری].

خواندن این کتاب وقت زیادی لازم دارد [داره]

(It) takes a lot of time to read this book (= reading of this book needs a lot.....)

[من اتاق خواب به اون بُزرگی رو لازم نداشتم.]

لازم است [لازمه] هر چه زودتر به خانه [خونه] برگردید [برگردین].

It is necessary (for you) to come back home as soon as possible.

1. لازم داشتن = to need, to require.

جَنَابِعالیٰ^۱ هر چه لازم دارید [دارین] به بَندِ^۲ بِفَرَمَیْد^۳ [بِفَرَمَیْن] تا فوراً
خِدْمَتَانِ^۴ بِفَرِسْتَم.
Please tell me whatever you need to let me

(= in order that I) send to you (= to your service) immediately.

خَیْر قُربان، لازم نیست سَرکار^۱ تَشْرِیْف بیاوَرِیْد^۵ [بیارین] اینجا، بَندِ می آیم
[می آم] خِدْمَتِ جَنَابِعالیٰ.

No sir, you don't need to come here, I will come to you (= to your service).

بِیَخْشِیْد قُربان، چه ساعتی تَشْرِیْف می بَرِیْد^۵ [می برین] خانه [خونه]؟

Excuse me sir, what time would (=do) you go home?

خوب شد که آمَدِیْد [اوَمَدِیْن]، من داشْتَم خَسْتِه می شُدَم.

Good thing you came, I was getting tired.

خوب شُد که بِالْآخِرِه هَوَا آفتابی شد، وَالَا مَا نِمِی تَوَانَسْتِیْم [نِمِی تَوْنَسْتِیْم] بِرَوِیْم
[پریم] کِنَارِ دریا.

Good thing it (= the air) became sunny at last, otherwise we wouldn't be able
to go to the seaside.

من در خِدْمَتِ شُما هَسْتَم.

I am at your disposal.

تَنها چیزی که بَرای [بَرَا] این اُتاق لازم است [لازمه] یک قالی است [یه قالیه]

The only thing which is necessary for this room is a carpet.

1. A very formal and polite expression for 'you', meaning 'highness'.

2. A verb formal and polite

expression for 'I', meaning 'slave'.

3. See footnote 10, P.85 book 1.

4. The word خِدْمَت "ser-

vice" is used in polite speech to imply the idea of 'to someone, in the presence of someone, to'. It is, however,
used only for the 2nd or 3rd person plural.

5. تَشْرِیْف آوَرْدَن = to come, used in very polite speech for

the 2nd or 3rd, person plural only.

6. تَشْرِیْف بُرْدَن = to go, used in very polite speech for the 2nd or

third person plural only.

تنها کسی که می‌تواند [می‌تونه] به او [بِهش] کُمک کند [کُمک کُنه] شُما هَستید [شُماین].

You are the only person who can help him (= to him).

من همیشه دوست دارم تنها خریدِ بِروَم [تنها بِرَم خرید].

I always like to go shopping alone.

او نه تنها/ نه فقط مادرِ من بلکه مُعَلِّم من بود

She was not only my mother but (was) my teacher.

تمرین صدُم

جمله بسازید:

۱. (قَدَر، پول، چه، دارید، لازم)؟
۲. (که، تنها کسی، همکاری، با او، می‌کرد، مَن بودم)
۳. (مُوفَّق شُدَم، بِالأخَره، آپارتمان، در جُنوب، کوچکی، شهر، اجاره کُنَم^۱)
۴. (خوب شُد، کتاب، قبلاً، را، که، خوانده بودم)
۵. (جِنابعالی، هر جا که، من، تَشْرِیف، می‌آیم، هَم، بِبَرِید)
۶. (چیزی، لازم، به او، نیست، بگوئید)
۷. (دوست نَدارد، مهمانی، بِرَوَد، او، با شما، به)
۸. (دوستِ فَرانسَوِی، غذاها، من، ایرانی را، دوست دارد، خیلی)
۹. (خوب، که، استاد، شد، آمد، کلاس، وَاَلَا، می‌شد، تَعطیل)
۱۰. (نه، تو، تنها، برادرِ من، بلکه، دوست، هستی، من)

1. مَوْفَّق شدن = to succeed.

2. اجاره کردن = to rent.

خَرِيدَن ← خَرِيد
گَفْتَن ← گَفْت
پُرْسِيدَن ← پُرْسِيد

It is necessary to go, one must go.

بَايَد رَفْت

It is not necessary to say, one must not say.

نَبَايَد گُفْت

It is possible to understand.

مِي شَوَد فَهْمِيد

It is not possible to work.

نِمِي شَوَد كَار كَرْد

تَمَرِين صَدُّ و يَكُم

بشنوید و تکرار کنید:

بدون پول نمی‌شود [نمی‌شده] زندگی کرد.

It is not possible to live without money.

به حَرَفِ بچه‌ها باید گوش کرد.^۱

The children should be paid attention (= one must listen to children).

دُشْمَن را نِمِي تَوَان كُوچَك و ضَعِيف دانِست.

The enemy can not be regarded as small and weak.

1. A short infinitive exists in Farsi. It is regularly formed in the same way as the past stem, namely by dropping the final -an. The short infinitive is used I) after بَايَد / نَبَايَد when the necessity of an action is impersonal and general, II) after مِي شَوَد / نِمِي شَوَد "it is possible / it is not possible" when the possibility of an action is general, III) after مِي تَوَان / نِمِي تَوَان "it can be, it may be / it can not be" when the possibility is general. The third construction, however, is used only in the formal style. 2. گوش دادن = گوش کردن.

به قولِ آدمِ دروغگو نباید اعتماد کرد.^۱

One must not trust a liar's promise.

هیچ کس نمی‌داند [نمی‌دونه] چه کار باید کرد.

Nobodoy knows what to do.

مُتجاوز را باید تنبیه کرد.^۲

The agressor should be punished.

در تابستان [تابستون] نمی‌شود لباس گرم پوشید.

It is not possible to wear warm clothes in summer.

این خطِ بد را نمی‌شود خواند [این خطِ بدرو نمی‌شه خوند].

This bad writing can not be read.

آیا می‌شود [می‌شه] با این پولِ کم یک خانه [یه خونه] خوب خرید؟

Is it possible to buy a good house with this little money?

با فقر و بی‌سوادی باید مبارزه کرد.^۳

It is necessary to fight against poverty and illiteracy.

ببخشید آقا، بلیتِ رفت و برگشت^۴ تا دهلی چنده است [چنده]؟

Excuse me sir! How much is a return ticket to Delhi?

1. اعتماد کردن = to trust.

2. تنبیه کردن = to punish.

3. مبارزه کردن = to fight.

4. Many of the short infinitives play the role of a noun, just as the infinitive itself does. Therefore they may be the subject or the object of the sentence, or stand in a genetive construction.

تمرین صد و دُوُم

جاهای خالی را پُر کنید:

۱. در بَرَفِ نِمِیشَوَد فوتبال ... (بازی کردن)
۲. به نَظَرِ من مَوْضوع را باید به او ... (گفتن)
۳. [به آدَم تَرسو ... اِعْتِماد ...] (شُدن، کردن)
۴. با دُشْمَن باید ... (مُبارزه کردن)
۵. با خواستهای او نَباید ... (موافَقَت کردن)^۱
۶. کار را هر چه زودتر باید ... (شُرُوع کردن)^۲
۷. دیروز... خوبی کردم. (خریدن)
۸. متأسفانه ازدواج او با ... روبرو شد^۳ (شِکِستَن)
۹. لطفاً ... پول را هر چه زودتر بَرایم بفرستید (رسیدن)
۱۰. اوّل باید ... حقّ با کیست. (دیدن)
۱۱. در بَرابَرِ دُشوارِیها باید ... (ایستادگی کردن)^۴
۱۲. بَچّه‌ها را نَباید ... (لوس کردن)^۵

1. موافَقَت کردن = to agree.

2. شُرُوع کردن = to start.

3. روبرو شدن = to face, to confront.

4. ایستادگی کردن = to resist.

5. لوس کردن = to spoil.

درس بیستم
جمله‌های شرطی
CONDITIONAL SENTENCES

۲۸.

الف - اگر + حال التزامی + حال اخباری

اگر همین آلاَن برویم به اتوبوس می‌رسیم

If (we) go right now (we) will catch (= reach) the bus.

[اگه فردا بارون بیاد، نمی‌تونیم بریم جَنگل]

If it rains tomorrow (we) will not be able to go to the forest.

اگر هر صبح ورزش بکنی^۲، اراده‌ات قوی می‌شود.

If (you) exercise every morning, your will will become strong.

1. The conditional sentences can be divided into four types.

A) The first type, which is likely to happen, is expressed by a present subjunctive, which stands after اگر "if", and a present indicative as the second verb.

B) The second type, which is NOT likely to happen, is expressed by two past imperfect verbs (see p.3).

C) The third type refers to the possibility of occurrence of an action in the past which, however, did not happen. This type is expressed by two past perfect verbs (see p. 35), or two past imperfect verbs, or a past perfect for the if – clause and a past imperfect for the second clause.

Note that the verbs بودن and داشتن should be used in the simple past instead of imperfect or past perfect (see footnotes, pp. 3 and 35).

D) The fourth type refers to the possibility of occurrence of an action only in the future, which may or may not happen. It is expressed by a simple past for the if-clause and a present indicative, or an imperative as the second verb.

2. ورزش کردن = to exercise.

ب - اگر + گذشته استمراری + گذشته استمراری

اگر همین الان می‌رفتیم به اتوبوس می‌رسیدیم
If (we) left right now (we) would catch the bus, (but we are not able to leave right away).

پ -

اگر + گذشته دور / گذشته استمراری + گذشته دور / گذشته استمراری

اگر دیروز تُوُد رفته بودیم به اتوبوس رسیده بودیم

اگر دیروز تُوُد می‌رفتیم به اتوبوس می‌رسیدیم

اگر دیروز تُوُد رفته بودیم به اتوبوس می‌رسیدیم

If (we) had gone fast yesterday, (we) would have caught the bus (but we did not go fast and, so, we missed the bus).

ت - اگر + گذشته ساده + حال اخباری / امر

اگر او رفت من هم می‌روم
If he would go I will go too.

اگر او رفت تو هم بَرُو
If he would go you (must) go too.

تمرین صد و سوّم

جمله بسازید:

۱. (دستِتان، توی، را، آتش، اگر، بگذارید، می‌سوزد)

۲. (لیوان، نگرفته بودم، را، شکسته بود، اگر)

۳. (ماشینِتان، اگر، داشتم، پول، را، می‌خریدم)

۴. (هوا، سرد، بشود، اگر، خیلی، پالتو، بپوشیم، مجبور هستیم)

۵. (خُدای نَگَرده،^۱ از پَلَه‌ها، پایین، اگر، یُفْتید، می‌شکنَد، پایتان)
۶. (چند دقیقه، بیشتر، بَینم، اگر، می‌توانستم، وزیر، صَبَر می‌کردم،^۲ را)
۷. (شما، بودید، نَخُست‌وزیر، اگر، می‌گَردید، چه کار؟)
۸. (جای، من، بودم، اگر، شما، مُوافَقَت می‌کردم، پِشنهاد، او، با)
۹. (کسی، اگر، حَمَله کرد،^۳ تُو، دِفَاع کُن،^۴ به تُو، از خودت)
۱۰. (پولدار، یک، مُجَهَّز، بیمارستان، بودم، اگر، برای، بیمارهای فَقیر، تَأسیس می‌کردم^۵)

تمرین صدوچهارم

جاهای خالی را پر کنید:

۱. اگر تو بیایی من هَم... (آمدن)
۲. اگر آنها از من سُوآل کردند^۶ من به آنها... (جواب دادن)
۳. اگر دُرُست نگاه کنید خیلی چیزها... (دیدن)
۴. اگر دیروز کمتر خَرَج کرده بودید^۷ امروز مَجبور... پول... (بودن، قَرَض کردن)^۸
۵. اگر درِ خانه را قُفل کرده بود^۹ دُزد هَرگز... آن را... (توانستن، باز کردن)
۶. اگر او مَعنی این کَلِمه را... هَرگز آن را بَر زبان...^{۱۰} (دانستن، آوردن)
۷. اگر بیش از این^{۱۱} مَزاحِم من بِشَوی^{۱۲} به پُلِیس... (شِکایت کردن)^{۱۳}
۸. [اگه شما پالتو... مُطَمِنْتاً...] (پوشیدن، سَرما خوردن)
۹. اگر شما با تقاضای من... از کار... (مُخَالَفَت کردن،^{۱۴} اِسْتِغْفا کردن^{۱۵})

1. God forbid. 2. صَبَر کردن = to wait. 3. حَمَله کردن = to attack. 4. دِفَاع کردن = to defend.
 5. تَأسیس کردن = to establish. 6. سُوآل کردن = to ask, to question. 7. خَرَج کردن = to spend (money).
 8. قَرَض کردن = to borrow. 9. قُفل کردن = to lock. 10. بَر زبان آوردن = to utter.
 11. anymore, more than this. 12. مَزاحِم شدن = to cause inconvenience. 13. شِکایت کردن = to sue,
 to complain. 14. مُخَالَفَت کردن = to disagree, to oppose. 15. اِسْتِغْفا دادن / اِسْتِغْفا کردن = to resign.

۱۰. اگر موضوع برایتان مهم نیست... آن را ... (سعی کردن، فراموش کردن)
 ۱۱. اگر پرویز^۱ عاقل... پیشنهاد مرا... (بودن، پذیرفتن^۲)
 ۱۲. اگر از دستورِ رئیسِتان... او شما را... (اطاعت کردن^۳، اخراج کردن^۴)
 ۱۳. [اگه راننده... این تصادفِ وحشتناک... (دقت کردن^۵، پیش آمدن^۶)

تمرین صد و پنجم

بشنوید و تکرار کنید:

مگر^۷، مگر این که ۲۹.

Don't you sleep enough at night? مگر شما شبها خوب نمی‌خوابید؟

Yes, (I do).

چرا.

پس چرا روزها [روزا] چرت می‌زنید^۸ [می‌زنین]؟

Then, why are you dozing off during the day?

1. A male name. 2. قبول کردن = پذیرفتن. 3. اطاعت کردن = to obey.
 4. اخراج کردن = to dismiss. 5. دقت کردن = to be careful. 6. پیش آمدن = to happen.
 7. [مگه] مگر is used as a question word when the reply is expected to be favourable, whether positive or negative. It is, to some extent, comparable to the following English structure: You didn't go, did you? (the reply being expected to be 'no'); or, you will go, won't you? (the answer being expected to be 'yes, I will' "چرا"). The positive answer to such a question is usually چرا and not بَله. If, however, the reply is contrary to what has been expected, there will usually be a further question introduced by the question word چرا? "why?" to ask, if necessary, for the reason of doing or not doing the action.
 8. چرت زدن = to doze off.

[مگه شما شبا خوب نمی خوابین؟]
نه خیر / نه.

[پس چرا نمی رین دکتر؟]
برای این که [برا این که] دکترم به مُسافرت رفته است [رفته مُسافرت].

[مگه دیروز ترفتی بازار؟]
نه / نه خیر.

چرا؟
برای این که [برا این که] جمعه بود، روزِ جمعه همه مغازه ها بسته هستند [بستن].
مگر دوباره سیگار کشیدی؟
بله / [آره].

مگر قرار نبود^۱ که سیگار را ترک کنی^۲؟ پس چرا دوباره کشیدی؟
/ere you not supposed to give up smoking (= cigarette)?

باور کنید^۳ یادم رفته بود. Believe me (that) I had forgotten.

مگر این که شما کمک کنید والا من نمی توانم این بار سنگین را به دوش بکشم^۴.
Unless you help, otherwise I will not be able to shoulder this heavy burden
(= load).

[غذات رو خوردی؟] Did you eat your lunch (= food)?

[آره، چطور مگه؟] Yes, why do you ask?

[هیچ چی، فکر کردم با هم غذا می خوریم.]

Nothing, I thought we would dine together.

1. قرار بودن = to be due to.

2. ترک کردن = to give up.

3. باور کردن = to believe.

4. به دوش کشیدن = to shoulder, to take on the shoulder.

Are you hungry (= aren't you full up)? [شما مگه سیر نیستین؟]

نه تنها سیر نیستم بلکه دارم از گرسنگی می‌میرم.

I am not only hungry (= not only (I) am not full up) but dying of hunger.

شما مگر در طولِ روز چیزی نمی‌خورید؟

Don't you eat anything during the day?

[چرا، یه چایی با کیک نزدیک ظهر می‌خورم.]

Yes, (I) take (= eat) a tea with cake near midday.

تمرین صدوششم

به فارسی بنویسید:

1. If I were you, (I) wouldn't buy such a small (= to this smallness) car.
2. If you were me, would (you) trust him (= to him)?
3. If you had already told me (= to me), (I) wouldn't have let (him) go.
4. You should believe him (= one must believe his word).
5. The students must be trusted.
6. I will not forgive you unless (you) apologize me (= from me).
7. [unless (you, sign.) spend slowly, otherwise (I) will not let you have the money (= I will not give the money (to) your hand).]
8. Have you eaten your breakfast? (= I expect you not).
9. [Yes, why do you ask?]
10. But you were due to wait for me.
11. Didn't you see him last saturday? (= I think you did).

12. No!

13. why?

14. Because (he) was not at home.

15. Didn't you go to (your) office yesterday? (= I expect you did).

16. Yes, I did.

تمرین صدو هفتم

جاهای خالی را پر کنید:

مگر؟، چرا، بله

۱. سؤال: ... دیشب خوابتان برد؟

۲. جواب: ...

۳. س: او... از حرفِ من خنده‌اش گرفت؟

۴. ج: ...

۵. س: تو... چتر با خودت نمی‌بری؟ (= گمان می‌کنم می‌بری)

۶. ج: ...

۷. س: [شما ... گُرُسْتون نیست؟] (= فکر می‌کنم هست)

۸. ج: ...

۹. س: [او ... اسم من یادش می‌آد؟] (= فکر نمی‌کنم).

۱۰. ج: ...

۱۱. س: ... از این فیلم خُوشْتان نیامد؟

۱۲. ج: ...

۱ گمان کردن = to imagine

۱۳. س: ... در این هوایِ سرد شما سردتان نمی‌شود؟ (= حتماً می‌شود)

۱۴. ج: ...

۱۵. س: [اون، ... از کارهایِ من جِرسِشون گرفته؟] (= گمان نمی‌کنم)

۱۶. ج: ...

۱۷. س: آنها... کِشورِشان را دوست ندارند؟

۱۸. ج: ...

۱۹. س: شما ... از آدمِ مُنافِقِ بدتان نمی‌آید؟

۲۰. ج: ...

تمرین صد و هشتم

بشنوید و تکرار کنید:

دِل، سَر، دَسْت

دستِ کَم' شش ماههست [ماهه] که دخترم را [رُو] ندیده‌ام [نَدیدَم]، دِلَم برایش [بَراش] تَنگ شده، دِلَم می‌خواهد [می‌خواد] هر چه زودتر بَرگردد [بَرگَرده].

It is at least six months that (I) have not seen my daughter, (I) am missing her (= my heart has become tight for her). (I) wish her to come back as soon as possible (= my heart wants her to return.....).

بالأخره خانه‌ای را [خونه‌ای رو] که دِلش [دِلش] می‌خواست پیدا کرد.

At last (he) found the house which is the very thing (= which his heart wanted).

از دستِ او به تَنگ آمدم^۲ [اوَمَدَم]، ولی دِلَم نمی‌آید [نمی‌آد] اذیتش کنم^۳

1. at least.

2. به تنگ آمدن = to be fed up to the back teeth.

3. اذیت کردن = to harm

[آذیتش کنم]، دلم برایش [براش] می سوزد [می سوزه]، فقط دلم می خواهد کمی
[یه کمی] سر به سرش [سرش] بگذارم^۱ [بزارم].

(I) am fed up to the back teeth with him, but (I) don't have the heart to harm him (= my heart doesn't come to harm him). (I) feel sorry for him (= my heart is burning for him). (I) only feel like teasing him a little.

دست از سرم بردار^۲ [وَردار]، امشب حوصله هیچ کاری را [رُو] ندارم، دلم
گیرفته، نمی دانم [نمی دونم] چرا دلم شور می زند [می زنه]، مثل این که منتظر خبر
بدی هستم.

Leave me alone (= take (your) hand off my head), (I) am not in the mood for anything (= I don't have patience for no work) tonight, (I) am depressed (= my heart is blocked), (I) don't know why I am on pins and needles (= my heart is tumultuous), as if something bad is coming to me (= as if (I) am expecting some bad news).

از دیشب تا حالا سردرد دارم.

(I) have a head - ache since last night (= up to now).

متأسفانه اشتباه و حشتناک آنها دردسر زیادی برایشان فراهم کرده است.^۳
unfortunately their dreadful mistake has caused (= has brought about) a lot
of inconvenience for them.

دلش گرفته بود، ولی از دیدن من دلش باز [واز] شد. دست کم دو ساعت برآیم
درد دل کرد.^۴ از همه چیز و همه جا صحبت کرد حتی از دل درد مزمین پدرش.

1 سر به سر گذاشتن = to tease.

2 برداشتن = to take (up), to pick up.

3 فراهم کردن = to bring about

4 درد دل کردن = to tell out sorrows to unbosom.

(She) was depressed, but (she) cheered up when she saw me (= from seeing me). (She) poured out her heart to me (= for me) for at least two hours. (She) spoke of everything and everywhere even of her father's chronic stomach-ache.

امیدوارم حَرْفِ مرا [من رو] به دِل نگیرید،^۱ قَصْدِ بَدی نداشتیم.

(I) hope (= I am hopeful) (you) would not take offence (= take to heart) at my word, I did not intend to hurt your feelings (= (I) did not have a bad intention).

یک شِکِست نباید شما را دِلْسَرْد کند،^۲ دوباره کوشش کنید.

One failure must not discourage you, try again.

مُطْمَئِنَّا قَدردانی شما او را نِسَبَت به کارش دِلگَرَم می کند.^۳

Your appreciation will certainly encourage him in his work (= to his work).

مُتأسَفانه از دِستِ من کاری ساخته نیست.

Unfortunately I can't do anything.

خواهش می کنم گاهی به من سَر بزنید.^۴

Please come in to see me from time to time.

تمرین صد و نهم

جمله بسازید:

۱. (دِلْتان، چَطُور، بَجَّة، می آید، به این کوچکی را، کُتک بزنید)^۵؟

۲. (آیا، می خواهد، با دوستِتان، دِلْتان، کنید، دردِ دل)؟

1. به دل گرفتن = to take offence.

2. دِلْسَرْد کردن = to discourage.

3. دِلگَرَم کردن = to encourage.

4. سَر زدن = to pay a short visit.

5. کُتک زدن = to beat.

۳. (حَرَفِ، به دِل، مُطَمِّنِ هستم که، شما را، گِرِفْتِه است، او)
۴. (این موشهایِ، به تَنگ، از دَسْتِ، آمده‌ام، مُزاحِم)
۵. (می‌سوزد، این، حِیوانِ، دِلَم، برایِ، بیچاره)
۶. (هرگز، نمی‌خواهد، برایتان، دِلَم، دُرُسْت کنم، دردِسر)
۷. [می‌کنم، حَرَفِ، خواهش، به دِل، این بَچَه رُو، نَگیرین]
۸. [چه، دِلتون، غَذایی، امروز، می‌خواد؟]
۹. [مَرَدُم، دِلَم، از ناراحتیِ، می‌گیره]
۱۰. [هنوز، پسرَم، دِلَم، شور، از مدرسه، می‌زنه، بَرَنگِشته]

تمرین صدودَهَم

جاهای خالی را پر کنید:

۱. [از شَنیدَنِ اُون آهَنگ..... واز شُد].
۲. خواهش..... حَرَفِ مرا..... نَگیرید.
۳. از او بَردار.
۴. دِلمان بَرایتان می‌شود.
۵. سَعی می‌کنم او را به درس خواندن دِلگرم
۶. آیا حَرَفهایِ مَن او را دِلسَرَد
۷. مَن از این سَگِ مُزاحِم آمده‌ام.
۸. این نامه بَرایتان درد..... فَرَاهَم
۹. [دِلت چی؟]
۱۰. [دِلَم ... اذِیش.....].
۱۱. [مَگه برایش می‌سوزه؟]

درس بیست و یکم

نقل قول^۱

۳۰.

Reported speech

«غذایم را خوردم»

۳۰-۱ نقل قول مستقیم:^۲ علی گفت: «غذایم را خوردم».

(I) علی گفت غذایش را خورد.

۳۰-۲ نقل قول غیرمستقیم:^۳

(II) علی گفت که غذایش را خورده است [خورده].^۴

1. The Reported speech may be expressed in two ways: Direct and Indirect. 2. In the Direct speech, the exact words of the speaker are repeated. 3. The Indirect speech is expressed in two ways: I. the person of the verb together with the pronouns are changed to the 3rd, but the tense remains unchanged; II. both the tense and the person of the verb together with the pronouns are changed. 4. The tense change is as follows:

- a) simple past into present perfect;
- b) past perfect into present pluperfect (a combined tense which does not exist in English, e. g. دیده بوده است «he has had seen»);
- c) past imperfect into present imperfect, e. g. می رفته است «he has been going»;
- d) The rest of the tenses remain unchanged.

Note that the indirect speech is usually introduced by the conjunction که in the written style, but often omitted in the spoken form.

تمرین صد و یازدهم

بشنوید و تکرار کنید:

الف - گذشته ساده ← گذشته نقلی

رضا گفت: «دیروز سهراب را دیدم.»

او گفت: دیروز سهراب را دید.

او گفت که دیروز سهراب را دیده است [دیده]

ب - گذشته دور ← گذشته دور نقلی

مجید گفت: «من پدر شما را دیده بودم.»

مجید گفت او پدر مرا دیده بود.

مجید گفت که او پدر مرا دیده بوده است [دیده بوده].

پ - گذشته استمراری ← گذشته استمراری نقلی

پرویز گفت: «من رضا را هفته‌ای یک بار می‌دیدم.»

او گفت رضا را هفته‌ای یک بار می‌دید.

پرویز گفت که او را هفته‌ای یک بار می‌دیده است [می‌دیده].

ت - بدون تغییر

سیما گفت: «من مجله آینده را همیشه می‌خوانم.»

سیما گفت که مجله آینده را همیشه می‌خواند.

اکبر گفت: «دربارهٔ مُحسن با آقای وزیر گفتگو کرده‌ام.^۱»
 اکبر گفت دربارهٔ محسن با آقای وزیر گفتگو کرده است [کرده].
 مادرم گفت: «باید فردا اتاقت را تمیز بکنی.»
 مادرم گفت باید فردا اتاقم را تمیز بکنم.
 لطفاً فردا صُبح به اداره سَری بزَند [بزَنین].^۲
 او خواهش کرد که فردا صَبح سَری به اداره بزَند.
 فردا مُمکن است [مُمكنه] باران [بارون] بیاید [بیاد].
 [او پیش‌بینی کرد^۳ که فردا ممکنه بارون بیاد].
 او پیش‌بینی کرد که فردا ممکن است باران بیاید.

1. گفتگو کردن = to converse.

2. سَری زدن = سری زدن.

3. پیش‌بینی کردن = to foresee.

تمرین صد و دوازدهم قطعه زیر را بخوانید:

خواندن

پیامبر^۱ گرامی^۲ اسلام^۳ با کودکان^۴ مهربان بود.

حضرت مُحَمَّد، دُرودِ خدا بر او باد،^۵ به کودکان بسیار علاقه داشت و با آنها به احترام^۶ رفتار می کرد.^۷ حتّی [حتّا] پیش از آن که^۸ کودکان به پیامبر سلام کنند^۹ او به آنها سلام می کرد. همیشه دربارهٔ بچه ها به مُسلمانها^{۱۰} سفارش می کرد^{۱۱} و می فرمود: «کودکان را گرامی بدارید^{۱۲} و با آنها مهربان باشید. کسی که به کودکان مهربانی نکند^{۱۳} مُسلمان نیست.»

یکی از اصحاب^{۱۴} پیامبر می گوید: «روزی نماز را با حضرت مُحَمَّد خواندم^{۱۵} و با او به طَرَفِ خانه رفتیم. عِدّه ای^{۱۶} از کودکان را دیدم که با شادی به استقبال^{۱۷} آن حضرت آمدند. پیامبر آنها را نوازش کرد.^{۱۸} با مهربانی دَست بر سرشان کشید^{۱۹} و با خنده و خوشرویی^{۲۰} با آنها گفتگو کرد.»

1. prophet. 2. honourable. 3. Islam. 4. children. 5. A religious phrase always used after the name of prophet Mohammad, meaning "Heaven's greetings be upon him."
6. affection. 7. respect. 8. رفتار کردن = to behave. 9. before that..... 10. سلام کردن = to greet. 11. Muslims. 12. سفارش کردن = to recommend. 13. فرمودن = to say, (see also footnote 10 p. 85, book 1). 14. گرامی داشتن = to honour. 15. مهربانی کردن = to do kindness.
16. disciples. 17. نماز خواندن = to say prayers. 18. a number.
19. به استقبال آمدن = to go to meet. 20. نوازش کردن = to caress.
21. دَست بر سر کشیدن = to fondle. 22. cheerfulness.

تمرین صد و سیزدهم

جمله‌های زیر را به صورتِ نَقْلِ قولِ غیرِ مُستقیم (II) بنویسید:

مثال: پیامبرِ اسلام با کودکانِ مهربان بود.
او گفت که پیامبرِ اسلام با کودکانِ مهربان بوده است.

۱. حضرتِ مُحَمَّد به کودکان بسیار علاقه داشت.
۲. با بچه‌ها به احترام رفتار می‌کرد.
۳. پیش از آن که کودکان به پیامبر سلام کنند او به آنها سلام می‌کرد.
۴. همیشه دربارهٔ بچه‌ها به مُسلمانها سفارش می‌کرد.
۵. پیامبر می‌فرمود که کودکان را گرامی بدارید.
۶. با آنها مهربان باشید.
۷. کسی که به کودکانِ مهربانی نکند مُسلمان نیست.
۸. یکی از اصحابِ پیامبر می‌گوید....
۹. یک روز نماز را با حضرتِ مُحَمَّد خواندم.
۱۰. با او به طرفِ خانه رفتم.
۱۱. عِدّه‌ای از کودکان را دیدم.
۱۲. بچه‌ها با شادی به اِسْتِقبالِ پیامبر آمدند.
۱۳. پیامبر آنها را نوازش کرد.
۱۴. پیامبر با مهربانی دست بر سرشان کشید.
۱۵. حضرتِ مُحَمَّد با خنده و خوشرویی با آنها گفتگو کرد.

صِفَتِ مَنفٰی^۱ Negative adjective

۳۱

۱ - ۳۱. نا + صفت ← صِفَتِ مَنفٰی

incorrect, dishonest

نا + دُرُست ← نادرُست

uncomfortable.

نا + راحت ← ناراحت

incomplete.

نا + تَمَام ← ناتمام

۲ - ۳۱. بی + اسم ← صِفَتِ مَنفٰی

jobless

بی + کار ← بیکار

meaningless

بی + مَعْنٰی ← بی مَعْنٰی

careless

بی + دِقَّتْ ← بی دِقَّتْ

1. The prefix نا and the preposition بی may be added to some adjectives and nouns respectively to obtain negative adjectives. The first is similar to the English prefixes un -, dis -, im - and the like, and the second is more or less similar to the English suffix - less.

۳۲.

مَصْدَرِ مَنفَى^۱

Negative infinitive

	نَ + مصدر	←	مَصْدَرِ مَنفَى
not to be (not being)	نَ + بودن	←	نَبُودن
not to go	نَ + رفتن	←	نَرَفْتَن
not to work.	نَ + کار کردن	←	کار نَکردن

۳۳.

صِفَتِ مُثَبَّتِ^۲

Positive adjective

	با + اسم	←	صِفَتِ مُثَبَّتِ
strong – willed	با + اراده	←	با اراده
having common sense	با + شعور	←	با شعور
having dignity	با + شرف	←	با شرف

1.— نَ is prefixed to the infinitive to make it negative.

2. The preposition با "with" may be added to some nouns to obtain positive adjectives meaning 'the owner of some quality'. It is more or less equivalent to the English suffix "-ful".

تمرین صد و چهاردهم

بشنوید و تکرار کنید:

این صندلی ناراحت است روی آن یکی بنشینید.

This chair is uncomfortable, sit on that one.

هوشنگ اصولاً آدم ناراحتی است، مواظبِ او باشید.

Hushang is basically an uneasy fellow, be careful with him.

این یک تفسیرِ نادرست از شعرِ حافظ است.

This is an incorrect interpretation of Hafez's poem.

خوشحالم که بالاخره موفقِ شُدید مقالهٔ ناتمامِ خود را تمام کنید.

(I) am glad that (you) have at last succeeded to finish your unfinished essay.

دوستِ شما آدم بی‌دقتی است. Your friend is a careless fellow.

در این شهر آدم بیکار نمی‌توان پیدا کرد. همه کار دارند.

You can't find a jobless man in this city. Everybody (= all) has (a) job.

چرا بیکار نشسته‌اید؟ Why are (you) sitting idle?

این کلمهٔ بی‌معنی را کجا دیده‌اید؟

Where have (you) seen this nonsense word?

بودن یا نبودنِ شما در اینجا، مسئله‌ای را حل نمی‌کند^۱.

Your being or not being here does not solve any problem.

او مردِ باشرفی است و هرگز خیانت نمی‌کند. He is a man of dignity, and never betrays.

او بی^۲ تو هیچ کاری نمی‌تواند بکند. He can't do anything without you.

من با^۲ شما هیچ کاری ندارم. I have nothing to do with you.

1. حل کردن = to solve.

2. بی and با may be used as independent particles meaning 'without' and 'with' respectively.

تمرین صدو پانزدهم

واژه‌های زیر را منفی کنید: Make the following words negative:

فهمیدن، نَمَک، حُوصَلَه^۱، خَطَر^۲، آرام، هوش، خوابیدن، مُحْتَرَم، سَلِيقَه^۳، خواستن، مُطَمِّن، مُمَكِن، حرف زدن، فِکَر، اُفتادن، خُوش، مَزَه^۴، اَدَب^۵ حَرکَت، پاک، آشنا، گُناه، بخشیدن، ایستادن، حَقّ، مَعْنی، درِ دِسر، اراده، شُعور^۶، پِیدا^۷،

تمرین صدو شانزدهم

صِفَت‌های مثبتِ زیر را منفی کنید:

باشُعور، بااراده، باحُوصله، باهوش، باسلیقه، بامَزَه، بادِقّت، باتریت، باانصاف^۸، باعلاقه، بامعنی، باادب

1. patience. 2. danger. 3. good taste. 4. taste. 5. politeness. 6. common sense. 7. apparent. 8. just (= having justice).

So am/do I.

۳۴. مَن هَم [مَنَم] هَمین طُور^۱.

رضا پولش را [پولش رو] خرج کرده است [کرده].

Reza has spent his money.

مَن هَم [مَنَم] خرج کرده ام [کردم].

من هم [مَنَم] هَمین طُور.
So have I.

من هیچ وقت از کسی پول قرض نمی‌کنم.

I never borrow money from anybody.

او هم [اونم] هَمین طُور.

او هم [اونم] نمی‌کُند [نمی‌کنه].
Neither does he.

پروین نمی‌تواند [نمی‌تونه] آلمانی صحبت بکند [بُکنه].

Parvin can't speak German.

شما هم [شُمام] هَمین طُور.

شما هم نمی‌توانید [نمی‌تونین].
Neither can you.

از دیدار شما خیلی خوشحالم. (I) am very pleased to see you.

من هم خوشحالم.

من هم هَمین طُور.
so am I.

1. The expressions 'so am I, neither does he, etc.' are expressed by stating the subject followed by "too" and either the verb itself, whether positive or negative, or the expression هَمین طُور "the same manner"

تمرین صد و هفدهم

جاهای خالی را پر کنید:

۱. [من از بیکاری^۱ بدم می‌آد.]
[منم ...]
من هم ... (بدآمدن)
۲. حسن مردی را که کنار پنجره
ایستاده بود نشناخت.
من هم ... (شناختن)
۳. بابک سیگار را ترک کرده است.
افشین هم...
۴. [امروز خیلی دلم گرفته]
[دلِ منم ...]
۵. [از دستِ او به تنگ اومدم.]
من ... همین ...
۶. از دستِ احمدکاری ساخته نیست.
از دستِ شما ... کاری ...
۷. [دلم بِرا بچه‌ها تنگ شده.]
[... من ... همین ...]
[... من ... تنگ ...]
۸. من پدرِ جواد را ندیده بودم.
من ... (دیدن)
من هم ... طور.
۹. [نمی‌دونم چراغ‌دش رونمی‌خُوره]
[من ...] (دانستن)
۱۰. اکبر آدم بسیار با دقتی‌ست.
پرویز ...

1. idleness.

[شما کشورتون رو دوست دارین، ندارین؟ / مگه نه؟]

You like your country, don't you?

[او هیچ چی نخرید، خرید؟] She didn't buy anything, did she?

[فارسی زبونِ سختی نیست، هست؟] Farsi isn't a difficult language, is it?

[او دوستهای زیادی داره، مگه نه؟ / نداره؟]

He's got many friends, hasn't he?

تمرین صدو هجدهم

جاهای خالی را پر کنید:

۱. [اونا قبلاً من رو دیده بودن، مگه...؟]

۲. [امروز هوا خیلی سرده،...؟]

۳. [شما دیروز خونه نبودین،...؟]

۴. [ملت^۲ از خواب بیدار شده،... نه؟]

۵. [شما هنوز ... اسم من چیه، می‌دونین؟]

۶. [او هنوز... من کیَم،...؟]

1. In the colloquial Farsi, a short question usually comes at the end of the sentence, which is the repetition of the preceding verb but in the negative if the first verb is positive and vice versa.

The tone of the voice over the tag question is always rising whereas it is falling on the preceding verb.

Alternatively, the expression مگه نه may be used but only when the previous verb is positive. Of these two usages the latter is more colloquial.

2. nation.

۷. [حَمِيدَیْهِ کَمی عَصَبَانی بود....؟]
 ۸. [تُو حَقِیْقَتْ رُو به من می گئی....؟]
 ۹. [شما فردا به اداره....؟]
 ۱۰. [امروز حالش خیلی بهتر....؟]

both.....	هَم... هَم...	۳۶
neither..... nor	نَه... نَه...	
either..... or	یا... یا...	
whether ... or	چه... چه ^۲ ...	

Saadi was both (a) poet and (a) writer. سَعْدی هَم شَاعِر^۳ بود و هَم نویسنده^۴.
 مُتَأَسِفَانَه من نَه زَبَانِ رُوسِی می دانم و نَه آلمانِی.

Unfortunately I know neither Russian language nor German.

لطفاً یا بیایید تو یا بروید بیرون، دَم دَر^۵ نایستید.
 [لطفاً یا بیایین تو یا برین بیرون، دَم دَر وای نَسین.]

please either come in or go out, don't stand in the doorway.

چه غذا را بِخُورید و چه نخورید، پولِ آن را باید بدهید.
 [چه غذا رو بُخُورین و چه نَخُورین، پولش رو باید بدین.]

Whether (you) eat the meal or not, (you) have to pay for it.

1. truth.

2. In a more formal style, the expression خواه is usually used.

3. poet.

4. writer.

5. دَم دَر = doorway.

تمرین صد و نوزدهم

جاهای خالی را پُر کنید:

۱. دیروز... من... او هیچ کُدام اینجا نبودیم.
۲. ... خودتان بیایید و... برادران را بفرستید.
۳. فردا... شما بیایید و... نیاید، من مجبورم بروم.
۴. ... این کتاب را انتخاب کنید^۱ و... آن را، قیمتِ هر دُو تا یکی است^۲.
۵. من... آقای رئیس را دیدم... معاونش^۳ را.
۶. پدر من... فرانسه^۴ می‌دانست... ایتالیایی.
۷. او... می‌داند و... می‌خواهد بداند که چه شده است^۵.
۸. شما... مقاله‌ی مرا خواندید و... مالِ او را، واقعاً کُدام یک بهتر بود؟
۹. ابن‌سینا... طیب بود و... ادیب^۶،... فیلسوف^۷ بود و... دانشمند
۱۰. من... گلِ نرگس را دوست دارم و... گلِ یاس را.

1. انتخاب کردن = to choose.

2. is the same.

3. معاون = assistant.

4. French.

5. what has happened.

6. literary man.

7. philosopher.

قیدِ زَمَان + فاعِل + مفعولِ صَریح + مفعولِ غیرِ صَریح +
 Adverb of time Subject Direct object Indirect object

قید (مَكان، کیفیت، و غیره) + فِعْل
 Adverb of place quality, etc. verb

دیروز + من + پسرَم را + با یکی + از دوستهایش + برایِ گردِش +
 مفعولِ غیرِ صَریح قیدِ عِلّت

به یکی + از روستاهایِ کَرَج بُردم.
 قیدِ مَكان

Last week I took my son and (= with) one of his friends to one of the villages of Karaj for excursion.

1. The normal order of a sentence is shown above. But it should be born in mind that some of the elements may change position towards the beginning of the sentence depending on how much emphasis they might bear. For example, adverb of time may come after the subject or even after the objects. The word order is still more changeable in the colloquial style.

تمرین صد و بیستم جمله بسازید:

۱. (امروز، چهار، انار، از، خریدم، من، کیلو، دوستم، میوه‌فروشی، برای)
۲. (دلم، دوباره، خیلی، می‌خواهد، ببینم، را، شما)
۳. (مادرم، بیش از هرکس، من، را، دوست دارم)
۴. (در حدود، پیش، سال، ابن‌سینا، هزار، به دنیا، در، آمد، ایران)
۵. (او، برای، کتابخانه، خود، کوچکی، درست کرد)
۶. (شاگردها، داستانی، یکی، را، از، کلاس، در، تعریف کرد)
۷. (برای، دوست داری، هرچه، برای، دوست‌ی‌دار، خود، دیگران، هم)
۸. (خواندن، و، به، یاد داد، من، آقای، عامری، نوشتن، را)
۹. (سال، نفت، هر، مقدار، ایران، زیادی، از، به، دیگر، کشورهای، فرستاده می‌شود)
۱۰. (زیباترین، بهاری، در، را، گل، من، خنده، بچه، آن، یتیم، دیدم)

ضمیمهٔ ۱

Appendix I

کلید تمرینها

تمرین دُوم

۱. او نامهٔ مرا / من را می‌خواند.
۲. من فردا مقالهٔ شما را می‌خوانم.
۳. خبر را در کدام مجله خواندید؟
۴. چرا درس‌هایت را نمی‌خوانی؟
۵. کتاب عمومی را / عمومی او را کی می‌خوانید؟
۶. هر دو هفته یک داستان کوتاه می‌خواندم.
۷. آنها گهگاه روزنامه می‌خواندند.
۸. نامه‌اش / نامهٔ او را فوراً بخوانید. فوراً نامه‌اش را بخوانید.
۹. شاگردها درس‌های فارسی‌شان را / فارسی خود را هر شب می‌خوانند.
۱۰. به فارسی بخوانید و بنویسید.
۱۱. این مقاله را کجا نوشتید؟
۱۲. این تمرین را به فارسی بنویس.
۱۳. او کتابهایش را / کتابهای خود را به فارسی می‌نوشت.

۱۴. هَفْتَهٗ گُذَشْتَه چَند/ چَند تا نامَه نِوِشت؟
۱۵. شُما نَمايشنامَه‌هاي جالِبى مِی‌نِوِشتيد.
۱۶. مَن داستانهايم را/ داستانهايِ خود را به اِنگليسى نِمی‌نوِسم.
۱۷. چِرا اِین قَدر/ اِین هَمه نامَه مِی‌نوِيسيد؟
۱۸. شُما خَسْتَه هستيد/ خَسْتَه ايد، چِيزی/ هِیچ چِيز نِنوِيسيد!
۱۹. هَمکارِ مَن/ هَمکارَم داستانهايِ خِیلی جالِبى بَرايِ بَچَه‌ها مِی‌نوِيسد.
۲۰. مُديرِ اسْم تَمام/ هَمهٔ شاگِردها را دَر دَفتَرش/ دَفتَرِ خُود نِوِشت.

تَمرينِ سِوَم

۱. مَن اَز دور صِدايِ ضَعيفی مِی‌شَنِيدَم/ مَن صِدايِ ضَعيفی اَز دور مِی‌شَنِيدَم.
۲. صِدايِ مَرا/ مَن را مِی‌شَنوِيد؟
۳. نَه، چِيزی/ هِیچ چِيز، نِمی‌شَنوَم.
۴. اَنها صِدايِ ماشينِ مَرا/ مَن را مِی‌شَنِيدَنَد.
۵. رادِیو را نَزديک‌تَر بِياوَر، اَنها صِدايِش را/ صِدايِ اَن را نِمی‌شَنوَنَد.
۶. گوشِ پَدَرَم/ پَدَرِ مَن کَر است. او فَقط صِدايِ بُلَنَد را مِی‌شَنوَد.
۷. هَرچَه مِی‌گوِیَم خُوب بِشَنو!
۸. دو سالِ پِيش/ قَبْلِ گوشَش/ گوشِ او بَهِتَر مِی‌شَنِيد.
۹. صِدا اَز دور مِی‌آمَد، وَ مَن اَن را خِیلی خُوب نِمی‌شَنِيدَم.
۱۰. چَه/ چِی شَنِيديد؟

تمرین چہارم

۱. پُرسیدم.
۲. می پُرسَم.
۳. می پُرسیدم.
۴. می پُرسیدی.
۵. پُرسیدی.
۶. می پُرسی.
۷. پُرسید.
۸. می پُرسید.
۹. می پُرسند [می پُرسہ].
۱۰. می پُرسیم.
۱۱. می پُرسیدیم.
۱۲. پُرسیدیم.
۱۳. پُرسیدید [پُرسیدین].
۱۴. می پُرسیدید [می پُرسیدین].
۱۵. می پُرسید [می پُرسین].
۱۶. پُرسیدند [پُرسیدن].
۱۷. می پُرسیدند [می پُرسیدن].
۱۸. می پُرسند [می پُرسن].
۱۹. پُرس.
۲۰. پُرسید [پُرسین].

تمرین پنجم

۱. تو نمی ترسی.
۲. ما نترسیدیم.
۳. ما نمی ترسیم.
۴. شما نمی ترسید.
۵. آنها نترسیدند/ می ترسیدند.
۶. او می ترسد.
۷. شما می ترسیدید/ نترسیدید.
۸. من می ترسیدم/ نترسیدم.
۹. گربه از سگ می ترسد.
۱۰. سگ از گربه نمی ترسد.
۱۱. از این حیوان بترسید! خطرناک است.
۱۲. بچه ها معمولاً از دکتر می ترسند.
۱۳. [شما از چی می ترسین؟]
۱۴. تو دیشب از چه می ترسیدی؟
۱۵. من از هیچ چیز نمی ترسم.

تمرین هفتم

۱. [باهش بُرو/ بُرو باهاش!]
۲. [باهام بیا/ بیا باهام!]
۳. [باهات می آم/ می آم باهات.]
۴. [باهاتون می آد/ می آد باهاتون.]

۵. [زَهرَا باهاشون نِمی ره / نِمی ره باهاشون.]
۶. [باهامون می آیین؟ / می آیین باهامون؟]
۷. [چی آژش خَریدین؟ آژش چی خَریدین؟]
۸. بَرایش چه می خَرَد؟
۹. ماہِ گُذَشته عَمویمِ پِک دوچَرخه بَرایم خَرید.
۱۰. [یه چیزی بِهش بِگو! بِهش یه چیزی بِگو!]
۱۱. [هیچ چی بِهشون نِمی گه.]

تمرین هَشْتَم

۱. من نامه را با صِدایِ بُلند می خوانم.
۲. تو مَقاله را با صِدایِ آهسته بِخوان!
۳. او این شِعر را آهسته نِمی خواند.
۴. بَچَه‌ها هَرروز در مَدِرِسه سُرود می خوانند.
۵. چرا شُما هیچوقت رُمان نِمی خوانید؟
۶. بابک گاهی داستانِ کوتاه می خواند.
۷. کِتاب جالِبی است، سالِ گُذَشته دوبار آن را خواندم.
۸. هَرچه به او می دادند، می گُفت کَم است.
۹. مَن از آنها می تَرسیدم، ولی آنها از من نِمی تَرسیدند.
۱۰. از من نَتَرس! من دوستِ تُو هَسْتَم.

تمرین نهم

۱. من از هیچکس نمی ترسم.
۲. سه شنبه روز چهارم هفته است.
۳. جمعه تعطیل است.
۴. ناهار من یک ساندویچ است.
۵. چند تا درخت جلو خانه ما است.
۶. او در کلاس همیشه جلو می نشست.
۷. رئیس اداره جلوتر از کارمندا می آمد.
۸. آنها کمی ناراحت و بی حال بودند/ آنها ناراحت و کمی بی حال بودند.
۹. شما معمولاً روی صندلی عقب می نشینید.
۱۰. مدیر مدرسه صدایی بلند و قوی/ قوی و بلند دارد.

تمرین یازدهم

۱. [بین این بچه چشه، چرا شیر نمی خوره؟]
۲. [تو امروز چته؟ پدرت دیشب چش بود؟]
۳. [پدرم چیزیش نبود. من هم چیزیم نیست.]
۴. [شما چتونه؟ حالتون خوب نیست.]
۵. [یه چیزیم هست. حالم از دیروز بدتره.]
۶. [رئیسِتون چشه؟ چرا این قد عصبیه؟]
۷. [اینا چشونه؟ چرا این قد دوا می خورن؟]
۸. [سارا خانم امروز چشونه؟ چرا این قد بی حوصله و ناراحتن؟]
۹. [چیز مهمی نیست. لطفاً یه لیوان آب براشون بیارین!]

۱۰. [هَمکارتون پَرِروز حَالِش خوب بود، وَلِی امروزِیهِ چیزِش هَسْت. شایدِیهِ
کَمی خُسْتِه آس.]

تمرین سیزدهم

۱. آورده ۲. بُرده ۳. خَریده ۴. تَرسیده ۵. آمده ۶. پُرسیده ۷. داشته ۸. شِنیده
۹. دیده ۱۰. گُذشته ۱۱. گِرَفته.

تمرین چهاردهم

۱. نِوِشْتَن ۲. بَوَدَن ۳. شُستَن ۴. گُفْتَن ۵. خَواندَن ۶. رَفْتَن ۷. نِشِستَن
۸. خَواستَن ۹. شِکستَن ۱۰. رِسیَدَن ۱۱. شِناختَن.

تمرین شانزدهم

۱. گِرَفته آم ۲. گِرَفته ای ۳. شِکستِه است ۴. شِکستِه است ۵. نِمی شِناسَد
۶. شِناخته ایم ۷. می شِناسید ۸. نَشناخته اید ۹. می شِناختید ۱۰. نِمی شِناختیم
۱۱. شِناخته آم، نَشناخته است ۱۲. نِمی شِناسَد ۱۳. می شِکَنند ۱۴. شِکستِه است
۱۵. بَگیرید

تمرین هفدهم

۱. گُذشته
۲. گُذشته / پِش / قَبْل
۳. گُذشته
۴. گُذشته

۵. پیش / قبل
۶. قبل / گذشته / پیش
۷. پیش / قبل
۸. پیش / قبل
۹. گذشته / پیش / قبل
۱۰. گذشته
۱۱. گذشته
۱۲. پیش از، گذشته / پیش / قبل
۱۳. پیش از / قبل از
۱۴. پیش / پهلوی / دست
۱۵. پیش / پهلوی / دست
۱۶. گذشته / پیش / قبل، پیش
۱۷. پیش، پیش از / قبل از، پیش
۱۸. گذشته، قبل از / پیش از، پیش / پهلوی
۱۹. پیش / قبل، پیش / پهلوی
۲۰. قبل از / پیش از، پهلوی / پیش
۲۱. دست
۲۲. دست
۲۳. دست
۲۴. دست / پیش / پهلوی
۲۵. دست.

تمرین نوزدهم

۱. شب گذشته باران شدیدی آمد.
۲. در چند ماه گذشته برف نیامده است.
۳. شاگردها هر روز سر ساعت هشت صبح به کلاس می‌روند.
۴. از دو هفته پیش بانکها تعطیل بوده‌اند.
۵. بعضی از همسایه‌ها سر شب پیشو من می‌آیند.
۶. بسیاری از مردم جهان هنوز خانه ندارند.
۷. پیش از ساعت سه صبح به فرودگاه رفتم.
۸. بسیاری از مردم روستا صبح زود صبحانه می‌خورند.
۹. باد شدید بعضی از شیشه‌ها را شکسته است.
۱۰. شما معمولاً چه ساعتی به اداره می‌روید؟

تمرین بیست و یکم

۱. ده، صد و بیست و سه و نیم، هزار و دویست و سی و پنج.
۲. صد و دوازده هزار، هفتاد و پنج هزار و سیصد.
۳. سیزده و نیم، پنجاه و نه، هفت هزار و نهصد و شصت و پنج.
۴. سیصد و شصت و پنج، بیست و چهار، هشت هزار و هفتصد و شصت.
۵. چهارده و نیم، هزار و هفتصد و چهل.
۶. صد و پنجاه و چهار هزار و هفتصد، صد و چهل و شش هزار و سیصد، هشت هزار و چهارصد.
۷. سی و یک هزار و نهصد و هفتاد و پنج، سی و پنج هزار و هفتصد و سی و پنج.
۸. هفت هزار و چهارصد و بیست و سه، هشتاد و نه هزار و هفتاد و شش.

۹. هزار و نهصد و هشتاد و هفت، هزار و سیصد و شصت و شش.
۱۰. سه هزار و پانصد.

تمرین بیست و دوم

۱. شُدِه بُوَدَم. ۲. شُدِه بُوَدِی. ۳. شُدِه بُوَد. ۴. شُدِه بُوَدِیم. ۵. شُدِه بُوَدِید.
۶. شُدِه بُوَدَنَد. ۷. مِی شَوَد. ۸. خُوَرْدِه بُوَدَم. ۹. مِی شَوَنَد. ۱۰. مِی شَوَد [مِی شِه].
۱۱. خَوایِیدِه بُوَد. ۱۲. رَسِیدِه بُوَدِیم. ۱۳. نَرَسِیدِه بُوَد. ۱۴. مِی خَوایِید. ۱۵.
- نَخَوایِیدِه بُوَدَنَد. ۱۶. نَرَسِیدِه بُوَدَم. ۱۷. رَسِیدِه بُوَدِید. ۱۸. نَخَوایِیدِه بُوَدَم.
۱۹. نَگُفْتِه بُوَدِی. ۲۰. خَوایِیدِه بُوَدَم.

تمرین بیست و سوم

دیگته

یَک سال دَوازْدِه ماه است. هر سال چَهار فَصل دارد. هر فَصل سه ماه است. روزِ اوَّلِ سالِ ایرانی اوَّلِ فَرَوَرْدین است. فَرَوَرْدین، اَرْدی بَهِشت، وَ خُرْداد ماههای بَهار هَسْتَنَد. دَر فَرَوَرْدین دِر خَختها بَرگِ تازِه مِی آوَرَنَد. گُل وَ شِکوفِه هَمِه جا دِیدِه مِی شَوَد. هَمِه جا زیباست. هَمِه مَرْدُم شاد وَ سَر حال هَسْتَنَد. دَر ماهِ فَرَوَرْدین هَوا هَنوز کَمی سَرْد است. اَرْدی بَهِشت گَر مَترَ از فَرَوَرْدین است. تیر، ماهِ اوَّلِ وَ مُرداد، ماهِ دُوُم وَ شَهریور، ماهِ سِوُم تاپِستان است. دَر تاپِستان هَوا خِیلی گَرَم است. مُرداد گَر مَترِین ماهِ تاپِستان است. دَر تاپِستان دَستانها وَ دَبیَرِستانها تَعطیل هَسْتَنَد. دَر این فَصل میوَه تازِه فَرَاوان وَ آرزان است. مِهر، آبان، وَ آذَر ماههای پایِیزَنَد. روزِ اوَّلِ مِهر مَدْرِسه ها دوباره باز مِی شَوَنَد، شاگِردها شاداب وَ

خوشحال به مدرسه می‌روند و درس می‌خوانند. از ماهِ آبان هوا گم گم سرد می‌شود. برگِ درختها زرد می‌شود. دی، بهمن، و اسفند ماههای زمستانند. دی سردترین ماهِ زمستان است. در زمستان برفِ سنگین و بارانِ شدید می‌آید. مردم لباسِ گرم می‌پوشند. در ماهِ اسفند هم بارانِ بسیار است ولی هوا زیاد سرد نیست.

تمرین بیست و پنجم

۱. ماشین من چارتا / دوتا در داره.
۲. خیر / نه / نخیر، همه / تمام درها مخصوصی راننده نیستند.
۳. در جلو سمتِ چپ / در جلو سمتِ راست برای / مالِ راننده است.
۴. ترمز زیر پایِ راست است.
۵. فرمانِ ماشین من در طرفِ / سمتِ چپ / راست است. در ماشین من فرمان سمتِ / طرفِ چپ است.
۶. ترمز پایی پایین تر از ترمز دستی است.
۷. صندوقِ عقب، شیشهٔ عقب و صندوقِ عقب پشتِ سرِ راننده هستند.
۸. شیشهٔ جلو در قسمتِ جلو و برویِ راننده است و شیشهٔ عقب در قسمتِ عقب پشتِ سرِ او.
۹. چراغِ داخلیِ ماشین من بالای سرِ راننده / در طرفِ راستِ راننده است.
۱۰. ماشین من چهار / دو پنجره دارد. دو پنجره در قسمتِ جلو و دو پنجره در قسمتِ عقب. دو پنجره در طرفِ راست و دو پنجره در سمتِ چپ است.

تمرین بیست و ششم

۱. جَلُو، وَسَط، عَقَب. ۲. جَلُو. ۳. پُشت. ۴. جَلُو. ۵. پُشت. ۶. پُشتِ سَر، روپرو.
۷. رو، پُشت. ۸. عَقَب، پُشتِ سَر، روپرو. ۹. جَلُو، عَقَب، پُشتِ سَر. ۱۰. روپرو.
۱۱. رو، بین. ۱۲. جَلُو. ۱۳. کِنار، جَلُو، روپرو. ۱۴. کِنار، جَلُو. ۱۵. عَقَب، جَلُو، کِنار. ۱۶. بین، جَلُو. ۱۷. کِنار. ۱۸. بین. ۱۹. کِنار، روپرو. ۲۰. پُشت.

تمرین بیست و هفتم

۱. مَن دَر سَالِ هِزاروئِهصدوسی ودوی میلادی مُتَوَلَد شُدَم / به دُنیا آمَدَم.
۲. تاریخ تَوَلَدِ مَن دَهَم اُردی بهشتِ سَالِ هزاروسیصدویازده شَمسی است.
۳. روزِ تَوَلَدِ مَن بیست و چهارم خُرداد است.
۴. دیروز هَفْتَم بود.
۵. مَن در ماهِ شَهریور / شَهریورماه / شَهریور به دُنیا آمَدَم / مُتَوَلَد شُدَم.
۶. دیدارِ اَوَّلِ مَن با. هَمسَرَم / زَنَم / خائِمَم / شوهرَم در تاریخِ سی‌امِ فروردین هزاروسیصدوپنجاه و نه بود.
۷. بَلَه، مَن تاریخِ کِشورَم را خوب خوانده‌ام. خَیر، مَن تاریخِ کِشورِ خود را / کِشورَم را / کِشورِ خُودَم را خوب نخوانده‌ام.
۸. به نَظَرِ مَن تاریخِ آموزَنده‌تر از جُغرافی است.
۹. بَلَه، مَن نامۀِ بدونِ تاریخ را هَم جَوَاب می‌دَهَم. بَلَه، مَن به نامۀِ بدونِ تاریخ هَم جَوَاب می‌دَهَم. خَیر، به نامۀِ بدونِ تاریخ جَوَاب نمی‌دَهَم.
۱۰. بَلَه، مَن تا به حال چَند / چَندتا نامۀِ بدونِ تاریخ نِوِشته‌ام. مَن گاهی نامۀِ بدونِ تاریخ نِوِشته‌ام. خَیر، مَن هَنوز نامۀِ بدونِ تاریخ نِوِشته‌ام. خَیر، مَن هیچوقت / هَرگز نامۀِ بدونِ تاریخ نِوِشته‌ام.

تمرین سی‌ام

۱. [چی از من / اَزَم می‌خوای / می‌خوایین؟ از من چی می‌خوای؟]
۲. [ببین اون بچه چی می‌خواد]
۳. او می‌داند چه می‌خواهد؟
۴. تا آنجا که من می‌دانم آنها این ماشین کهنه را نمی‌خواهند.
۵. [نمی‌دونم چی می‌خوام]
۶. هرچه می‌خواهی / می‌خواهید به من بگو / بگویید.
۷. آنها از شما چه می‌خواهند؟
۸. شما از پدرتان چه می‌خواهید؟
۹. ببخشید. آقا، چقدر پول می‌خواهید؟
۱۰. بچه مادرش را می‌خواهد.
۱۱. [هرچی خواست بهش دادم].
۱۲. او نمی‌داندست چه می‌خواهد.
۱۳. من اسم شما را می‌دانم، ولی شما اسم مرا / من را نمی‌دانید.
۱۴. آنها می‌دانند من کی‌ام؟ / کی هستم / که هستم.
۱۵. او هیچ‌چیز / چیزی نمی‌داند.

تمرین سی‌ودوم

۱. نفر ۲. جلد ۳. نفر ۴. دانه / عدد ۵. کیلو ۶. دست ۷. مُشت / نفر ۸.
- مُشت ۹. دانه / کیلو ۱۰. عدد ۱۱. عدد ۱۲. نفر ۱۳. نفر ۱۴. دسته ۱۵. جلد
۱۶. نفر

تمرین سی و پنجم

۱. نمی فهمد
۲. نمی دانم، فهمیده اید
۳. می فهمید، می گویم
۴. می فهمن، می گم
۵. فرستاده است
۶. می فرستم
۷. می مانند
۸. نفرستید، ندارد
۹. فرستاده اید
۱۰. می مانم، می روم
۱۱. فهمیده ای، نفهمیدی، نمی فهمی، فهمیده بودی
۱۲. فرستاده ام، می فرستم، نفرستادم، نمی فرستادم
۱۳. می ماند، نمی فهمد، نمانده است، مانده بود، می فرستد
۱۴. ماندید، نفهمیده اید، مانده بودید، نمی فرستید، نفرستید
۱۵. فهمیده بودیم، نمی فرستیم، ماندیم، می فرستادیم، نفهمیده ایم
۱۶. فهمیدند، نمی مانند، نمانده اند، فرستاده بودند، فهمیده اند.

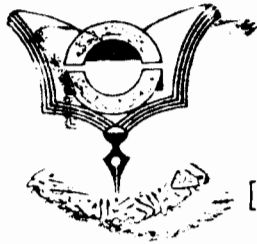
تمرین سی و ششم

۱. یکی شان با من / پیش من ماند.
۲. هیچکدامان موضوع را نفهمیدیم. هیچکدام از ما موضوع را نفهمید.
۳. لطفاً سه نفرشان را پیش من بفرستید.

۴. شما چرا / چرا شما یک نامه / نامه‌ای برای من / برایم نمی‌فرستید.
۵. [کُدمتون باهاش / پیشش می‌مونین؟]
۶. بعضی‌شان / بعضی از آنها هنوز نفهمیده بودند.
۷. چه کسی / کی واقعاً می‌فهمد که او چه می‌گوید.
۸. او تا سه روز پیش نفهمیده بود.
۹. یکی از شما / یکی‌تان فردا در خانه بمانید.
۱۰. همه آنها / همه‌شان برای همیشه در این کشور ماندند.
۱۱. همه ما را / همه‌مان را به یک جای بد / به جای بدی فرستادند.
۱۲. من چیزی / هیچ چیز برایش / برای او نفرستاده‌ام چون نمی‌دانم کجاست.
۱۳. همه‌اش را / همه آن را برایتان / برای شما می‌فرستم.
۱۴. او هیچ‌کدامشان را واقعاً نمی‌خواهد.
۱۵. کدامشان را واقعاً بیشتر می‌خواهید؟

تمرین سی و هفتم

۱. [بنویسش] ۲. [نویسش؟] ۳. [آوردنش] ۴. [من نمی‌بینمتون] ۵.
- [فروختمش] ۶. می‌فرستمشان ۷. [می‌آرینش] ۸. [بیارش] ۹. من می‌برمت ۱۰.
- خوردیش؟ ۱۱. خواندیش؟ ۱۲. من نخواندمش ۱۳. چندبار / دفعه می‌بینیدش؟
۱۴. [فردا می‌بینمشون] ۱۵. اول شناختمش ۱۶. می‌گیرمش ۱۷. گرفتش ۱۸.
- [من نگرفتمش] ۱۹. [بگیرش!] ۲۰. گرفته بودمش



تمرین سی و هشتم

۱. [من چَندبار توی خیابون دیدَمش.]
۲. [ساعتِ پنج بعد از ظهر بیارش اینجا.]
۳. [صُبح دوشمبه ساعتِ هشت می بینمت.]
۴. [من کی می بینمتون؟]
۵. [تُو چرا خُوردیش؟]
۶. [کُجا می برینم؟]
۷. [تُو کجا دیدیش؟]
۸. [توی اداره دیدَمش.]
۹. [پیشِ تُو می فرستَمش. می فرستَمش پیشِ تو.]
۱۰. [لطفاً بفرستشون پیشِ من. لطفاً پیشِ من بفرستشون.]

تمرین چهلّم

۱. ناهید چطور / چه جور دختری است؟
۲. او خیلی خجالتی ولی واقعاً زیرک است.
۳. [این چه نوع / چه جور بازیه؟]
۴. بازی خَشین و واقعاً خَطَرناکيه.
۵. همکارِ من یک آدمِ خَشین ولی پُرکار است.
۶. دوستهای شُما چطور / چه جور آدمهایی هستند؟
۷. همه آنها / همه شان واقعاً مُحترَم هستند / مُحترَمند.
۸. این چه نوع / چه جور سوّالی است؟

۹. چه نوع / چه جور کیکی بود؟
۱۰. خیلی شیرین نبود، ولی خوشمزه بود.

تمرین چهل و سوم

۱. می‌خواهم نامه‌ای / یک نامه به برادرزتم بنویسم.
۲. او نمی‌داند به کجا برود.
۳. نمی‌دانم به کجا می‌روم.
۴. باید مقاله را بنویسد.
۵. هر جا بخواهید / می‌خواهید می‌توانید بروید
۶. ما هر وقت / هر موقع بخواهیم می‌توانیم دکتر را ببینیم.
۷. آنها هر چه / هر قدر می‌خواهند / بخواهند می‌توانند بخورند.
۸. هر کدام را بخواهی به تو می‌دهم.
۹. هر کس را بخواهید می‌توانید ببینید
۱۰. اگر بخواهد می‌تواند روی آن صندلی نزدیک پنجره بنشیند.

تمرین چهل و چهارم

۱. بروم ۲. بتواند، بکند ۳. بروند ۴. بیاید ۵. بمانید ۶. بخرم ۷. بینم ۸. بشود،
- برسیم ۹. بکنم ۱۰. بیارم

تمرین چهل و ششم

۱. می‌توانم / آیا می‌توانم فردا شما را بینم؟
۲. ممکن است / آیا ممکن است کنار شما بنشینم؟

۳. او می‌تواند / آیا او می‌تواند با دوستش برود؟
۴. [من می‌تونم به خورده از این کیک بخورم؟]
۵. [می‌تونم به چیزی بهش بگم؟]
۶. آیا ما مجبوریم / ما مجبوریم در خانه باشیم؟
۷. امیدوارم هیچکس بجز شما را نبینم.
۸. امیدوارم خبرهای خوبی برای ما داشته باشید.
۹. شما نباید هیچ چیز بجز اسفناج پخته بخورید!
۱۰. برو یک استکان چایی برای من بیاور!
۱۱. بیا کنار من بنشین!
۱۲. [برو به خورده شیر بهش بده!]
۱۳. شما مجبور نیستید سر این میز بنشینید.
۱۴. [شاید به کمی / به خورده پول بهش بدم ولی فعلاً مطمئن نیستم.]
۱۵. فیلم جالب است، باید آن را ببینید.

تمرین چهل و هشتم

۱. داشتَم می‌بریدَم ۲. داشتی می‌ریختی ۳. داشت می‌برید ۴. داشتیم می‌ریختیم
۵. داشتید می‌بریدید ۶. داشتند می‌ریختند ۷. می‌ریختید ۸. می‌ریخت ۹. بریزید
۱۰. بریزَم، بریده ۱۱. بریزید ۱۲. نمی‌برد

تمرین چهل و نهم

۱. وقتی که قطار آمد، من مشغول شستن دستهایم بودم.
۲. بچه‌ها در حیاط مشغول بازی بودند.

۳. او در آشپزخانه مشغولِ آشپزی بود.
۴. [او داشت با کارد بازی می‌کرد. او با کارد داشت بازی می‌کرد.]
۵. موقعی که برق رفت، شوهرم در حمام بود.
۶. وقتی که هواپیما نشست، من تو دستشویی بودم.
۷. همه مردم خواب بودند.
۸. هوا آفتابی بود، و من مشغولِ حرف زدن با دوستم بودم. و من با دوستم مشغولِ حرف زدن بودم.
۹. دکتر با پرستار حرف می‌زد.
۱۰. آب سرد روی پایش ریختم.

تمرین پنجاه و یکم

۱. آرایشگاه روبروی مغازه پدر زن حمید / آقای احمدی است.
۲. خیر / نه، این خیابان همیشه شلوغ است.
۳. نه / خیر، در مغازه سبزی فروشی میوه نیست / میوه در مغازه سبزی فروشی نیست / دیده نمی‌شود.
۴. کفاشی در سمت / طرفِ چپ مغازه آقای احمدی است.
۵. خیر، مغازه پدر زن حمید در خیابان است. مغازه پدر زن حمید در کوچه نیست، در خیابان است.
۶. پُمرِ پَنزین پشتِ مغازه است.
۷. یک میز و یک صندلی در عقبِ مغازه است. در عقبِ مغازه...
۸. مطبِ دکتر رویِ مغازه سبزی فروشی / آقای احمدی / پدر زن حمید است.
۹. در این خیابان / در خیابانِ کارگر همه نوع مغازه: عکاسی، داروخانه... هست

/ دیده می‌شود.

۱۰. همه جور / نوع سبزی: جَعْفَری در این مغازه / در مغازه احمدی دیده می‌شود / هست. در مغازه احمدی

تمرین پنجاه و سوم

۱. او نمی‌تواند بند کفشش را ببندد.
۲. دارم چمدانهایم را می‌بندم.
۳. دارید برای مهمانی امشب لباس می‌پوشید؟
۴. این ادکلن را زن / تزئید چون بوی خوبی ندارد.
۵. چه عطری خوبی / خوشبویی زده است!
۶. پسرَم / پسرِ من دارد جورابهایش را می‌پوشد.
۷. درِ اتاق او / درِ اتاقش همیشه بسته بود.
۸. آن مرد بی‌رحم دارد پسرش را می‌زند.
۹. این بچه هنوز خیلی کوچک است، بنابراین نمی‌تواند لباسهایش را خودش بپوشد. بنابراین نمی‌تواند خودش
۱۰. اوّل در را بزن، بعد به داخلِ اتاق برو.

تمرین پنجاه و چهارم

۱. می‌آورم ۲. می‌شنوی ۳. می‌گویند ۴. می‌بندیم ۵. دارد ۶. دارند ۷. می‌برد
۸. می‌آمدی ۹. داشتیم ۱۰. می‌بینید ۱۱. پُرسَم ۱۲. بخوابد ۱۳. بروی
۱۴. بنشینیم ۱۵. داشته‌باشی ۱۶. بخورید ۱۷. بفرستند ۱۸. بفروشد
۱۹. بترسید ۲۰. بخوانم

تمرین پنجاه و ششم

۱. سِن او / آقای طاهری پنجاه و شش سال است. آقای طاهری پنجاه و شش سال دارد.
۲. پسرِ دُوم او مُهندِسِ بَرَق است. شُغلِ پسرِ دُوم آقای طاهری
۳. او دُونُوه دارد.
۴. پَدَرِ آقای طاهری کَفّاش بود. شُغلِ پَدَر او کَفّاشی بود.
۵. آقای طاهری در شَهْرِساری مُتَوَلّدِ شُد / به دُنیا آمَد.
۶. آقای طاهری با سواد است چُونِ دِیَلُمِ مُتَوَسّطه دارد.
۷. بَعْد از سربازی یک کارگاهِ نَجّاری دُرُست کَرْد / تَأسیس کَرْد.
۸. آقای طاهری آدمی پُرکار است. آقای طاهری آدمِ پُرکاری است.
۹. در کارخانهٔ او صدویست نَفَر کارگر / صدویست کارگر / صدویست نَفَر کار می‌کنند.
۱۰. خُدا را نَباید فراموش بُکنند. هَر چه می‌توانند کار بُکنند. تا / هَر چه می‌توانند کار و کوشش / تلاش بُکنند.

تمرین پنجاه و هفتم

۱. یادش، نِمی‌آید / نِمی‌آمَد.
۲. یادِتان.
۳. شما، یادَم، نِمی‌آید.
۴. گرسنه‌شان، می‌شَوَد.
۵. اصلاً، سَرَدش، نِمی‌شه / نِمی‌شُد.
۶. گرسنه‌شان، هَسْت.

۷. خوابم، نمی‌گیرد.
۸. شما، خوابش، می‌بره.
۹. یادم، رفت، گفتم.
۱۰. به، سردش، هست / بود.
۱۱. تنها، نیست / نبود، گرمش، هست / بود.
۱۲. خیلی، خنده‌اش، می‌گیرد / می‌گرفت.
۱۳. بنفش، خوشم، نمی‌آید / نمی‌آمد.
۱۴. از، بیشتر، خوشش می‌آید / می‌آمد.
۱۵. آدم، بدم، می‌آید.

تمرین شصتم

۱. گریه‌اش، گرفت / می‌گیرد.
۲. چی، غصه‌تان، می‌گیرد.
۳. پسرش، خوشم، نمی‌آید / نمی‌آمد.
۴. ماتت، برده / زده.
۵. خُشکم، زده.
۶. حیفش، می‌آید / می‌آمد، قشنگش، بفروشد.
۷. همه، از، خشن، اداره، بدشان.
۸. مهمان، از، دیشب، خوششان، آمد.
۹. مردم، رفتار، بدشان، می‌آید.
۱۰. بسم، هست / بسمه، نمی‌خواهم.

تمرین شصت و یکم

۱. اِسْم / نام شُما / اِسْمِتان یَاَدَم هَسْت / یَاَدَم می آید.
۲. [یادش نیست / نمی آد چی بِهش گُفْتَم.]
۳. خِیلی تَشْنَه آش بود.
۴. ما گُرسنه مان هَسْت.
۵. نِگران نَباشید، سَرْدِتان نِمی شَوَد.
۶. خِوابم می آید / گِرِفْتَه.
۷. دَرْدش آمَد / گِرِفْت.
۸. [دَرْدَم می آد / می گیره.]
۹. چِرا خَنْدَه تان گِرِفْتَه / می گیرَد.
۱۰. [از چی خَنْدَه تون گِرِفْت؟]
۱۱. مِهَرَبانی تان هَر گِز یَاَدَم نِمی رَوَد.

۱۲. چَند لَحْظَه صَبَر کُنید / کُن، دارَد یَاَدَم می آید.
۱۳. [داره سَرْدش می شه.]
۱۴. [اَزِش خُوشَم می آد.]
۱۵. مَرْدُم از آدَم تَرسو بَدِشان می آید.

تمرین شصت و سوم

۱. کی تون ۲. اینجای ۳. اینجا ۴. چِتونه؟ ۵. کُجای ۶. اینجای ۷. چِشون
۸. کُجای ۹. کُجای ۱۰. چه، کی شه؟

تمرین شصت و پنجم

۱. می سوزد.
۲. بُیفتین
۳. بگذارید [بزارین]، بنویسم.
۴. [نمی زاره]، بیفتد [بیفته]
۵. می افتم، می سوزم، می گذارم، می اندازم
۶. می افتاد، گرفتَمَش
۷. بگذار [بزار]، بخورد
۸. افتاده
۹. بیانداز [بنداز]
۱۰. می افتمد / می افتادند، می اندازند / می انداختند، می سوزند / می سوختند، می گذارند / می گذاشتند.

تمرین شصت و ششم

۱. [بزار کنارِت بشینه].
۲. این جعبه سنگین را روی زمین بگذارید/ بگذار.
۳. او دست راستش را روی چشم چپش گذاشته است.
۴. نمی گذارم شما آن ماشین خیلی/ بسیار گران را بخرید.
۵. [اون حیوون نمی زاره هیچکس بهش نزدیک بشه].
۶. او هیچوقت/ هرگز نمی گذارد دخترش این قدر/ این همه آشغال بخرد.
۷. [اونا نمی زارن من این کاررو بکنم].
۸. من تشنه ام هست، لطفاً بگذارید کمی آب بخورم.

۹. [او/ اون خوایش می‌آد/ گِرِفْتِه. بزارین/ بزار یه گمی/ یه خورده
بِخوابه.]

۱۰. هرگز/ هیچوقت نمی‌گذارم آن کار را بکنی.

۱۱. بگذار/ بگذارید چیزهایشان را روی میز بگذارند.

۱۲. [بزار پولم رو تو بانک بزارم.]

۱۳. بگذار/ بگذارید فیلم را ببیند/ تماشا کند.

۱۴. بگذارید/ بگذار هر چه می‌خواهند بکنند.

۱۵. بگذارید/ بگذار لباسمان را بپوشیم.

۱۶. جلو من/ جلوم.

۱۷. پشتِ او/ پشتش، پشتِ سرِ او/ پشتِ سرش.

۱۸. در عقبِ ماشین.

۱۹. خورشید پشتِ آبرهاست.

۲۰. بالایِ کوه/ رویِ کوه.

۲۱. پایینِ تپه.

۲۲. او به طرفِ شما نمی‌آید.

۲۳. گمی به جلو بروید/ برو، بروید جلو/ برو جلو.

۲۴. چرا بالایِ / رویِ درخت رفته‌ای؟

۲۵. چون نمی‌خواستَم مرا ببینید.

۲۶. فوراً بیا پایین/ بیا پایین فوراً.

تمرین شصت و هشتم

۱. آقای احمدی/ او می‌رفت آقای حمیدی را ببیند.
۲. چون ماشینش خراب بود.
۳. چون دو روز قبل تصادف کرده بود/ چون تصادف کرده بود.
۴. خیر/ نه/ نخیر، او هم ماشین نداشت/ ماشین او هم خراب بود/ او هم ماشینش خراب بود.
۵. او به طرف/ سمت خیابان حافظ می‌رفت.
۶. اسم/ نام دوست او/ دوستش آقای حمیدی/ حمیدی بود.
۷. به نظر من خانه دوست آقای احمدی در خیابان حافظ است.
۸. بله، آقای فرزانه بچه دارد.
۹. بله، او آقای حمیدی را می‌شناخت، فرزانه او را می‌شناخت.
۱۰. او شنیده بود که آقای حمیدی مریض/ بیمار است.

تمرین هفتادم

۱. تشکر می‌کنم. ۲. فکر می‌کنند. ۳. روشن کنید/ کن. ۴. بازی کنند. ۵. تماشا می‌کنید، خاموش کنید. ۶. بازی می‌کردم. ۷. گم کردم، پیدا کردم. ۸. گم کرده بود، می‌خواست. ۹. خواهش می‌کنم، روشن کنید. ۱۰. پُر کنید. ۱۱. کوشش کرد، روشن کنند. ۱۲. ازدواج می‌کنند. ۱۳. حرف زدَم، نتوانستم، آرام کنم. ۱۴. تشکر کنند. ۱۵. فکر می‌کنم، آرام کنم.

تمرین هفتاد و یکم

۱. درباره / راجع به آن فکر کرده‌اید؟ آیا.....؟
۲. او قبلاً راجع به / درباره آن فکر کرده بود.
۳. فکر نمی‌کنم بتوانم.....
۴. کمی بیشتر درباره / راجع به آن فکر کنید/ فکر کن.
۵. ما داریم فکر می‌کنیم.
۶. او هیچوقت/ هرگز درباره / راجع به چیزی/ هیچ چیز فکر نمی‌کند.
۷. برو از او تشکر کن/ بروید..... تشکر کنید.
۸. آنها هنوز از من تشکر نکرده‌اند.
۹. بچه‌ها داشتند تلویزیون تماشا می‌کردند/ می‌دیدند. بچه‌ها مشغول تماشای / دیدن تلویزیون بودند.
۱۰. چراغها را خاموش کرده‌اید؟ آیا.....؟
۱۱. او پولش را کی گم کرد؟
۱۲. از شما خواهش می‌کنم آن کار را نکنید.
۱۳. در این اتاق بازی نکن/ نکنید.
۱۴. ما همه / تمام چراغها را روشن کرده بودیم.
۱۵. نمی‌دانم با کی / چه کسی حرف بزنم / صحبت کنم.
۱۶. او با کی / چه کسی دارد صحبت می‌کند/ حرف می‌زند.

تمرین هفتاد و دوم

۱. وقتی که او درگذشت/ از دنیا رفت پنجاه و هشت سال داشت.
۲. او در همدان در گذشت/ از دنیا رفت.

۳. نام کتابِ او «قانون» است.
۴. ابوعلی سینا در ایران به دُنیا آمد/ مُتَوَلَّد شد.
۵. او کتابهایِ فراوانی/ بسیاری / [زیادی] نوشته است.
۶. او از پنج سالگی دَرس خواندن را شروع کرد. او از پنج سالگی شروع به درس خواندن کرد.
۷. او در هجده سالگی طَبیب / پزشکِ معروفی/ مشهوری بود.
۸. چُون بیمارهایِ مُحتاج/ فقیر را به رایگان معالجه می کرد.
۹. بله، به دَرس خواندن و مُطالعه عَلاقه فراوان/ بسیار/ [زیاد] داشت. او به درس خواندن و مطالعه خیلی عَلاقه داشت.
۱۰. از وَقتی که پزشکِ ماهری شد. از هجده سالگی به او ابوعلی سینا می گفتند.

تمرین هفتاد و چهارم

۱. ابوعلی سینا کتاب را بیش از هر چیز دوست داشت/ دوست می داشت.
۲. ابوعلی سینا در حدودِ هزار سالِ قَبْل در ایران مُتَوَلَّد شد.
۳. او به درس خواندن عَلاقه فراوان داشت.
۴. او به تَدْرِیج کِتَابخانه کوچکی برای خود درست کرد.
۵. هَر جا کتابِ تازه ای می دید، آن را می خَرید.
۶. ابوعلی سینا پزشکِ بسیار مهربانی بود.
۷. او نَتیجَه تَجربه هایِ خُود را در کِتَابهایِ گوناگون نوشته است/ می نوشت.
۸. او در سِنِ پَنجاه و هَشْت سالگی دَرگُذشت.

۹. ابوعلی سینا در شهر همدان از دنیا رَفَت.
۱۰. کتابهای او را به زبانهای گوناگون ترجمه کرده‌اند.

تمرین هفتاد و پنجم

۱. کفشهایی که ۲. پاسبانی که ۳. ماشینی را که ۴. دکتری که مَطَبَش ۵. چیزی که ۶. بیمارستانی که ۷. با مردی که ۸. خَبَری که ۹. به جاهایی که ۱۰. وقتی که ۱۱. مردی که، آزش/ از او.

تمرین هفتاد و ششم

۱. مردی که کنار پنجره نشسته است آقای احمدی است.
۲. اسبِ سفیدی که زیرِ درخت است مال همسایه شماست.
- اسبِ سفیدی که مال همسایه شماست زیر درخت است.
۳. کسی که این مقاله را نوشته است آدمِ شجاعی است.
۴. کتابی را که شما خواندید من هم خوانده‌ام.
۵. شاگردی که درس می‌خواند در امتحان حتماً قبول می‌شود.
۶. زنی که بچه‌اش را شیر می‌دهد مادرِ مهربانی است.
۷. آقای صفا که پسرش سی سال دارد خودش هنوز جوان است.
۸. چرا هدیه‌ای را که علی به شما داد قبول نکردید؟
۹. با مردی که دیروز حرف می‌زدید آشنا هستم.
۱۰. فروشنده‌ای که این پالتو را آزش/ از او خریدم آدمِ راستگویی است.

تمرین هفتاد و هشتم

۱. سیبی که من خوردم خیلی ترش بود. سیبی که خیلی ترش بود من خوردم.
۲. دَوایی که دَکترم به من دادِ نسبتاً گِران بود.
۳. مهندسِی که این ساختمان را ساخته است اکنون مرده است.
۴. مَگس و پشه را که حشره‌های موزی هستند بکشید.
۵. با آن که حالش خوب شده هنوز نمی‌تواند راه برود.
۶. سعی کنید سیگار نکشید چون چیزِ مُفیدی نیست.
۷. از اِشتباهی که کَرَدَم مِتَأَسَفَم، خواهش می‌کنم مرا بَبَخشید.
۸. آدم‌هایی که تُندخو هستند زندگی خوشی ندارند.
۹. ابن سینا اطلاعاتی را که به دست می‌آورد به صورتِ کتاب می‌نوشت.
۱۰. پیرمردی که عُمرش به هفتاد و نه رسیده بود لحظه‌های آخرِ زندگی را می‌گذرانید.

تمرین هشتادم

۱. سَر و گَرَدَن و پهلوی بیمار درد می‌کرد.
۲. برای این که/ چون دَمَاغَش گرفته بود.
۳. بیمار شبها بیشتر سُرَفه می‌کرد. بیمار شب بیشتر از روز سُرَفه می‌کرد.
۴. چون/ برای این که شِکَمَش کار نکرده بود و اصلاً اِشتها نداشت. برای این که اشتها نداشت. چون شکمش کار نکرده بود.
۵. خیر، نمی‌توانست بخوابد. دِلش می‌خواست که بخوابد ولی/ اما خوابش نمی‌برد.

۶. بله، پهلوه‌ای بیمار خیلی درد می‌کرد.
۷. خیر، چیزِ مهمّی نبود. بیماری مهمی نداشت.
۸. مجبور بود غذاهای ساده بخورد، مثلاً سوپ..... مجبور بود غذاهای ساده مثلاً سوپ..... بخورد.
۹. بله، بیمار علاوه بر سُرْفه عطسه هم می‌کرد.
۱۰. یک شربت برای سینه او/ بیمار نوشته بود.
۱۱. بله، او بجز شربتِ دوائی دیگر هم داشت، قرصِ مُسکن و آمپولِ ویتامین.
۱۲. به عقیده / به نظر من بیمار دواهایش را از داروخانه بیمه گرفته است.
۱۳. برای این که سرش درد می‌کرد. چون مریض/ بیمار بود و سرش درد می‌کرد.
۱۴. عصرِ آن روز، ساعتِ چهارِ بعدازظهر.
۱۵. بله، بیمار سی و نه درجه تب داشت. تبِ او سی و نه درجه بود. تبِ بیمار شدید بود، سی و نه درجه.

تمرین هشتاد و یکم

آورنده، شکننده، سوزنده، خرنده، برنده، گیرنده، آینده، برنده، کُننده، خورنده، رَونده، دارنده، شِنونده، زَننده، کُشنده، سازنده، خواننده، گوینده، کُشنده، نویسنده.

تمرین هشتاد و دوم

۱. آینده ۲. نویسنده ۳. برنده ۴. خواننده ۵. سوزنده ۶. گوینده ۷. کُشنده
۸. سازنده ۹. دارنده ۱۰. گیرنده

تمرین هشتاد و سوّم

جَوانی، تَنَدخوبی، تَشَنگی، گُرُسنَگی، زِشتی، دیوانِگی، زردی، گرمی، بُزُرگی،
کوچکی قَشَنگی، مِهَرَبانی، خوبی، بدی، تَمیزی، خَسَگی، بیماری، افسردگی،
خُوشی، سُرخِی، رُوشَنی، تاریکی، آموزندگی.

تمرین هشتاد و چهارم

تَنَبَلی، تازگی، آموزندگی، سَخَتی، آسانی، تاریکی، دُرستی، بیچارگی، خُشکی،
خُودخواهی، نادانی، ناراحتی، دُورویی، نِگرانی، پستی، بیماری/ مریضی.

تمرین هشتاد و پنجم

اِفریقایی، آسیایی، اروپایی، آمریکایی، هِندی، پاکِستانی، تِهرانی، اِیتالیایی،
اِسپانیایی، دانمارکی، روسی، دَریایی، آسِمانی، هَوایی، زَمینی، آهَنی، فِلِزّی،
نایلوَنی، مَحمودی، عَامری، طَلایی، نُقره‌ای، مِسی، شُمالی، جُنبی، شَرَقی،
غَرَبی، یونانی، چینی، ژاپونی، پَنبه‌ای، پَشَمی، شَهری، روستایی.

تمرین هشتاد و ششم

پُستِ هَوایی، پُستِ زَمینی، نامۀ هَوایی، کِتابی، بَبرِ کاغذی، اِنگِلیسی، فَرانسوی
(= فَرانسه‌ای)، تُرکی، چوبی، آلمانی، عَرَبی، خَارِجی، تاریخی، بارانی، لِباسِ
تابِستانی، روزِ زِمِستانی، بَرَفی، توفانی، هَوایِ بَهارِی، دُولتی.

تمرین هشتاد و هشتم

۱. مردی به سِن شما.
۲. اُتاقی به طولِ هشتِ متر و به عَرْضِ پنجِ متر.
۳. پیرمردی به سادگیِ یک بچه.
۴. پول من به اندازهٔ پولِ شما / مالِ شما نیست.
۵. اُتاق او به بزرگیِ یک جعبهٔ بزرگ بود.
۶. آیا لباسهایِ شما به تمیزی و شیکیِ لباسهایِ او هست؟
۷. آنها چکی به مبلغِ هزار و پانصدِ تومان برایِ من / برایمِ فرستاده‌اند.
۸. ماشینِ به این بزرگیِ بنزینِ زیادِ احتیاج دارد.
۹. آیا واقعاً به دوستیِ من احتیاج دارید؟
۱۰. شما دیگرِ احتیاج به استراحتِ ندارید، چون حالتان کاملاً خوبست.
۱۱. من احتیاجِ نداشتمِ پیشِ شما بیایم.
۱۲. آنها یک دیگر را دوست دارند.
۱۳. [خیلیِ مُتشکّرَم، اما / ولیِ دیگهِ میلِ ندارم.]
۱۴. [نگرانِ نباش، من یکیِ دیگهِ بهتِ می‌دم.]
۱۵. [ما کاملاً می‌تونیم با همِ دیگهِ بسازیم.]

تمرین نودم

۱. دیگری ۲. می‌خورد ۳. درد ۴. به ۵. به دردمان ۶. جای ۷. به، بودم ۸. پُر ۹. پُر
- از ۱۰. دیگر ۱۱. تا، کُنم ۱۲. تا ۱۳. دَسْتِ، پُر ۱۴. از. ۱۵. بَس ۱۶. اَزبَس ۱۷.
- نوبتِ، از، بُلند ۱۸. برایِ ۱۹. تویِ، چه ۲۰. چه/چه کار.

تمرین نود و یکم

(۱) من در کلاس سوم دبستان درس می‌خواندم،

مُعَلِّم من بود،

در همهٔ عمر به دَرَدَم خُورَدَنَد،

فکر می‌کنم،

ما در آنها زندگی می‌کردیم،

به صورتِ خستهٔ مادرم نگاه کردم،

داستانِ پروانه را بِرَایش گُفْتَم،

از جَنُوب بَرگشته بودند،

از خوابِ زمستانی بیدار شده بودند،

زِمستانها در جای نَمدار و تاریک می‌خوابند و بهار بیدار می‌شوند.

(۲) نزدیکی، نِگهداری، زِندِگی، خُوشحالی، شادی.

(۳) بهاری، زمستانی.

(۴) دُرُست، دیگر، بِسیار، بَهِتَرین، آخِر، کَامِلَتَر، مَعْلُوم، اوَّل، خُوش، کوچِکتر،

بَهِتَر، زود، تَمیز، کَثیف، پُر، خَسْتِه، پاکیزه، پاک، راست، خالی، رَنگین،

سُرخ، سیاه، تَمام، خُوشحال، بَعْد، بُلند، بیدار، پیدا، نَمدار، تاریک، ساکِت.

تمرین نود و دوم

۱. من هَرگز کُمکهایِ شُما را فَراموش نِمی‌کنم.

۲. هر وقت که شما را / پَدَرِتان را می‌بینم به یادِ پَدَرِتان / شما می‌اُفْتَم.

۳. چیزهایی که شما به من دادید به دَرَدَم می‌خورند.

۴. داستان را از اوَّل تا آخِر بِرَایمان تَعْرِیف کرد.

۵. سه روز به او وقت دادَم که فکر کند.
۶. جعبه سنگین بود، ناچار از او خواهش کردم که به من کمک کند.
۷. چون خسته‌ام نمی‌توانم کارم را تمام کنم.
۸. اُتاق کارِ من پُر از کتاب و کاغذ است.
۹. از بس در فکرِ گلها بوده‌ام همه جا گل می‌بینم.
۱۰. بچه‌ها از شادی فریاد کشیدند.

تمرین نود و سوم

۱. او پروانه‌ای پیدا کرده بود.
۲. عباس / او پرستوهایی را دیده بود که از جنوب برگشته بودند. او پرستوهایی را که از جنوب برگشته بودند دیده بود.
۳. برای این که / چون زیرزمین نمدار و تاریک است و پروانه‌ها در زمستان در جای نمدار و تاریک می‌خوابند.
۴. او گفت: این پروانه دیروز از خوابِ زمستانی بیدار شده است.
۵. او مشغولِ تمیز / پاکیزه کردن زیرزمین بود.
۶. مادرش از او خواست که زیرزمین را تمیز کند.
۷. پدرِ گوینده داستان در یک کارخانه کارگر بود. شغلِ پدرِ او / گوینده داستان کارگری بود.
۸. از وقتی که در کلاسِ سیوم دبستان درس می‌خواند.
۹. عید نوروز، روزِ اوّلِ بهار است.
۱۰. آقای خردمند به او یاد داد که دُرُست ببیند و دُرُست بشنود. آقای خردمند دُرُست دیدن و دُرُست شنیدن را به او / گوینده داستان یاد داده بود.

تمرین نود و چهارم

حال	گذشته	گذشته نقلی	گذشته دور	أمر	اسم فاعل	اسم مفعول
می‌گذرم	گذشتم	گذشته‌ام	گذشته بودم		گذرنده	گذشته
می‌گذری	گذشتی	گذشته‌ای	گذشته بودی	بگذر		
می‌گذرد	گذشت	گذشته است	گذشته بود			
می‌گذریم	گذشتیم	گذشته‌ایم	گذشته بودیم			
می‌گذرید	گذشتید	گذشته‌اید	گذشته بودید	بگذرید		
می‌گذرند	گذشتند	گذشته‌اند	گذشته بودند			

تمرین نود و ششم

۱. نامهٔ سفارشی به وسیلهٔ پُست‌چی به من داده شد.
۲. جواهرهای خواهر زخم دزدیده شدند.
۳. یخ به وسیلهٔ فریده از یخچال بیرون آورده شده است. یخ از یخچال
۴. فیلم به وسیلهٔ ناصر در دوربین گذاشته شد. فیلم در دوربین ...
۵. لباس عروس به وسیلهٔ یک خیاطِ خوب دوخته شده بود.
۶. [تمر از روی پاکت کنده شده.] [تمر به وسیلهٔ پسر ...]
۷. زمین به وسیلهٔ بعضی .. کنده می‌شود.
۸. این گلدان سنگین به وسیلهٔ چه کسی روی میز گذاشته شده است؟
۹. گفته می‌شود که مرده‌ها به وسیلهٔ حضرت عیسیٰ علیه السلام زنده می‌شدند.
۱۰. لطفاً ...، صدایتان شنیده نمی‌شود.
۱۱. همهٔ میوه‌ها خورده شدند.

۱۲. شاگردها دستور داده شدند که.... / به شاگردها دستور داده شد که...
۱۳. بیمار به بیمارستان برده شده است.
۱۴. مَعذِرَت ... آپارتمان هفته گذشته اجاره داده شد.
۱۵. این زمین ... فروخته می‌شود، انشاءالله.

تمرین نود و هشتم

۱. شما ایستاده‌اید.
۲. او ایستاده است.
۳. [من وای نمی‌سم.]
۴. آنها هرگز نمی‌ایستند.
۵. [ما هرگز وای نمی‌سیم.]
۶. [کی پشتِ در وای ساده؟]
۷. [روبرویِ من وای نس / وای نسا]
۸. [هیچوقت / هرگز وَسَطِ جاده وای نس / وای نسا.]
۹. او همیشه در برابرِ / در مقابلِ روبرویِ آینه ایستاده است.
۱۰. [یه چن دقیقه وایس / وایسا تا قطار بیاد.]

تمرین صدُم

۱. چه قدر پول لازم دارید؟
۲. تنها کسی که با او همکاری می‌کرد من بودم.
۳. بالاخره موفق شدم آپارتمان کوچکی در جنوب شهر اجاره کنم.
۴. خوب شد که قبلاً کتاب را خوانده بودم. خوب شد که کتاب را ...

۵. جنابعالی هرجا که تشریف ببرید من هم می‌آیم.
۶. لازم نیست چیزی به او بگویید. چیزی لازم ...
۷. او دوست ندارد با شما به مهمانی برود.
۸. دوست فرانسوی من غذاهای ایرانی را خیلی دوست دارد.
۹. خوب شد که استاد آمد والا کلاس تعطیل می‌شد.
۱۰. تو نه تنها برادر من بلکه دوست من هستی.

تمرین صد و دُوم

۱. بازی کرد ۲. گفت ۳. نمی‌شود، کرد ۴. مبارزه کرد ۵. موافقت کرد ۶. شروع کرد ۷. خرید ۸. روبرو شد ۹. رسید ۱۰. دید ۱۱. ایستادگی کرد ۱۲. لوس کرد.

تمرین صد و سیوم

۱. اگر دستتان را توی آتش بگذارید می‌سوزد.
۲. اگر لیوان را نگرفته بودم شکسته بود.
۳. اگر پول داشتم ماشینتان را می‌خریدم.
۴. اگر هوا خیلی سرد بشود مجبور هستیم پالتو بپوشیم.
۵. اگر خدای نکرده از پله‌ها بیفتید پایتان می‌شکند.
۶. اگر چند دقیقه بیشتر صبر می‌کردم می‌توانستم وزیر را ببینم.
۷. اگر شما نخست‌وزیر بودید چه کار می‌کردید.
۸. من اگر / اگر من جای شما بودم با پیشنهاد او موافقت می‌کردم.
۹. اگر کسی به تو حمله کرد تو از خودت دفاع کن.
۱۰. اگر پولدار بودم یک بیمارستان مجهز برای بیمارهای فقیر تأسیس می‌کردم.

تمرین صدوچهارم

۱. می‌آیم.
۲. جواب می‌دهم.
۳. می‌بینید.
۴. نبودید، قرض کنید.
۵. نمی‌توانست، باز کند.
۶. می‌دانست، نمی‌آورد.
۷. شکایت می‌کنم.
۸. [پوشین / می‌پوشیدین / پوشیده بودین، سرما نمی‌خورین / سرما نمی‌خوردین].
۹. مخالفت کنید / مخالفت می‌کردید / مخالفت کرده بودید، استعفا می‌کنم / استعفا می‌کردم.
۱۰. سعی کنید، فراموش کنید.
۱۱. بود / باشد، می‌پذیرفت / می‌پذیرد.
۱۲. اطاعت نکنید / اطاعت نمی‌کردید / اطاعت نکرده بودید، اخراج می‌کند / اخراج می‌کرد / اخراج کرده بود.
۱۳. دقت کرده بود / دقت می‌کرد، پیش نمی‌آمد.

تمرین صدوششم

۱. من اگر / اگر من جای شما بودم ماشین به این کوچکی را نمی‌خریدم.
۲. شما اگر / اگر شما جای من بودید، آیا به او اعتماد می‌کردید / به او اعتماد...؟
۳. اگر شما قبلاً به من گفته بودید، نمی‌گذاشتم برود.

۴. حرف او را باید باور کرد.
۵. به شاگردها باید اعتماد کرد.
۶. من شما را نمی‌بخشم مگر این که از من مَعذِرَت بخواهید.
۷. [مگر این که آهسته خرج کنی وَالْأَ پول رو دستِ تو نمی‌دَم.]
۸. مگر شما صُبْحانه‌تان را خورده‌اید؟
۹. [بله، چَطُور مَگه؟]
۱۰. ولی شما قرار بود برای من صبر کنید.
۱۱. مگر شما شنبهٔ گذشته او را ندیدید؟
۱۲. نه خیر / نه.
۱۳. چرا؟
۱۴. برای این که در خانه نبود / خانه نبود.
۱۵. مگر شما دیروز به اداره نرفتید؟
۱۶. چرا، رفتم.

تمرین صد و هفتم

۱. مگر ۲. بله / نه ۳. مگر ۴. بله / نه ۵. مگر ۶. چرا / نه ۷. مگر ۸. چرا / نه
۹. مگر ۱۰. بله / نه ۱۱. مگر ۱۲. چرا / نه ۱۳. مگر ۱۴. چرا / نه ۱۵. مگه
۱۶. بله / نه ۱۷. مگر ۱۸. چرا / نه ۱۹. مگر ۲۰. چرا.

تمرین صد و نهم

۱. چه طور دِلْتان می‌آید بَجَته به این کوچکی را کُتک بزنید.
۲. آیا دِلْتان می‌خواهد با دوستان دردِ دل کنید؟

۳. مطمئن هستم که او حرفِ شما را به دل گرفته است.
۴. از دستِ این موشهای مُزاحم به تنگ آمده‌ام.
۵. دلم برایِ این حیوان بیچاره می‌سوزد.
۶. دلم هرگز نمی‌خواهد برایتان دردِ سر / دردِ سر برایتان دُرست کنم.
۷. [خواهش می‌کنم حرفِ این بچه‌رو به دل نگیرین.]
۸. [امروز چه غذایی / چه غذایی امروز دلتون می‌خواد؟]
۹. [دلم از ناراحتی مردم می‌گیره. از ناراحتی مردم دلم می‌گیره]
۱۰. [هنوز پسرَم / پسرَم هنوز از مدرسه برنگشته، دلم شور می‌زنه].

تمرین صد و دهم

۱. دلم ۲. می‌کنم، به دل ۳. دست، سر ۴. تنگ ۵. کنم ۶. کرد / کرده است / می‌کند ۷. دست، به تنگ ۸. سر، کرد / کرده است / می‌کند ۹. می‌خواد ۱۰. نمی‌آد، کنم ۱۱. دِلت / دِلتون.

تمرین صد و سیزدهم

۱. او گفت که حضرت محمد به کودکان بسیار علاقه داشته است.
۲. او گفت که با بچه‌ها به احترام رفتار می‌کرده است.
۳. او گفت که پیش از آن که کودکان به پیامبر سلام کنند او به آنها سلام می‌کرده است.
۴. او گفت که او همیشه در بارهٔ بچه‌ها به مسلمانها سفارش می‌کرده است.
۵. او گفت که پیامبر می‌فرموده است که کودکان را گرامی بدارند / بدارید.
۶. او گفت که با آنها مهربان باشند / باشید.

۷. او گفت که کسی که به کودکان مهربانی نکند مسلمان نیست.
۸. او گفت که یکی از اصحاب پیامبر می‌گوید...
۹. او گفت که یک روز نماز را با حضرت خوانده است.
۱۰. او گفت که با او به طرفِ خانه رفته است.
۱۱. او گفت که عِدّه‌ای از کودکان را دیده است.
۱۲. او گفت که بچه‌ها با شادی به استقبال پیامبر آمده‌اند.
۱۳. او گفت که پیامبر آنها را نوازش کرده است.
۱۴. او گفت که پیامبر با مهربانی دست بر سرشان کشیده است.
۱۵. او گفت که حضرت محمد با خنده و خوشرویی با آنها گفتگو کرده است.

تمرین صد و پانزدهم

نَفْهِمِیْدَن، بی‌نَمک، بی‌خُوصَلَه، بی‌خَطَر، ناآرام، بی‌هوش، نَخَوایِدَن، ناْمُحْتَرَم،
 بی‌سَلِیْقَه، نَخَواسْتَن، ناْمُطْمَئِن، ناْمُمِکِن، حرف نَزَدَن، بی‌فِکَر، نَیْفَتَاَدَن، ناخوش،
 بی‌مَزَه، بی‌اَدَب، بی‌حَرَکَت، ناپاک، ناآشِنَا، بی‌گُناه، نَبَخْشِیْدَن، نایسْتَاَدَن، ناْحَقّ،
 بی‌مَعْنی، بی‌دَرْدِسر، بی‌اراده، بی‌شُعور، ناپیدا.

تمرین صد و شانزدهم

بی‌شُعور، بی‌اراده، بی‌خُوصَلَه، بی‌هوش، بی‌سَلِیْقَه، بی‌مَزَه، بی‌دِقّت، بی‌تَرَبِیّت،
 بی‌انصاف، بی‌علاقه، بی‌مَعْنی، بی‌اَدَب.

تمرین صد و هفدهم

۱. [مَنْ هَمِينَ طُور]، مَنْ هَمِ بَدَمِ می آید.

۲. مَنْ هَمِ تَشْنَاخْتَمِ.

۳. آفَشِینِ هَمِ هَمِینِ طُورِ.

۴. [دَلِ مَنْمِ گَرَفْتَه / دَلِ مَنْمِ هَمِینِ طُورِ].

۵. مَنْ هَمِ هَمِینِ طُورِ.

۶. از دَسْتِ شَمَا هَمِ کَارِیِ سَاخْتَه نِیَسْتِ.

۷. [دَلِ مَنْمِ هَمِینِ طُورِ]، [دَلِ مَنْمِ تَنَگِ شُدِه].

۸. مَنْ هَمِ نَدِیدِه بُوْدَمِ. مَنْ هَمِ هَمِینِ طُورِ.

۹. [مَنْمِ نِمِیِ دُوْنَمِ].

۱۰. پَرُوِزِ هَمِ هَمِینِ طُورِ.

تمرین صد و هجدهم

۱. [اَوْنَا قَبْلًا مَنْ رُو دِیدِه بُوْدَن، مَگِه نَه؟]

۲. [اَمْرُوَزِ هَوَا خِیْلِیِ سَرْدِه، نِیَسْتِ؟ / مَگِه نَه؟]

۳. [شَمَا دِیْرُوَزِ خَوْنَه نَبُوْدِینِ، بُوْدِینِ؟]

۴. [مِلْتِ از خَوَابِ بَیْدَارِ شُدِه، مَگِه نَه؟ / نَشْدِه؟]

۵. [شَمَا هِنُوَزِ نِمِیِ دُوْنِینِ اَسْمِ مِنْ چِیِه، مِیِ دُوْنِینِ؟]

۶. [اَو هِنُوَزِ نِمِیِ دُوْنِه مِنْ کِیْمِ، مِیِ دُوْنِه؟]

۷. [حَمِیدِ یِه کِمِیِ عَصَبَانِیِ بُوْدِ، نَبُوْدِ؟ / مَگِه نَه؟]

۸. [تَو حَقِیْقَتِ رُوْ بَه مِنْ مِیِ گِیِ، مَگِه نَه؟ / نِمِیِ گِیِ؟]

۹. [شما فردا به اداره می‌رین، نمی‌رین؟ / مگه نه؟] [شما فردا به اداره نمی‌رین،

می‌رین؟]

۱۰. [امروز حالش خیلی بهتره، نیست؟ / مگه نه؟]

تمرین صد و نوزدهم

۱. دیروز نه من و نه او هیچ کدام اینجا نبودیم.
۲. یا خودتان بیایید و یا برادرتان را بفرستید. / هم خودتان بیایید و هم برادرتان را بفرستید. / نه خودتان بیایید و نه برادرتان را بفرستید.
۳. فردا چه شما بیایید و چه نیایید، من مجبورم بروم.
۴. چه این کتاب را انتخاب کنید و چه آن را، قیمت هر دو تا یکی است.
۵. من هم آقای رئیس را دیدم هم معاونش را. / من نه آقای رئیس را دیدم نه معاونش را.
۶. پدر من هم فرانسه می‌دانست هم ایتالیایی. / پدر من نه فرانسه می‌دانست نه ایتالیایی.
۷. او نه می‌داند و نه می‌خواهد بداند که چه شده است.
۸. شما هم مقاله مرا خواندید و هم مالِ او را، واقعاً کدام یک بهتر بود؟
۹. ابن سینا هم طبیب بود و هم ادیب، هم فیلسوف بود و هم دانشمند.
۱۰. من نه گُلِ نَرگس را دوست دارم و نه گُلِ یاس را. / من هم گُلِ نَرگس را دوست دارم و هم گُلِ یاس را.

تمرین صد و بیستم

۱. من امروز چهار کیلو انار از میوه فروشی برای دوستم خریدم. / امروز من چهار کیلو انار برای دوستم از میوه فروشی خریدم. / من امروز برای دوستم چهار کیلو انار از میوه فروشی خریدم. / من امروز از میوه فروشی چهار کیلو انار برای دوستم خریدم.
۲. خیلی دلم می‌خواهد دوباره شما را ببینم. / خیلی دلم می‌خواهد شما را دوباره ببینم.
۳. من مادرم را بیش از هر کس دوست دارم.
۴. ابن سینا در حدود هزار سال پیش در ایران به دنیا آمد.
۵. او کتابخانه کوچکی برای خود درست کرد. / او برای خود کتابخانه کوچکی درست کرد.
۶. یکی از شاگردها داستانی را در کلاس تعریف کرد.
۷. هر چه برای خود دوست داری برای دیگران هم دوست بدار.
۸. آقای عامری خواندن و نوشتن را به من یاد داد.
۹. هر سال مقدار زیادی نفت از ایران به کشورهای دیگر فرستاده می‌شود.
۱۰. من زیباترین گل بهاری را در خنده آن بچه یتیم دیدم.

ضمیمہ ۲

واژه‌نامه فارسی - انگلیسی

آ

Asia	آسیا	8 th . Iranian month	آبان
a kind of soup	آش	apartment	آپارتمان
kitchen	آشپزخانه [آشپزخونه]	fire	آتش [آتیش]
cooking	آشپزی	fire-brigade	آتش‌نشانی
rubbish	آشغال	last	آخر [آخِر]
acquainted, familiar	آشنا	fellow, person, human	آدم
sunshine	آفتاب	9 th . Iranian month	آذر
sunny	آفتابی	calm, quiet	آرام [آروم]
Africa	آفریقا	tomb	آرامگاه
Germany	آلمان	word-order	آرایشِ جُمْلَه
ready	آماده	barber's shop	آرایشگاه
ambulance	آمبولانس	yes (lit.)	آری
instructive	آموزنده	test	آزمایش
what	آنچه	laboratory	آزمایشگاه
iron	آهن	easy	آسان [آسون]

Europe	أروپا	tune	آهنگ
therefore	آز این رو	composer	آهنگساز
marriage	إزدواج	future	آینده
toy	أسباب بازی	mirror	آینه
Spain	إسپانیا		
bone	أُسْتُخْوَان [أُسْتُخُون]	cloud	أبر
rest	إِسْتِرَاحَت	cloudy	أبری
resignation	إِسْتِعْفَا	drawing-room	أُتَاقِ پذیرایی
spinach	إِسْفِنَاج	bed-room	أُتَاقِ خواب
12 th . Iranian month	إِسْفَنْد	study	أُتَاقِ کار
present participle	إِسْم فاعِل	incidentally	إِتِفَاقاً
abstract noun	إِسْم مَعْنَا	bus	أُتوبوس
past participle	إِسْم مَفْعُول	rent	إِجاره
mistake, wrong	إِسْتِثْبَاه	permission	إِجازه
appetite	إِسْتِهَا	respect	إِحْتِرَام
tear	أَشْك	feeling	إِحْسَاس
Disciples	أَصْحَاب	urine	إِدْرَار
at all, by no means	أَصْلَ	politeness	أَدَب
obedience	إِطَاعَت	literary man	أَدِيب
confidence, trust	إِعْتِمَاد	harm	أَذِيت
police officer	أَفْسَرِ پُلِيس	will	إِرَادَه
depressed	أَفْسُرْدَه	2 nd . Iranian month	أَرْدِ بهشت

ب

strong-willed	با اراده	economy	اقتصاد
just	با انصاف	if	اگر
faithful	با ایمان	although	اگرچه
nevertheless	با این حال	now	الآن
in spite of	با این که	of course, certainly	البته
well mannered	با تربیت	but	اما
aubergine	بادنجان [بادمجون]	examination	امتحان
burden, load	بار	possibility	امکان
rainy, rain-coat	بارانی [بارونی]	hopeful	امیدوار
narrow	باریک	fig	انجیر
again	باز	finger	انگشت
again too	باز هم	leisure time	اوقات فراغت
game, playing	بازی	first	اول
tasteful	باسلیقه	firstly	اولاً
above, up	بالا	inhabitant	اهل
at last	بالأخره	self-sacrifice	ایثار
funny	بامزه	a male name	ایرج
bank	بانک	resistance	ایستادگی
belief	باور	station	ایستگاه
must	باید	so much/ many,	این قدر [این قد]
tiger	ببر	this much	
		so much/many	این همه

brick-layer	بَنَّا [بَنَّا]	except	بِجَزْ
therefore, so	بِنَا بَرَايِن	body	بَدَن
shoe-lace	بَنَدِ كَفَش	without	بِدُون
Petrol	بَنزِين	nephew, niece	بَرَادَرزاده
violet	بَنَفَش	brother-in-law	بَرَادَرزَن
violet (flower)	بَنَفْشه	because	بَرَايِ اَيْنِ كِه [بَرَا اَيْنِ كِه]
scent, smell	بو	snowy	بَرَفِي
gradually	بِه تَدْرِيج	light	بَرَق
for the sake of	بِه خَاطِرِ	cut	بُرِيده
because, for	بِه خَاطِرِ اَيْنِ كِه	enough	بَس
by reason of, because of	بِه دَلِيلِ	ice-cream	بَسْتَنِي
gratuitously	بِه رَايِگان	much, many, very	بِسْيَار
shortly	بِه زودِي	many of	بِسْيَارِي از
quickly, rapidly	بِه سُرْعَت	later on	بَعْدِهَا
in the shape of	بِه صَوْرَتِ	some	بَعْضِي
towards	بِه طَرَفِ	some of	بَعْضِي از
as, so that	بِه طَوْرِي كِه	remainder, rest	بَقِيَه
because of	بِه عِلَّتِ	familiar	بَلَد
as	بِه عُنْوَانِ	but	بَلَكِه
for example	بِه عُنْوَانِ مِثَال	loud (voice), tall	بُلند
11 th . Iranian month	بِهْمَن	ticket	بِلِيَت
rarely	بِه نُدْرَت	bombardment	بُمباران

answer	باسخ	by no means	به هيچ وجه
clean	پاک	by means of, by	به وسيله
envelope	پاکت	helpless, poor	بی چاره
Pakistan	پاکستان	faint, languid, weak	بی حال
clean	پاکیزه	impatient	بی حوصله
end	پایان	awake	بیدار
below, down	پایین	careless	بی دقت
cooked	پخته	cruel	بی رحم
father – in – law	پدرزن	outside, out	بیرون
full	پُر	a male name	بیژن
curtain	پرده	illiteracy	بی سوادى
nurse	پرستار	impatient	بی طاقت
swallow	پرستو	jobless, idle	بیکار
question	پُریش	idleness	بیکارى
hard – working	پرکار	innocent	بی گناه
butterfly	پروانه	illness	بیمارى
a male name	پرویز	meaningless	بی معنی
physician	پزشک	insurance	بیمه
so, then	پس	between	بین
post (office)	پست	unconscious	بی هوش
post man	پست چى		
back, behind	پشت	policeman	پاسبان

پ

progress	پیشرفت	behind the back	پشتِ سر
proposal, suggestion	پیشنهاد	wool	پشم
cocoon	پیلہ	mosquito	پشه
		cooked rice	پُلُو
		stair	پلّہ
		petrol station	پمپ بنزین
in order that	تا	cotton	پنبہ [پَمبہ]
up to now	تا بہ حال	Thursday	پنج شنبہ [شَمبہ]
up to now	تا حالا	covered	پوشیدہ
date, history	تاریخ	wealthy	پولدار
date of birth	تاریخِ تولّد	side	پہلو
dark	تاریک	beside	پہلوی
newly, recently	تازہ	wide	بہن
up to now	تاکنون	pavement	پیادہ رو
fever	تب	message	پیام
hill	تپہ	apparent, evident	پیدا
experience	تجربہ	old woman	پیرزن [پیر زن]
bed	تخت	old man	پیرمرد [پیر مرد]
blackboard	تختہ سیاہ	ago	پیش
radish	ترُبچہ	to, in the presence of	پیشِ
fear	ترس	before	پیش از
timid	ترسو	waiter	پیشخدمت
Turk	تُرک		

alone, lonely, only	تَنَهَا	brake	تُرْمُزْ
by means of, by	تَوَسُّطِ	pedal-brake	تُرْمُزْ پایی
windstorm	توفان	hand-brake	تُرْمُزْ دَستی
stormy	توفانی	leek (vegetable)	تَرَه
birth	تَوُلْد	thank	تَشْکُرْ
4 th. Iranian month	تیر	thirst	تَشْنِگی
sharp	تیز	accident	تَصَادُفْ
blade	تیغ	surprise	تَعْجُبْ
		a number	تعدادی
fixed	ثابت	closed, holiday	تَعطیل
secondly	ثانیاً	repair workshop (for car)	تعمیرگاه
		interpretation	تفسیر
		request	تَقاضا
road	جاده	struggle	تَلّاش
broom	جارو	television	تِلویزیون
interesting	جالب	watching	تَماشا
society	جامعه	stamp	تَمبر [تَمَر]
animal	جانور [جونور]	body	تَن
serious	جَدّی	ton	تُن
except	جُزْ	lazy	تَنَبَل [تَمَبَل]
box	جَعَبه	punishment	تَنبیه [تمبیه]
parsley (vegetable)	جَعْفَری	hot - tempered	تَنَدخو
geography	جُغرافی		

ث

ج

ح

present indicative	حَالِ إِبْخَارِي
present subjunctive	حَالِ إِيْتْرَامِي
present progressive	حَالِ نَاتْمَام

certainly حَتْمًا

anger, grudge حِرْص

talk, letter حَرْف

movement حَرَكْت

insect حَشْرَه

right, just حَقَّ

salary حُقُوق

attack حَمْلَه

patience حُوصَلَه

garden, yard حَيَاط

pity حَيْف

خ

abroad, outside خَارِج

mind, memory خَاطِر

spot خَال

empty خَالِي

off, extinct خَامُوش

family خَانِوَادَه [خُونِوَادَه]

cover جِلْد

front, ahead جِلْو

in front of جِلْوِي

Friday جُمُعَه

conditional sentence جُمْلَه شَرْطِي

forest جَنْگَل

south جَنُوب

a male name جَوَاد

jewel جَوَاهِر

jeweller جَوَاهِرْفَرُوشِي

kind, sort جَوَر

چ

umbrella چَتَر

light چِرَاع

rice and kebab چِلْو كَبَاب

rice and chicken چِلْو مَرُغ

suit-case چَمِدَان [چَمِيدُون]

wood چُوب

because, since, as چُون [چُن]

cross-roads چَهَار رَاه

Wednesday چَهَار شَنَبَه [شَمَبَه]

China چِين

sleep, asleep	خواب	house-wife	خانه‌دار [خونه‌دار]
request, wish	خواست	news	خَبَر
interesting to read	خواندنی	news correspondent	خَبَرِنگار
nephew, niece	خواهرزاده	shy	خِجالتی
request	خواهش	God	خُدا
selfish	خودخواه	farewell	خُداحافظی
sun	خورشید	service, favour	خِدْمَت
happy	خوش	military service	خِدْمَتِ سَرَبازی
happy	خوشبخت	destroyed, out of order,	خراب
sweet – smelling	خُشبو	spoilt	
joy	خُوشحالی	expense	خَرَج
cheerfulness	خُشروی	3rd. Iranian month	خُرداد
tasty	خُشمرّه	fatigue	خَسْتِگی
blood	خون	indefatigable	خَسْتِگی ناپذیر
indifferent, calm	خونسرد	dry	خُشک
tailor	خِیاط	rough, tough	خَشِن
tailor's, sewing	خِیاطی	hostile	خَصْمانه
treachery	خیانت	script	خَطّ
no	خیر	danger	خَطَر
		dangerous	خَطَرناک
inside	داخل	quiet (not crowded)	خَلَوَت
pharmacy	داروخانه	laugh	خنده

د

a city in the south of Iran	دِزفول	story	داستان
second-hand	دَسْتِ دُوم	short story	داستانِ کوتاه
lavatory	دَسْتشویی [دَسشویی]	bride groom	داماد
at least	دَسْتِ کَم	scholar	دانشمند
order	دَسْتور	Denmark	دانمارک
bunch	دَسْتِه	grain	دانه
enemy	دُشْمَن	income	دَرآمد
difficulty	دُشْواری	about	دَر بَارِه
defence	دِفَاع	against, before	دَر بَرابَر
precision, attention	دِقَّت	degree	دَرَجِه
accurate	دَقِیق	in fact	دَر حَقِیقَت
heart, stomach	دِل	exit	دَر خُرُوجی
favourite	دِلخواه	ache	دَرْد
stomach-ache	دِل دَرْد	grievance	دَرْدِ دِل
discouraged	دِلْسَرْد	trouble	دَرْدِ سَر
compassionate	دِلْسُوز	correct, honest, properly	دُرُسْت
encouraged	دِلگَرَم	percentage	دَر صَد
reason	دَلِیل	during	دَر طَوَل
nose	دِمَاغ	entrance	دَر وُرودی
doorway	دَم دَر	liar	دُرُوغگو
tooth	دَنْدان [دَنْدون]	sea	دَرِیا
dentist	دَنْدان پَرِشک	thief	دُزد

row	رَدیف	gear lever	دَنده
receipt	رَسید [رَسید]	world	دُنیا
branch	رِشته	bicycle	دُوچرخه
behaviour	رَفْتار	camera	دوربین
coloured	رَنگین	hypocrite	دُورو
face to face, opposite	روبرو	shoulder, shower (bath)	دوش
day by day	روز به روز	Monday	دُوشنبه [شَمبه]
newspaper	روزنامه	diluted yoghurt	دوغ
Russia	روسیه	goverment, state	دُولت
light	رُوشَن	second	دُوم
light, brightness	رُوشَنایی	mouth	دَهان [دَهن]
light, brightness	رُوشَنی	10th. Iranian month	دِی
director, boss	رئیس	meeting	دیدار
ز		other, else	دیگر
		others	دیگران
knee	زانو	wall	دیوار
trouble	زَحمت	mad	دیوانه [دیوونه]
earthquake	زِلزله	about, concerning	راجع به
earth, floor, ground,	زَمین		
land		honest, truthful	راستگو
earthquake	زَمین لَرزه	A city in the north of Iran	رامسَر
life, living	زِنْدگی	A male name	رامین
alive, living	زنده	driving	رانندگی

song	سُرود	force	زور
pail	سَطَل	basement	زیرزمین
dustbin	سَطَلِ آشغال	clever, tactful	زیرک
journey	سَفَر	ث	س
silence	سُکوت		
good taste	سَلِيقه	س	س
samovar	سَمَاوَر		
direction, side	سَمَت	shore	ساحل
age	سِن	building	ساختمان
question	سُؤَال	simple, straight	ساده
tag question	سُؤَالِ پايانِ جُمْلَه	A female name	سارا
interest	سود	A city in the north of Iran	ساری
A male name	سُهراب	quiet, silent	ساکت
Tuesday	سه شنبه [شَمَبه]	healthy	سالم
garlic, full-up (not hungry)	سیر	vegetable	سبزی
A male name	سیروس	bumper	سِپَر
cigarette	سیگار	difficult, hard	سخت
flood	سِيل	severe	سخت گیر
chest	سینه	soldier	سَرَباز
ش		in good mood	سَرحال
		headache	سَرْدَرْد
branch	شاخه	antecedents, story	سَرگذشت
poet	شاعر	cold (the)	سَرما

windscreen	شیشه جلو	perhaps	شاید
smart	شیک	brave	شجاع
chemistry	شیمی	intense, severe, violent	شدید
ص		syrup	شربت
		description	شرح
thunderbolt	ضایقه	biography	شرح زندگی
patience	صبر	east	شرق / مشرق
conversation	صحبت	beginning, start	شروع
voice, noise	صدا	poem, poetry	شعر
relative adjective	صفت نسبی	common sense	شعور
sincere	صمیمی	occupation	شغل
boot (car)	صندوق عقب	doubt	شک
bill	صورت حساب	failure	شکست
ض		broken	شکسته
		stomach	شکم
loss	ضرر	crowded	شلوغ
weak	ضعیف	number	شماره
objective pronoun	ضمیر مفعولی	north	شمال
ط		Saturday	شنبه [شمبه]
		witty	شوخ
medicine	طب	6th. Iranian month	شهریور
direction, side	طرف	glass	شیشه
gold	طلا		
length	طول		

ع

title	عُنوان		
festival	عید	at last, consequence	عاقِبَت
Jesus	عیسی (= عیسا)	wise	عاقل
glasses	عینک	relative clause	عِبَارَتِ مُوصُولی
	غ	hurry	عَجَله
often	غالباً	number	عَدَد
west	غَرْب / مَغْرِب	Arab	عَرَب
grief, sorrow	غُصّه	width	عَرْض
mistake, wrong	غَلَط	bride	عَروس
	ف	anger	عَصَبَانِيَت
corrupt	فاسِد	nervous	عَصَبِي
A female name	فاطمه	perfume	عَطَر
relative	فامیل	sneeze	عَطْسه
devoted	فِداکار	back, behind, rear	عَقَب
devotion	فِداکاری	opinion	عَقیده
abundant	فَراوان [فَراوون]	photographer's atelier	عَکاسی
steering wheel, order	فَرمان [فَرمون]	affection, concern, interest	عَلاقه
first Iranian month	فَروردین	in addition to	عِلاوه بر
shout	فَریاد	cause, reason	عِلَّت
pressure	فِشار	science	عِلْم
blood pressure	فِشارِ خون	lifetime	عُمُر
season, chapter	فَصَل	deep	عَمیق

A kind of dish	قُرْمَه سَبْزِی	active	فَعَّال
century	قَرْن	at present	فِعْلاً
part	قِسْمَت	compound verb	فِعْلِی مُرَكَّب
intention	قَصْد	poverty	فَقْر
set of shelves	قَفَّسَه	poor	فَقِیر
lock	قُفْل	thought	فِکْر
heart	قَلْب	metal	فِلِز
frog	قورباغه	pepper	فِلْفِل
small box	قوْطی	lighter	فَنَدَک
promise	قُول	football	فوتبال
strong	قَوِی	immediately	فَوْرًا
adverb	قید	philosopher	فیلسوف
time adverb	قیدِ زمان	film	فیلم
adverb of quality	قیدِ کِیفِیت	ق	
adverb of place	قیدِ مَکَان		
ک		pan	قابلمه
		carpet	قالی
work, task, business, job	کار	law	قانون
factory	کارخانه	stature	قَد
workshop	کارگاه	appreciation	قَدردانی
worker	کارگر	appointment, arrangement	قَرار
employee	کارمند	tablet	قُرْص
enough	کافی	debt	قَرَض

children	کودکان	complete	کامل
effort	کوشش	completely, quite	کاملاً
mountain	کوه	kebab (roast chopped meat)	کبابِ برگ
handbag	کیف	Kebab (roast minced meat)	کبابِ کوبیده
kilometre	کیلومتر	match	کبریت
that (conjunction)	که	dark blue	کبود
گ		library	کتابخانه [کتابخونه]
		bookshop	کتابفروشی
gas	گاز	gourd	کدو
last, past	گذشته	ship	کشتی [کشتی]
past imperfect	گذشته استمراری	shoemaker's	کفافی
present	گذشته استمراری نقلی	class-room	کلاس
imperfect		cabbage	کلم
past perfect	گذشته دور (بعید)	word	کلمه
present pluperfect	گذشته دور نقلی	waist	کمر
past progressive	گذشته ناتمام	little by little	کم کم
present perfect	گذشته نقلی	side, beside	کنار
honourable	گرامی	seaside	کنار دریا
neck	گردن	ourious	کنجکاو
hunger	گرسنگی	blunt	کند
heat	گرم		
weeping	گریه		
throat	گلو		

metre	مِتر	lost	گم
square metre	مِترِ مَرَبَّع	sin	گناه
cubic metre	مِترِ مَكْعَب	various	گوناگون
born	مُتَوَلَّد	from time to time	گهگاه
like	مِثْل	confused, giddy	گیج
for example	مَثَلًا	ل	
as if	مِثْلِ اَیْنِ کِه		
obliged	مَجْبُور	necessary	لازم
magazine	مَجَلَّه	clothe shop	لباس فروشی
well-equipped	مُجَهَّز	obstinacy, anger	لَج
passive	مَجْهُول	obstinate	لَجُوج
needy	مُحْتَاج	moment	لَحْظَه
respectable	مُحْتَرَم	litre	لیتر
disagreement	مُخَالَفَت	م	
peculiar to	مَخْصُوص		
especially, particularly	مَخْصُوصاً	amazed, astonished	مات
headmaster, manager	مُدیر	A province in [مازندران] [مازندرون]	مازندران
5th, Iranian month	مُرداد	the north of Iran	
dead	مُرده	tax	مالیات
well-off	مُرَفَّه	mammy	مامان
compound	مُرَكَّب	like	مانند
A female name	مَریم	skilled	ماهر
		amount, sum	مَبْلَغ
		agressor	مُتَجَاوِز

dealing	مُعَامِلَه	troublesome	مُزَاجِم
assistance	مُعَاوِن	chronic	مُزِمِن
well-known	مَعْرُوف	taste	مَزّه
obvious	مَعْلُوم	copper	مِس
meaning	مَعْنَى	passenger	مُسَافِر
useful	مُفِيد	journey	مُسَافِرَت
article, essay	مَقَالَه	mosque	مَسْجِد
amount	مِقْدَار	pain-killer	مُسَكِّن
some (quantity)	مِقْدَارِي	problem	مَسْئَلَه
except	مِغْر	fist, handful	مُشْت
unless	مِغْر اَيْن كِه	customer	مُشْتَرِي
fly	مِغْس	occupied, busy	مُشْغُول
meeting, visit	مُلَاقَات	difficult, hard	مُشْكِل
nation	مِلَّت	famous	مَشْهُور
possible	مُمْكِِن	interview	مُصَاحِبَه
waiting	مُنْتَظِر	short infinitive	مَصْدَرٍ كُوتَاه
secretary	مُنْشَى	harmful	مُضِر
A male name	مَنْصُور	studying	مُطَالِعَه
careful	مُواظِب	surgery	مَطَب
agreement	مُوَافَقَت	sure	مُطْمَئِن
motorcycle	مُوْتُوْر سِيكِلِت	surely	مُطْمَئِنَّا
polite	مُؤَدَّب	treatment (medical)	مُعَالِجَه

result	نتیجه	harmful	مودی
carpenter	نَجَّار	ant	مورچه
carpenter's workshop	نَجَّارِی	mouse	موش
first	نَحْست	successful	مَوْقق
prime minister	نَحْست وزیر	7th. Iranian month	مِهَر
by the side of	نَزْدِ	kindness	مِهَر بانی [مِهَر بونی]
vicinity	نَزْدیکی	important	مُهْم
relation	نَسَبَت	party, reception	مِهْمانی
relatively	نَسَبَتاً	A female name	مینا
to, towards	نَسَبَت به	A female name	مینو
prescription	نُسخه	ن	
sign	نِشانه		
mint	نَعْنَاع [نَعْنَا]	desperate, hopeless	نا اُمید
oil, petroleum	نَفْت	incomplete	نا اَتَمّام
person	نَفَر	inevitable	ناچار
breath	نَفَس	incorrect, dishonest,	نادُرُست
painting	نَقَّاشی	untrue	
silver	نَقْرَه	annoyed, embarrassed,	نا راحَت
map	نَقْشه	uncomfortable, worried	
reported speech	نَقْلِ قَوْل	illness, embarrassment	نا راحَتی
indirect speech	نَقْلِ قَوْلِ غَیر مُستقیم	unpleasant	ناگوار
direct speech	نَقْلِ قَوْلِ مُستقیم	suddenly	ناگهان
		registered letter	نامه سِفارشی

Greece	یونان	the same, just	هَمین
Greek	یونانی	just now	هَمین اَلآن
		Indian	هِنْدی
		time	هَنگام
		when	هَنگامی که
		carrot	هَوِیج
		cabinet	هَیئَتِ دَوْلَت

ی

memory	یاد
constipation	یُبوسَت
orphan	یَتیم
ice	یَخ
refrigerator	یَخچال
namely, it means	یعنی
a little	یَک خُرده [یه خورده]
persistent	یَک دَنده [یه دَنده]
one another	یَک دِیگر
Sunday	یَک شنبه [یه شَمبه]
first	یَکُم
another one	یَکی دِیگر [یکی دیگه]
one by one	یَکی یَکی
A male name	یوسف

ضمیمہ ۳

واژه‌نامه

انگلیسی - فارسی

A

again, too	بازهم	about	درباره، راجع به
age	سِن	above	بالا
ago	پیش، قبل	abroad	خارج
agressor	مُتَجَاوِز	abstract noun	اسم معنا
ahead	جُلُو	abundant	فراوان [فراوون]
a little	یک خُرده [یه خورده]	accident	تصادف
alive	زنده	accurate	دقیق
alone	تنها	acquainted	آشنا
although	اگر چه	active	فَعَال
amazed	مات	adverb	قید
ambulance	آمبولانس	affection	علاقه
amount	مقدار، مَبْلَغ	Africa	آفریقا
anger	عَصَبَانِیت، لَج، حِرص	again	باز، دوباره
animal	جانور [جونور]	against	دَر بَرَابَر

at last	بِالْأَخْرَه، عَاقِبَت	annoyed	ناراحت
at least	دَسْتِ كَم	another one	يکي ديگر [يکي ديگه]
at present	فِعْلاً	answer	پاسخ
attack	حَمَلَه	ant	مورچه
attention	تَوَجُّه، دَقْتُ	antecedents	سَرِ گُذشت
aubergine	بادِ نِجان [بادِ مِجون]	a number	تعدادی
awake	بیدار	apartment	آپارتمان
B		apparent	پیدا
back	پُشت، عَقَب	appetite	اِشْتِهّا
bank	بانک	appointment	وقتِ مُلاقات، قَرار
barber's shop	آرایشگاه	appreciation	قَدردانی
because	بَرایِ این که [بَرایِ این که]	Arab	عَرَب
	بِه خَاطِرِ این که، چُون	arrangement	قَرار
because of	بِه عِلَّتِ، بِه دَليل	article	مقاله
bed	تَخت	as	چون، بِه عُنْوانِ، بِه طُورِی که
bedroom	اُتاقِ خواب	Asia	آسیا
before	پیش از، دَر بَرابَر	as if	مِثْلِ این که
beginning	شُرُوع	asleep	خواب
behaviour	رَفْتار	assistant	مُعاوِن
behind	پُشت، عَقَب	as soon as possible	هَر چه زودتَر
behind the back	پُشتِ سَر	astonished	مات
belief	باوَر	at all	أَصْلاً

brave	شُجاع	below	پایین
breath	نَفَس	beside	پهلوی، کنار
brick-layer	بَنَاءِ [بَنَّا]	between	بین
bride	عَرُوس	bicycle	دُوچرخه
bride groom	داماد	bill	صورتِ حساب
broken	شِکسته	biography	شرحِ زندگی
broom	جارو	birth	تَوَلُّد
brother-in-law	بَرادَر زَن	blackboard	تخته سیاه
building	ساختمان	blade	تیغ
bumper	سِپَر	blood	خون
bunch	دَسته	blood pressure	فشارِ خون
burden	بار	blunt	کُند
bus	اُتوبوس	body	بَدَن، تَن
business	کار	bombardment	بُمباران
busy	مَشغول	bone	اُسْتُخوان [اُسْتُخون]
but	اَمّا، بَلکه	bookshop	کِتاب فُرُوشی
butterfly	پَروانه	boot (car)	صَنَدُوقِ عَقَب
by	بِهَوسیلَه، تَوَسُّطِ	born	مُتَوَلَّد
by means of	بِهَوسیلَه، تَوَسُّطِ	boss	رَئِیس
by no means	اَصلاً، بَهیچَوجَه	box	جَعبه
by reason of	بِهَدَلِیل، بَهَعِلَّتِ	brake	تَرْمُز
		branch	رِشته، شاخه

C

classroom	کلاس		
clean	پاک، پاکیزه	cabbage	کلم
clever	زیرک	cabinet	هیئتِ دولت
closed	تعطیل	calm	آرام [آروم]، خو نسرد
clothe shop	لباس فروشی	camera	دوربین
cloudy	آبری	careful	مواظب
cocoon	پيله	careless	بی دقت
cold (noun)	سرما	carpenter	نَجَّار
colleague	همکار	carpenter's workshop	نَجَّارِی
coloured	رنگین	carpet	قالی
common sense	شعور	carrot	هویج
compassionate	دلسوز	cause	علت
complete	کامل	century	قرن
completely	کاملاً	certainly	آلبتّه، حتماً
composer	آهنگساز	chapter	فصل
compound	مُرکَّب	cheerfulness	خوشرویی
compound verb	فعلِ مُرکَّب	chemistry	شیمی
concern	علاقه	chest	سینه
concerning	راجع به	children	کودکان
conditional sentence	جُمْلَهٗ شَرَطی	China	چین
confidence	اعتماد	chronic	مُزمن
confused	گیج	cigarette	سیگار

danger	خَطَر	consequence	عاقبت
dangerous	خطرناک	constipation	یبوست
dark	تاریک	conversation	صحبت
dark blue	کبود	cooked	پخته
date	تاریخ	cooking	آشپزی
date of birth	تاریخ تولد	cooperation	همکاری
day by day	روز به روز	copper	مس
dead	مُرده	correct	دُرست
dealing	مُعامله	corrupt	فاسد
debt	قرض	cotton	پنبه [پَمبه]
deep	عمیق	cover	جلد
defence	دِفَاع	covered	پوشیده
degree	دَرَجَه	cross-roads	چهارراه [چارراه]
Denmark	دانمارک	crowded	شلوغ
dentist	دندان پَرشک	cruel	بی رَحَم
depressed	اَفسُرده	cubic metre	مِترِ مُکعَب
description	شَرَح	curious	کُنجکاو
desperate	ناأَمید	curtain	پَرده
destroyed	خراب	customer	مُشتری
devoted	فِداکار	cut	بُریده
devotion	فِداکاری		
difficult	سَخَت، مُشکِل، دُشوار	damp	نَمدار

D

east	شَرْق / مَشْرِق	difficulty	دُشواری، سختی
easy	آسان [آسون]	direction	سَمَت، طَرَف
economy	اِقْتِصاد	director	رَئِیس
effort	کوشِش	direct speech	نَقْلِ قَوْلِ مُسْتَقِیم
else	دیگر	disagreement	مُخَالَفَت
embarrassed	ناراحت	disciples	أَصْحَاب
employee	کارمند	discourage	دِلْسَرْد
empty	خالی	dishonest	نادُرُست
encouraged	دِلگرم	doorway	دَم دَر
end	پایان	doubt	شَک
enemy	دُشْمَن	down	پایین
enough	بَس، کافی	drawing-room	أَتاقِ پَذیرایی
entrance	دَر ورودی	dreadful	وَحْشَتَناک
envelope	پاکت	driving	رانندگی
especially	مَخْصُوصاً	dry	خُشک
essay	مَقالَه	during	در طَوْلِ
etc.	وَجْزُ آن، وَغیره	dustbin	سَطَلِ آشغال
Europe	اروپا	E	
evident	پیدا		
examination	إِمْتِحان	each	هَر
except	جُز / بَهِ جُز، مَگر	each one	هَرِیک، هَر کُدام
exit	دَر خُرُوجی	earth	زَمین
		earthquake	زَمین لَرزَه، زَلِزلَه

finger	اَنگُشت	expense	خَرَج
fire	آتش [آتیش]	experience	تَجَرِبَه
fire-brigade	آتشِ نِشانی	F	
first	أَوَّل، نَحُست، يَكُم		رُوبرو
firstly	أَوَّلًا	face to face	کارخانه
fist	مُشت	factory	شِکِست
fixed	ثابِت	failure	بی حال
flood	سِیل	faint	باایمان
floor	زَمین	faithful	آشنا، بَلَد
fly	مَگس	familiar	خانواده [خونواده]
football	فوتبال	family	مَشهور
for	بَرای [بِرا] این که، چُون	famous	خُداحافظی
forest	جَنگَل	farewell	پَدَر زَن
for example	بِه عُنوانِ مِثال	father-in-law	خَسِنگی
	بَرایِ مِثال، مَثَلًا	fatigue	خِدمَت
for the sake of	بِه خاطرِ	favour	دِلخواه
Friday	جُمعه	favourite	ترس
frog	قورباغه	fear	اِحساس
from time to time	گَهگاه	feeling	آدم
front	جِلُو	fellow	تَب
full	پُر	fever	اَنجیر
full-up (not hungry)	سیر	fig	فيلم
		film	

Greece	یونان	funny	بامزه
Greek	یونانی	future	آینده
grief	غُصّه	G	
grievance	دردِ دل		بازی
ground	زمین		حِیاط
			سیر
handbag	کیف	garlic	گاز
hand-brake	تُرْمُز دَستی	gas	دنده
handful	مُشت	gear lever	جُغرافی
happy	خُوش، خوشبخت	geography	آلمان
hard	سخت، مُشکِل	Germany	گیج
hard working	پُرکار	giddy	شیشه
harm	آذیت	glass	عینک
harmful	مُذی، مُضِر	glasses	خدا
headache	دردِ سر	God	طلا
headmaster	مُدیر	gold	سَلیقَه
healthy	سالم	good taste	کدو
heart	قَلب، دِل	gourd	دُولت
heat	گَرما	government	به تدریج
helpless	بی چاره	gradually	دانه
hill	تپّه	grain	نُوه
history	تاریخ	grandchild	به رایگان
		gratuitously	

important	مُهِّم	holiday	تَعطیل
in addition to	عِلاوَه بَر	honest	دُرُست، راستگو
incidentally	اِتِّفَاقاً	honourable	گِرامی
income	درآمد	hopeful	اُمیدوار
incomplete	ناَتَمَام	hopeless	نا اُمید
incorrect	نا دُرُست	hostile	خَصمانه
indefatigable	خَسِستگی ناپذیر	hot-tempered	تُندخو
Indian	هِنْدی	housewife	خانهدار
indifferent	خونسرد	hunger	گُرُسنِگی
indirect speech	نَقْلِ قَوْلِ غَیْرِ مُسْتَقِیم	human	آدم
inevitable	ناچار	hurry	عَجَله
in fact	دَر حَقِیقَت	hypocrite	دُورو
in front of	جُلُو	I	
inhabitant	أَهْل		
innocent	بی گناه	ice	یَخ
in order that	تا	ice-cream	بَسْتَنی
insect	حَشَرَه	idle	بیکار
inside	داخِل	idleness	بیکاری
in spite of	با این که	if	اَگَر
instructive	آموزنده	illiteracy	بی سَوادی
insurance	بیمه	illness	بیماری، ناراحتی
intense	شدید	immediately	فُوراً
		impatient	بی طاقت، بی حوصله

L

laboratory	آزمایشگاه
land	زمین
languid	بی حال
last	آخر [آخر]، گذشته
later on	بعدها
laugh	خنده
lavatory	دستشویی [دستویی]
law	قانون
lazy	تنبَل [تَمَبَل]
leek (vegetable)	تَره
leisure time	اوقات فراغت
length	طول
letter	حرف
liar	دروغگو
library	کتابخانه
life	زندگی
lifetime	عمر
light	نور، برق، روشن، روشنائی
	روشنی، چراغ
lighter	فندک
like	مانند، مثل

intention	قصد
interest	سود، علاقه
interesting	جالب، خواندنی
interpretation	تفسیر
interview	مُصاحبه

J

Japan	ژاپون
jewel	جواهر
jeweller	جواهرفروشی
Jesus	عیسی (= عیسا)
job	کار
jobless	بیکار
journey	سَفَر، مُسافرت
joy	خوشحالی
just	با انصاف، همین
just now	همین الآن

K

kilometre	کیلومتر
kind	نوع، جور، مِهْرَبان [مِهْرَبون]
kindness	مِهْرَبانی [مِهْرَبونی]
kitchen	آشپزخانه [آشپزخونه]
knee	زانو

meaning	مَعْنَى	literary man	أَدِيب
meaningless	بِىْ مَعْنَى	litre	لِيتْر
means	وَسِيلَه	little by little	كَمَّ كَمَّ
medicine	طِب	living	زِنْدِگِی، زِنْدَه
meeting	دِیدار، مُلَاقَات	load	بار
memory	یاد، خَاطِر	lock	قُفْل
message	پِیام	lonely	تَنها
metal	فِلِز	look	نِگاہ
metre	مِتر	loss	ضَرَر
middle	وَسَط	lost	گُم
military service	خِدْمَتِ سَرَبازی	loud (voice)	بُلند
minister	وَزیر	loyal	وَفادار
mint	نَعْنَاع [نَعْنَا]	M	
mirror	آینَه		
mistake	اِشْتِباه، غَلَط	mad	دیوانه [دیوونه]
moment	لَحْظَه	magazine	مَجِلَّه
Monday	دُوشَنبَه [شَمبَه]	mammy	مامان
mosque	مَسْجِد	manager	مُدیر
mosquito	پَشَه	many	بِسیار
motorcycle	مُوتورسیکِلِت	many of	بِسیاری از
mountain	کوه	map	نَقْشه
mouse	موش	marriage	اِزْدِواج
		match	کِبریت

noise	صِدَا	mouth	دَهَان [دَهَن]
north	شُمَال	movement	حَرَكَت
nose	دِمَاغ	must	بَايَد
now	اَلآن	much	بِسْيَار
number	شُمَارَه، عَدَد	N	
nurse	پَرَسْتَار		يَعْنِي
O		narrow	بَارِيك
		nation	مِلَّت
obedience	إِطَاعَت	necessary	لَا زِم
obliged	مَجْبُور	neck	گَرْدَن
obstinacy	لَج	needy	مُحْتَاج
obstinate	لَجُوج	neighbour	هَمْسَايَه
obvious	مَعْلُوم	nephew	خَوَاهَرزَادَه، بَرَادَرزَادَه
occupied	مَشْغُول	nervous	عَصْبِي
occupation	شُغْل	never	هَر گِز
of course	اَلْبَتَه	nevertheless	بَا اِيْن حَال
off	خَامُوش	newly	تَا زَه
often	غَالِباً	news	خَبَر
oil	نَفْت	news correspondent	خَبَرَنگَار
old man	پِير مَرَد [پِير مَرَد]	newspaper	رُوز نَامَه
old woman	پِير زَن [پِير زَن]	niece	بَرَادَرزَادَه؛ خَوَاهَرزَادَه
one another	يَك دِيگَر	no	خَيْر
one by one	يَكِي يَكِي		

passive	مَجْهُول	only	تَنَهَا
past	گُذْشْتَه	opinion	عَقِيدَه
past imperfect	گُذْشْتَه اِسْتِمْرَارِی	opposite	رَوْبُرُو
past participle	اِسْم مَفْعُول	order	دَسْتُور، فَرْمَان [فَرْمُون]
past perfect	گُذْشْتَه دُور (بَعِيد)	orphan	یَتِیم
past progressive	گُذْشْتَه نَااَمَام	other	دِیْگَر
patience	حُوصِلَه، صَبْر	others	دِیْگَرَان
pavement	پِیَادَه_رُو	otherwise	وَاِلَّا
peculiar to	مَخْصُوصِی	out	بِیْرُون
pepper	فِلْفِل	out of order	خَرَاب
percentage	دَرَصَد	outside	بِیْرُون
perfume	عَطَر	P	
perhaps	شَاِید		
permission	اِجَازَه	pail	سَطَل
persistent	یَک_دَنَدَه [یَه دَنَدَه]	pain-killer	مُسْکِن
person	آدَم، نَفَر	painting	نَقَاشِی
petrol	بَنْزِین	pakistan	پَاکِیْسْتَان
petroleum	نَفْت	pan	قَابِلِمَه
petrol station	پُمپِ بَنْزِین	parsley (vegetable)	جَعْفَرِی
pharmacy	دَارُوخَانَه	part	قِسْمَت
philosopher	فِیلسُوف	particularly	مَخْصُوصاً
photographer's atelier	عَکَاسِی	party	مِیْهَانِی [مِیْهُونِی]
		passenger	مُسَافِر

present indicative	حالِ اخباری	physician	پزشک
present participle	اسمِ فاعِل	pity	حیف
present perfect	گذشتهٔ نقلی	play	نمایشنامه
present pluperfect	گذشتهٔ دورِ نقلی	playing	بازی
present progressive	حالِ ناتمام	poem	شعر
present subjunctive	حالِ التزامی	poet	شاعر
pressure	فشار	poetry	شعر
prime minister	نخست‌وزیر	policeman	پاسبان
problem	مسئله	police officer	آفسرِ پولیس
progress	پیشرفت	polite	مودب
proposal	پیشنهاد	politeness	آداب
promise	قول	poor	فقیر، بی‌چاره
properly	درُست	possible	ممکن
punishment	تنبيه	possibility	امکان

Q

question	سؤال، پرسش	post (office)	پُست
quickly	به سرعت	postman	پُست‌چی
quiet	آرام [آروم]، خلوت، ساکت	poverty	فقر
quite	کاملاً	precision	دِقَّت
		prescription	نُسخه

R

radish	ترِیجِه	present	هدیه
rain-coat	بارانی [بارونی]	present imperfect	گذشتهٔ استمراری
			نقلی

resistance	ایستادگی	rainy	بارانی [بارونی]
respect	احترام	rapidly	به سرعت
respectable	مُحْتَرَم	rarely	به ندرت
rest	استراحت، بقیه	ready	آماده
result	نتیجه	really	واقعاً
right	حَق، دُرُست	rear	عَقَب
road	جاده	reason	دلیل، علّت
rough	خَشِن	receipt	رَسید [رَسید]
row	رَدیف	recently	تازه
rubbish	آشغال	reception	مِهمانی [مِهمونی]
Russia	روسیه	refrigerator	یَخچال
S		registered letter	نامهٔ سفارشی
		relation	نِسَبَت
salary	حُقوق	relative	فامیل
samovar	سَمَاوَر	relative clause	عِبَارَتِ مُوصُولی
Saturday	شَنَبِه [شَمبِه]	relatively	نِسبَتاً
salt	نَمَک	remainder	بَقیه
scent	بو	rent	اِجاره
science	عِلْم	repair workshop (for car)	تَعْمیرگاه
script	خَطّ	reported speech	نَقْلِ قَوْل
sea	دَریا	request	تَقاضا، خواست، خواهش
seaside	کِنارِ دَریا	resignation	اِسْتِعْفا
season	فَصْل		

side	طَرَف، پهلوی، کنار، سمت	scholar	دانشمند
sign	نشانه	second	دوم
silence	سُکوت	second-hand	دستِ دوم
silent	ساکِت	secondly	ثانیاً
silver	نُقره	secretary	مُشی
simple	ساده	selfish	خودخواه
sin	گناه	self-sacrifice	ایثار
since	چون	serious	جدی
sincere	صمیمی	service	خدمت
skilled	ماهر	severe	سخت‌گیر، شدید
sleep	خواب	sewing	خیاطی
smart	شیک	sharp	تیز
smell	بو	ship	کشتی [کشتی]
sneeze	عَطسه	shoe-lace	بندِ کفش
snowy	برفی	shoe-maker's	کفّاشی
so	بنا بر این، پس	shore	ساحل
society	جامعه	shortly	به زودی
soldier	سرباز	short story	داستانِ کوتاه
so many	این قدر [این قَد]	shoulder	دوش
some	مقداری، بعضی	shout	فریاد
some of	بعضی از	shower (bath)	دوش
so much	این قدر [این قَد]، این همه	shy	خجالتی

story	داستان	song	سُرود
straight	ساده	sorrow	غُصّه
strong	قوی	sort	نوع، جور
strong-willed	با اراده	so that	به طوری که
struggle	تلاش	south	جنوب
studying	مطالعه	Spain	اسپانیا
study	أتاقی کار	spinach	اسفیناج
successful	موفق	spoilt	خراب
suddenly	ناگهان	sport	ورزش
suggestion	پیشنهاد	spot	خال
suit-case	چمدان [چمدون]	spouse	همسر
sum	مبلغ	square metre	متر مربع
sun	خورشید	stair	پله
Sunday	یکشنبه [یه شنبه]	stamp	تمبر [تمبر]
sunny	آفتابی	start	شروع
sunshine	آفتاب	state	دولت
sure	مطمئن	station	ایستگاه
surely	مطمئنأ	stature	قد
surgery	مطب	steering wheel	فرمان [فرمون]
surprise	تعجب	stomach	شکم، دل
swallow	پرستو	stomach-ache	دل درد
sweet-smelling	خوشبو	stormy	توفانی

tiger	بَیْر	syrup	شَرَبَت
third	سِوُم	T	
thirst	تَشْنِگی		قُرْص
thought	فِکْر	tablet	زیرک
throat	گَلو	tactful	سُئوَالِ پَایانِ جُمْلَه
thunderbolt	صاعِقَه	tag question	خِیَاط
Thursday	پَنج_شَنَبَه [شَمَبَه]	tailor	خِیَاطی
ticket	بِلِیت	tailor's	حَرْف
time	هِنِگام، وَقْت	talk	بُلند
timid	تَرَسو	tall	کار
title	عُنوَان	task	مَرَه
to	پیشِ	taste	با سَلِیقَه
tomb	آرامگاه	tasteful	خُوشمَرَه
ton	تُن	tasty	مالیات
tooth	دَنَدان [دَنَدون]	tax	اَشک
tough	خَشِن	tear	تِلوِیزِیُون
towards	بِه طَرَفِ	television	آزِماِش
toy	اَسبابِ بازی	test	تَشکُر
treachery	خِیائَت	thank	پَس
treatment (medical)	مُعالِجَه	then	بَنابَراین، از این رو
trouble	دردِ سَر، زَحْمَت	therefore	هَمین
troublesome	مُزاحِم	the same	دُزد
		thief	

violent	شدید	trust	اعتماد
violet	بنفش، بنفشه	truthful	راستگو
visit	ملاقات، دیدار	tune	آهنگ
voice	صدا	Turk	ترک
		turn	نوبت
		Tuesday	سه‌شنبه [شنبه]
		U	
waist	کمر	umbrella	چتر
waiter	پیش‌خدمت	uncomfortable	ناراحت
waiting	منتظر	unconscious	بی‌هوش
wall	دیوار	unless	مگر این‌که
watching	تماشا	unpleasant	ناگوار
weak	ضعیف، بی‌حال	untrue	نادرست
wealthy	پولدار	up	بالا
Wednesday	چهارشنبه [چارشنبه]	up to now	تا به حال، تا حالا، تاکنون
weeping	گریه	urine	ادرار
well-equipped	مجهز	useful	مفيد
well-known	معروف	V	
well-mannered	باتربیت	various	گوناگون
will-off	مرفه	vegetable	سبزی
west	غرب / مغرب	very	بسیار
what	آنچه	vicinity	نزدیکی
whatever	هرچه، هر قدر		
when	وقتی که، هنگامی که		

writing

نُوشْتِه

whenever

هَر مَوْقِع، هَر وَقْت

wrong

اِشْتِباه، غَلَط

wherever

هَر جَا / هَر كُجَا

Y

whichever

هَر كُدام [هَر كُدوم]

yard

حِياط

wide

پَهَن

yes

آري

width

عَرْض

will

اِراده

without

بِدُونِ

witty

شوخ

windscreen

شيشه جُلُو

windstorm

توفان

wise

عاقِل

wish

خواست

wood

چوب

wool

پشم

word

كَلِمه

word order

آرَيشِ جُمَلِه

work

كار

worker

كارگر

workshop

كارگاه

world

دُنيا

worried

ناراحت، نِگران

writer

نويسنده

ضمیمهٔ ۴

فعل‌های بسیط و مرکب^۱

انگلیسی - فارسی

to accept	پذیرفتن (از)، قبول کردن (از)
to ache	درد کردن
to advise	راهنمایی کردن
to agree	موافقت کردن (با)
to allow	گذاشتن، اجازه دادن (به)
to answer	جواب دادن (به)
to apologize	معذرت خواستن (از)
to arrange	ترتیب دادن، درست کردن
to arrive	وارد شدن (به)، رسیدن (به)
to ask	پرسیدن (از)، سؤال کردن (از)، خواهش کردن (از)
to attack	حمله کردن (به)
to attempt	کوشش کردن
to be	بودن
to be able to	توانستن
to be accepted	قبول شدن
to be afraid of	ترسیدن (از)

1. The relevant prepositions are given in brackets

to bear	تَحْمُلُ کردن
to beat	زَدَن، کُتَک زدن
to be available	گیر آمدن
to be careful	مُواظِب بودن، دِقَّت کردن
to become	شُدَن
to be supposed to	قَرار بودن
to beg	خواهش کردن (از)
to begin	شُرُوع کردن
to behave	رَفَتار کردن (با)
to believe	باوَر کردن
to be of use	به دَرَد خُورَدَن
to bestow	بَخْشِیدَن
to bet	شَرَط بَسْتَن (با)
to betray	خِیانت کردن (به)
to blink	چَشَم بهَم زَدَن
to borrow	قَرَض کردن (از)
to break	شِکَستَن
to breathe	نَفَس کِشِیدَن
to bring	آوَرَدَن
to bring about	به بار آوَرَدَن، قَراهِم کردن
to bring out	بیرون آوَرَدَن
to build	ساخَتَن

to burn	سوختن
to buy	خَرِيدَن (از)
to call	صِدَا کردن، صدا زدن
to calm down	آرام کردن
to caress	نَوَازِش کردن
to carry	بُرَدَن، حَمَل کردن
to catch	گِرِفتن
to catch cold	سَرَمَا خُورَدَن
to cause inconvenience	مُزَاحِم شدن
to change	عَوَض کردن
to choose	إِنْتِخَاب کردن
to clean	تَمِيز کردن، پاک کردن، پاکیزه کردن
to come	آمَدَن، تَشْرِيف آوردن (به)
to come out	بیرون آمَدَن (از)
to complain	شِکَايَت کردن (از)
to complete	تَمام کردن، کَامِل کردن، پُر کردن
to congratulate	تَبْرِیک گُفْتَن (به)
to converse	گُفْتُگو کردن (با)
to cook	پُختن
to cooperate	هَمکاری کردن (با)
to cough	سُرْفَه کردن
to count	شُمُردَن

to cross	عُبُور کردن (از)
to cover	پوشاندن
to cry	گریه کردن
to cut	بُریدن، قَطْع کردن
to defend	دِفَاع کردن
to damage	صَدَمَه زدن (به)، ضَرَر زدن (به)
to dare	جُرأت کردن
to deny	إنکار کردن
to depend on	بَسْتِگی داشتن (به)
to describe	تَعْرِیف کردن، شَرَح دادن، تَوْصِیف کردن
to desire	مِیل داشتن
to destroy	خَراب کردن، نابود کردن
to die	مُردَن
to dig	کَنَدَن
to disagree	مُخَالَفَت کردن (با)
to disappear	ناپدید شدن
to discourage	دِلَسَرَد کردن
to discover	کَشَف کردن
to dismiss	إِخْرَاج کردن (از)
to divide	تَقْسِیم کردن
to do	کَرَدَن، نِمُودَن، اَنجَام دادن
to do kindness	مِهْرَبانی کردن (به)

to doubt	شک کردن (به)
to doze off	چرت زدن
to draw	کشیدن
to drink	خوردن
to drive	راندن، رانندگی کردن
to eat	خوردن
to employ	استخدام کردن
to encourage	دلگرم کردن، تشویق کردن
to establish	تأسیس کردن
to examin	امتحان کردن
to exercise	ورزش کردن
to expect	انتظار داشتن
to explain	تعریف کردن، شرح دادن
to face	روبرو شدن (با)
to fall	افتادن
to fear	ترسیدن (از)
to feel	احساس کردن، حس کردن
to fight	مبارزه کردن، جنگیدن
to fill	پر کردن
to find	پیدا کردن
to find out	کشف کردن
to finish	تمام کردن

to fly	پَریدن، پَر زدن
to fondle	دَسْت بَر سَر کَشیدن
to foresee	پیش بینی کردن
to forget	فَراموش کردن
to forgive	بَخشیدن
to get	گِرِفتن، به دَسْت آوردن
to get fed up	بِه تَنگ آمدن (از)
to get up	پاشْدن، بُلَند شْدن
to get used to	عَادَت کردن (بِه)
to give	دادن (بِه)
to give up	تَرک کردن
to go	رَفتن، تَشْرِیف بُردن (بِه)
to go out	بیرون رفتن (از)
to go to bed	خوابیدن
to go to meet (sb.)	بِه اِسْتِقبال رفتن
to go to sleep	خواب رفتن
to greet	سَلام کردن (بِه)
to happen	پیش آمدن
to hang	آویزان کردن
to harm	اَذِیت کردن
to have	داشتن
to have accident	تَصادُف کردن (با)

to hear	شنیدن
to help	کُـمَک کردن
to hire	کِـرَایه کردن
to hit	زَدَن
to honour	گِـرامی داشتن
to hurry	عَجَله کردن
to hurt	آذِیت کردن، آزار دادن
to imagine	گِـمان کردن
to iron	اُـطو کردن
to keep	نِـگاه داشتن، نِـگه داشتن
to kill	کُـشتن
to know	دانِـستن، بَلَد بودن، شِـناختن
to know of	سُـراغ داشتن
to laugh	خَنـدیدن (به)
to learn	یاد گِـرفتن (از)
to lend	قَـرض دادن (به)
to let	گُـذاشتن، اِـجازه دادن (به)، اِـجاره دادن (به)
to lie	دُـروغ گفتن (به)
to lie down	دِـراز کشیدن
to like	دوست داشتن، مِـیل داشتن
to listen	گوش دادن (به)، گوش کردن (به)، شنیدن
to live	زِـندِگی کردن

to lock	قفل کردن
to look after	نگهداری کردن
to look at	نگاه کردن (به)
to lose	گم کردن، از دست دادن
to love	دوست داشتن
to make	ساختن، درست کردن
to make friend	دوست شدن (با)
to make mistake	اشتباه کردن
to marry	ازدواج کردن (با)
to meet	ملاقات کردن (با)، دیدار کردن (با)
to mend	درست کردن، تعمیر کردن
to mention	اشاره کردن (به)
to move	حرکت کردن
to name	نام گذاشتن، نامیدن
to need	احتیاج داشتن (به)، لازم داشتن
to note	یادداشت کردن
to obey	اطاعت کردن (از)
to obtain	به دست آوردن
to open	باز کردن
to order	دستور دادن (به)
to pass	گذشتن
to pass away	درگذشتن

to pay a short visit	سَر زَدَن (به)
to permit	إِجازَه دادن (به)
to pick up	بَرداشتن
to plant	کاشتن
to play	بازی کردن (با)
to please	خُوشحال کردن
to point out	نِشان دادن (به)
to pop in	سَر زدن (به)
to pour	ریختن
to preserve	حِفْظ کردن
to press	فِشار دادن
to progress	پیشرفت کردن
to promise	قُول دادن (به)
to pull	کِشیدن
to punish	تنبیه کردن
to put	گُذاشتن
to put on	پوشیدن
to put out	خاموش کردن
to put up with	ساختن (با)
to question	سؤال کردن (از)
to rain	(باران) باریدن
to raise	بُلَند کردن

to reach	رَسیدن (به)
to read	خواندن
to recognize	شناختن
to recommend	سفارش کردن (به)
to recover	پیدا کردن
to refuse	رَد کردن
to remain	ماندن
to remember	به یاد آوردن، به یاد افتادن
to rent	اجاره کردن (از)
to repair	دُرُست کردن، تَعْمیر کردن
to reply	جَوَاب دادن (به)
to request	خواهش کردن (از)
to require	لازِم داشتن
to resign	اِسْتِغْفَا کردن / دادن
to resist	ایستادگی کردن (در برابر)
to rest	اِسْتِرَاحَت کردن
to restore (to life)	زنده کردن
to return	بَرگشتن (به)، بَرگرداندن (به)
to rise	بَلَنده شدن، بالا آمدن
to run	دَویدن
to say	گُفتن (به)، فَرمودن (به)
to say prayers	نَماز خواندن

to see	دیدن
to seem	به نظر رسیدن
to sell	فروختن (به)
to send	فرستادن (برای)
to separate	جدا کردن (از)
to sew	دوختن
to shake	تکان دادن، لرزاندن
to shoulder	به دوش کشیدن
to shout	فریاد کشیدن / زدن، داد زدن
to show	نشان دادن (به)
to shut	بستن
to sing (a song)	خواندن (سرود)
to sit	نشستن
to sleep	خوابیدن
to smile	خندیدن
to smoke	کشیدن
to sneeze	عطسه کردن
to solve	حل کردن
to speak	حرف زدن (با)، صحبت کردن (با)
to spend (time)	گذرانیدن
to spend (money)	خرج کردن
to spoil (a child)	لوس کردن

to stand	ایستادن
to start	شروع کردن
to stay	ماندن
to steal	دزدیدن (از)
to study	مطالعه کردن، درس خواندن
to sue	شِکایت کردن، تعقیب کردن
to suffer	رنج بُردن
to swim	سینا کردن
to switch off	خاموش کردن
to take	گرفتن (از)، بُردن
to take off	کندن
to take offence	به دل گرفتن
to take out	بیرون بُردن
to talk	صُحبت کردن (با)، حَرف زدن (با)
to teach	یاد دادن (به)
to tear	پاره کردن
to tease	سَر به سَر گذاشتن
to telephone	تِلْفَن کردن (به)
to tell	گُفتن (به)
to tell out sorrows	دَرِدِ دل کردن (با)
to tell the truth	راست گفتن (به)
to thank	تَشکُّر کردن (از)

to think	فِکَر کردن (به)
to throw	آنداختن
to throw away	دور ریختن، دور آنداختن
to tie	بستن
to tolerate	تَحَمُّل کردن
to touch	دَسْت زدن (به)
to translate	تَرْجِمَه کردن
to travel	مُسَافِرَت کردن (به)، سَفَر کردن (به)
to treat (medical)	مُعالِجه کردن
to trouble	زَحَمَت دادن (به)
to trust	إِعْتِماد کردن (به)
to try	سَعی کردن، کوشِش کردن
to turn	چَرخیدن، چَرخ زدن، گردیدن
to turn on	رُوشَن کردن
to understand	فَهِمیدن
to use	بِه کار بُردن
to utter	بَر زَبان آوردن
to wait	صَبَر کردن، مُنْتَظِر ماندن، ایستادن
to wake	بیدار کردن
to wake up	بیدار شدن
to walk	راه رَفتن، قَدَم زدن
to want	خواستن

to wash	شستن
to waste	تَلَف کردن
to watch	تَماشَا کردن
to wear	پوشیدن
to wish	خواستن، آرزو کردن
to work	کار کردن
to write	نِوِشتن (بَرای، به)

ضمیمه ۵

واژه‌ها، عبارتها و جمله‌های اصطلاحی^۱

Idiomatic words, phrases, and sentences.

اصطلاح	صفحه	
آفرین!	۱۲۲ و ۱۷	چشمه‌ایان [چشماتون] ۶۳
آزبس	۱۳۷	قشنگ می بیند [می بینه].
إجازة می دهید [می دین]؟	۸۵	چه خبر؟ ۶۲
أَلْحَمْدُ لِلَّهِ.	۸۶	چه قدر زحمت کشیدید [کشیدین]! ۶۴
أُمیدوارم.	۷۰	[چه نازه!] ۶۲
إنشاء الله.	۱۴۸	چیز مهمی نیست. ۱۰۵ و ۱۴
أهل کجا هستید [هستین]؟	۸۵	[چیزیم نیست.] ۱۴
کجایی هستید [هستین]؟	۱۳۰	چه [چی] میل دارید [دارین]؟ ۱۸
با إجازة.	۶۵	حضرت. ۱۷۲ و ۱۴۸
باشد [باشه].	۶۳ و ۱۶	خدا ببخشد [ببخشه]. ۶۳
باور کنید [کنین].	۱۶۲	خدا بد ندهد [نده]. ۱۲۴
بیستم!	۹۶	خدا رَحْمَتش [رَحْمَتش] کند [کنه]. ۱۳۱
جَنابِعالی [جنابالی].	۱۵۳	[خدا حفظش کنه]. ۱۳۱
چشم!	۶۳ و ۱۷	خدای نکرده. ۱۶۰

1. For the usage and meaning, see the relevant page

۱۸	شَبَّ به خیر!	۶۴	خَسْتَه نباشید [نباشین]!
۶۲	طِفْلَک.	۶۲ و ۸۵	خواهش می‌کنم
۶۴	عَزِیزم!	۶۲	خَبَر تازه‌ای ندارم.
۶۲	[قَابِلِ شُما رُو نداره]	۱۲۲	خُوش به حَالِتان!
۱۸ و ۱۵۳	قُرْبان!	۶۴	خُوش بگذرد [بگذره].
۶۵	قُرْبانِ شُما.	۶۵	خیلی خُوش گذشت.
۶۲	ماشالا	۱۷۲	دُرودِ خُدا بر او باد.
۷۸	مُتأسِّفَم.	۱۶۶	دَسْتُ از سَرَم بردار [وَردار].
۱۲۵	مَرَحْمَت زیاد.	۶۳	راستی!
۴۶	مَعذِرَت می‌خواهم [می‌خوام].	۶۵	روز به خیر!
۶۵	مَنْزِلِ خُودِتان است [خُودِتونه].	۶۲	زَحْمَتِ کِشیدید.
۷۸ و ۹۴	مُواظِب باش!	۹۵	زود باش!
۸۷	مُوقِّق باشید [باشین].	۱۵۳	سَرکار.
۱۴	مُهْم نیست.	۶۲	سلامتی.
۹۵	نِگَران نباش!	۱۰۵	سلام مَرا به ایشان پِرسانید.
۱۸	نوشی جان!	۱۰۵	[سَلام من رو پِشون پِرسونین].

It is noteworthy that the key has been recorded on the tape instead of the exercise itself.

9. There are two word lists (Persian – English and English – Persian) and lists of verbs and idiomatic phrases (Appendices 2 – 5) at the end of the book for the learner's reference.

10. Finally, the symbols used in this book are as follows:

- a. [] shows the colloquial form of the words and sentences;
- b. () indicates what exists in English but not in Farsi;
- c. (=) indicates what exists in Farsi but not in English, e. g. (it) is pretty it (= the air) is cold;
- d. { } shows equal choice;
- e. / means "or".

Notes on how to use the book as a self-tuition device

1. This book is the second and the final part of the Elementary Course of the Persian Language Teaching (AZFA). It is therefore appropriate for those who have successfully completed the first part of it- AZFA 1.
2. The book comprises 7 chapters, each consisting of 3 lessons. The first few lessons are rather short, but they gradually become longer towards the end of the book. The reasonable length of time, however, to learn the whole book is 16 weeks at a rate of 10-12 hours of work weekly.
3. Parallel to the written form of the language, the spoken shape of words and sentences have been given in [].
4. Since the correct pronunciation of the words and sentences as well as the intonation are of primary importance the content of the book has been recorded on cassetts, which should be used in conjunction with the book itself. In addition, some short video films on the basis of the dialogues in the book have been produced which will, no doubt, help the learning.
5. The grammar, in the present book, is the continuation of the first one so that a comprehensive survey of the Persian grammar, void of details, is presented within the two volumes of the Elementary Course.
6. At the beginning of every chapter, there is a word list for the learner to hear from the tape, one by one, and try to imitate the pronunciation several times.
7. The pattern sentences marked as "listen and repeat" represent grammatical constructions. So, they must be carefully studied. The learner should first hear them from the tape and then try to make substitutes for their words from his own vocabulary.
8. There is a "key to exercises" at the end of the book (Appendix I) for the learner to correct his mistakes, but only after he has done the exercise.

National Library Index card No. M66 – 580.



All rights reserved. No part of this book may be reproduced in any form or by any means without permission in writing from the publisher.

Name: Persian Language Teaching (AZFA), book 2,
Elementray Course, Series No.2

By: Yadollah Samareh, Ph.D.

Publisher: ALHODA Publisher and Distributors
International Relations Department, Minisstry of Culture
and Islamic Guidance

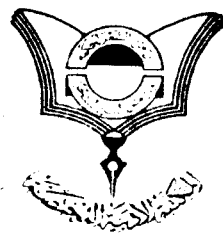
Third edition: 1993

Printed by: Publisher Elmi & Farhangi Incorporation This book was
printed in Iran.

AZFA
2

Persian Language Teaching Elementary Course

BOOK 2



by

Yadollah Samareh ph. D.

university's Professor of Tehran